

سلام الله علیها
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

ستاره درخشان شام حضرت رقیه (سلام الله علیها)

علی ربّانی خلخالی

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطاهیرین و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم و مناقبهم من الجنّ و الانس اجمعین الی یوم الدین .

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم : (النجوم امان لا هل السماء و اهل بیته امانٌ لأمتی) (۱)

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (ستارگان امانند برای اهل آسمان و اهل بیت من امانند برای امتم).

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : (النجوم امان لا هل السماء، و اهل بیته امان لا هل الا رض ، فإِذا ذهب اهل بیته ذهب اهل الا رض). (۲)

ستارگان امانند برای اهل آسمان ، و اهل بیت من امانند برای اهل زمین ، پس زمانی که اهل بیت من از زمین رخت بربندند، اهل زمین هم نابود خواهند شد.

(حاکم)، عالم مشهور اهل سنت ، از طریق (ابن عباس) روایت کرده که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(النجوم امان لا هل الا رض من الغرق ، و اهل بیته امانٌ لأمتی من الاختلاف). (۳)

ستارگان امانند برای اهل زمین ، از غرق شدن ؛ و اهل بیت من امان امت من از اختلافند.

این روایت را حاکم صحیح دانسته ، و جمعی آن را از وی اخذ کرده و تصحیح او را تثبیت نموده اند.

(صبان) در کتاب (الاسعاف)، بعد از ذکر این روایت افزوده : احتمال دارد که آیه شریفه (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ آتَتْ فِيهِمْ) (۴)

(ای پیامبر، مادامی که تو در میان ایشان هستی ، خدا عذاب بر ایشان نازل نکند) نیز به این معنی اشاره داشته باشد. اگر چه آیه شریفه راجع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است ، لکن اهل بیت علیهما السلام در امان بودن ، قائم مقام آن حضرتند، زیرا طبق بعضی از احادیث ، اهل بیت علیهما السلام از او و او از اهل بیت علیهما السلام است .

نیز حاکم از طریق (ابوموسی اشعری) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود:

(النجوم امان لا هل السماء، و اهل بیته امان لا هل الا رض ، فإِذا ذهب النجوم ذهب اهل السماء و إِذا ذهب اهل بیته ، ذهب اهل الا رض):

ستارگان امان اهل آسمان ، و اهل بیت من امان اهل زمینند، وقتی ستارگان نابود شوند اهل آسمان هم نابود می شوند، و هنگامی که اهل بیت من از زمین رخت بربندند، اهل زمین هم نابود خواهند شد.

بر این اساس ، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر کجا و هر زمان که باشند، ستارگان درخشانی هستند که از آسمان فضیلت نور می پاشند و مسیر هدایت خلق را روشن می سازند.

کتاب حاضر، که با نام (ستاره درخشان شام ، حضرت رقیه علیها السلام دختر امام حسین علیه السلام در برابر شما قرار دارد، زندگینامه غمبار طفل معصوم و مظلومی است که مطالعه آن هر سنگدلی را منقلب می کند؛ کودکی که با مظلومیت خود، در ادامه قیام خونین عاشورا، ظالمین را برای ابد رسوا ساخته و قبر کوچک او در کنار کاخ سبز معاویه و یزید (لعنهما الله)، سند جاوید مظلومیت اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم اجمعین)، و افشاگر مظالم خاندان پلید اموی می باشد که قرآن کریم از آنها تعبیر به (شجرة ملعونه) (۵) کرده است .

خواهید در خرابه ، که تا کاخ ظلم را

با ناله یتیمی خود، زیر و رو کند

برای روشنایی چشم دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و کوری دیدگان دشمنان این خاندان ، سخن را به حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زینت می بخشیم :

(معرفة آل محمد براءة من النار، و حب آل محمد جواز علی الصراط، والولاية ل آل محمد ائمان من العذاب) (۶)

معرفت و شناخت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم برائت از آتش است ، و دوست داشتن آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم برگه عبور) از پل صراط، و پیروی و فرمانبری از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم امان از عذاب می باشد.

سبب تالیف کتاب

تقریباً سالهای ۵۶-۵۷ شمسی بود که یکی از فرزندانم به شدت مریض شد، به گونه ای که احتمال صددرصد می رفت در آینده نقصی در بدنش به وجود آید. پس از مراجعه به دکتر و عمل به دستورات وی ، توسل به نازدانه حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام ، حضرت رقیه علیه السلام پیدا کرده و نذر کردم که پس از بهبودی فرزندم ، کتابی درباره زندگانی غمبار آن نازدانه بنویسم .

الحمد لله به عنایات این ستاره درخشان (محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم)، فرزندم شفا گرفت و در پی آن ، پس از مطالعات زیاد و یادداشتهای لازم از لابلای کتب تاریخ و حدیث جمع آوری شد.

مع الوصف ، توفیق چاپ آن یادداشتها فراهم نمی شد و بدینگونه مدت زیادی از تاریخ جمع آوری یادداشتها گذشت ، تا اینکه پس از چاپ جلد اول کتاب (چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام ، شامل زندگانی کامل آن حضرت ، به ضمیمه ۲۴۰ کرامت نسبت به شیعیان ، اهل سنت ، مسیحیان ، کلیمیان و زردشتیان)

دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهما السلام از آن کتاب ، روزی همسرم - که خدا او و فرزندانش را از فتن و شرور آخرالزمان حفظ فرماید- تذکر داد که شما به نذر خودتان درباره حضرت رقیه علیه السلام عمل کنید. این تذکر، قبل از محرم الحرام سال ۱۴۱۸ هـ - ق . صورت گرفت . شبی تصمیم گرفتم که کتاب را شروع کنم . ولی اندیشه مشکلات و مخارج کار، باز مانع شده و مرا تا سرحد تصمیم مجدد به انصراف موقت از شروع کار پیش برد. در عین حال از اینکه کار، این همه به تاءخیر افتاده و باز هم به عقب می افتاد، ناراحت بودم ، لذا پس از نماز صبح توسلی نموده ، سپس برای شروع کار استخاره کردم که مصلحت است که نذر ادا شود یا موقتاً تعطیل گردد.

آیه ۳۱ از سورة حج، هر گونه شک و تردید و اضطراب را از دل زدود:

(وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ)

(و باید که وفا کنند به نذرهای خود، و باید که طواف کنند به خانه قدیمی خدا که خانه کعبه است).

همان روز شروع به کار کردم الحمدلله کار به آرامی و خوبی طی شد.

و اینک خدای بزرگ را شاکر و سپاسگزارم که به این کمترین ، توفیق داد که با بضاعت کم ، گوشه ای از زندگینامه جانسوز دُرّ یتیم شام حضرت رقیه علیها السلام را برای دوستان اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام بازگو کرده و پرده ای از مظلومیت جانگداز آل الله علیهم السلام و مظالم و دشمنان آنان را به تصویر کشم و لله الحمد و له الشکر.

گشت از مرگ جگر گوشه شاه

تا ابد روی شب شام ، سیاه

امید است این اثر بس کوچک ، مورد قبول منجی بزرگ انسانها و منتقم خونهای پاک ریخته شده در راه خدا بویژه خون شهیدان کربلا، حضرت بقیة الله الا عظم الحجة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع گردد.

یازده شعبان المعظم ۱۴۱۸ هجری قمری

مطابق ۲۱ آذر ماه ۱۳۷۶ شمسی

سالروز تولد حضرت علی اکبر علیه السلام

قم - حرم اهل بیت علیهم السلام

علی ربّانی خلخالی

بخش اول : حضرت رقیه علیهاالسلام در اوراق تاریخ

(قدیمترین مآخذ تاریخی درباره حضرت رقیه علیهاالسلام)

۱

مرحوم آیة الله حاج میرزا هاشم خراسانی (متوفای سال ۱۳۵۲ هجری قمری) در منتخب التواریخ می نویسد:

عالم جلیل ، شیخ محمد علی شامی که از جمله علما و محصلین نجف اشرف است به حقیر فرمود: جدّ امّی بلاواسطه من ، جناب آقا سید ابراهیم دمشقی ، که نسبش منتهی می شود به سید مرتضی علم الهدی و سن شریفش از نود افزون بوده و بسیار شریف و محترم بودند، سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند.

شبی دختر بزرگ ایشان جناب رقیه بنت الحسین علیهماالسلام را در خواب دید که فرمود به پدرت بگو به والی بگوید میان قبر و لحد من آب افتاده ، و بدن من در اذیت است ؛ بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند.

دخترش به سید عرض کرد، و سید از ترس حضرات اهل تسنن به خواب ترتیب اثری نداد. شب دوم ، دختر وسطی سید باز همین خواب را دید. به پدر گفت ، و او همچنان ترتیب اثری نداد. شب سوم ، دختر کوچکتر سید همین خواب را دید و به پدر گفت ، ایضا ترتیب اثری نداد. شب چهارم ، خود سید، مخدّره را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند: (چرا والی را خبردار نکردی؟!).

صبح سید نزد والی شام رفت و خواش را برای والی شام نقل کرد. والی امر کرد علما و صلحای شام ، از سنی و شیعه ، بروند و غسل کنند و لباسهای نظیف در بر کنند، آنگاه به دست هر کس قفل درب حرم مقدّس باز شد (۷) همان کس برود و قبر مقدّس او را نبش کند و جسد مطهرش را بیرون بیاورد تا قبر مطهر را تعمیر کنند.

بزرگان و صلحای شیعه و سنی ، در کمال آداب غسل نموده و لباس نظیف در بر کردند. قفل به دست هیچ یک باز نشد مگر به دست مرحوم سید ابراهیم . بعد هم که به حرم مشرف شدند، هر کس کلنگ بر قبر می زد کارگر نمی شد تا آنکه سید مزبور کلنگ را گرفت و بر زمین زد و قبر کنده شد. بعد حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند، دیدند بدن نازنین مخدّره میان لحد قرار دارد، و کفن آن مخدّره مکرمه صحیح و سالم می باشد، لکن آب زیادی میان لحد جمع شده است .

سید بدن شریف مخدّره را از میان لحد بیرون آورده بر روی زانوی خود نهاد و سه روز همین قسم بالای زانوی خود نگه داشت و متصل گریه می کرد تا آنکه لحد مخدّره را از بنیاد تعمیر کردند. اوقات نماز که می شد سید بدن مخدّره را بر بالای شیء نظیفی می گذاشت و نماز می گزارد. بعد از فراغ باز بر می داشت و بر زانو می نهاد تا آنکه از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند. سید بدن مخدّره را دفن کرد و از کرامت این مخدّره در این سه روز سید نه محتاج به غذا شد و نه محتاج آب و نه محتاج به تجدید وضو. بعد که خواست مخدّره را دفن کند سید دعا کرد خداوند پسری به او مرحمت فرمود مسمی به سید مصطفی .

در پایان ، والی تفصیل ماجرا را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت ، و او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف رقیه و مرقد شریف امّ کلثوم و سکنیه علیهماالسلام را به سید واگذار نمود و فعلا هم آقای حاج سید عباس پسر آقا سید مصطفی پسر سید ابراهیم سابق الذکر متصدی تولیت این اماکن شریفه است .

آیه الله حاج میرزا هاشم خراسانی سپس می گوید: گویا این قضیه در حدود سنه هزار و دویست و هشتاد اتفاق افتاده است . (۸)

مرحوم آیت الله سید هادی خراسانی نیز در کتاب معجزات و کرامات ماجرای را نقل می کند که مؤید قضیه فوق است . وی می نویسد:

روی پشت بام خوابیده بودیم که ناگهان مار دست یکی از خویشان ما را گزید. وی مدتی مداوا کرد ولی سود نبخشید. آخر الا مر جوانی به نام سید عبدالامیر نزد ما آمد و گفت : کجای دست او را مار گزیده است ؟ چون محل مار زدگی را به او نشان داد، بلافاصله دستی به آن موضع زد و بکلی محل درد خوب شد. سپس گفت من نه دعایی دارم و نه دوايي ؛ فقط کرامتی است که از اجداد ما به ما رسیده است : هر سَمّی که از زنبور یا عقرب یا مار باشد اگر آب دهان یا انگشت به آن بگذاریم خوب می شود. جهتش نیز این است که جدّ ما، در شام موقعی که آب به قبر شریف حضرت رقیه افتاد جسد حضرت رقیه علیهاالسلام را سه روز روی دست گرفت تا قبر شریف را تعمیر کردند، و از آنجا این اثر در خود و اولادش نسلا بعد نسل مانده است . (۹)

۲

مرقدی که داستان شگفت فوق در ارتباط با آن رخ داده است ، سابقه بنای آن دست کم به سیصد و اند سال پیش از آن تاریخ (یعنی حدود ۴ قرن و نیم پیش از زمان حاضر) باز می گردد.

عبدالوهاب بن احمد شافعی مصری ، مشهور به شعرانی (متوفی به سال ۳۹۷ ق)، در کتاب المنن ، باب دهم ، نقل می کند:

نزدیک مسجد جامع دمشق ، بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه السلام معروف است . بر روی سنگی واقع در درگاه این مرقد، چنین نوشته است :

هَذَا الْبَيْتُ بُقِعَ شَرَفَتْ بِآلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَبَنَتْ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ، رُقِيَّةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ

(این خانه مکانی است که به ورود آل پیامبر صلی الله علیه و آله سلم و دختر امام حسین علیه السلام ، حضرت رقیه علیهاالسلام شرافت یافته است .) . (۱۰)

آیا تاریخ پیش از این زمان (۳۹۷ ق) نیز ردّپایی از رقیه علیهاالسلام نشان می دهد؟ بلی :

۳

مورّخ خبیر و ناقد بصیر، عمادالدین حسن بن علی بن محمد طبری ، معاصر خواجه نصیرالدین طوسی ، در کتاب پر ارج کامل بهائی نقل می کند که :

زنان خاندان نبوت در حالت اسیری حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید، تا ایشان را به خانه یزید آوردند. دخترکی بود چهارساله ، شبی از خواب بیدار شد و گفت : پدر من حسین کجاست ؟ این ساعت او را به خواب دیدم . سخت پریشان بود. زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست .

یزید خفته بود، از خواب بیدار شد و از ماجرا سؤال کرد. خبر بردند که ماجرا چنین است . آن لعین در حال گفت : بروند سر پدر را بیاورند و در کنار او نهند. پس آن سر مقدس را بیاوردند و در کنار آن دختر چهارساله نهادند.

پرسید این چیست ؟ گفتند: سر پدر توست . آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد.

(۱۱)

علاء الدین طبری این کتاب کم نظیر را در سال ۵۶۷ هـ - . تالیف کرده ، و در نگارش آن از منابع باارزش فراوانی استفاده نموده که متأسفانه اغلب آنها به دست ما نرسیده است ؛ برخی در کشاکش روزگار از بین رفته ، و برخی دیگر به دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام طعمه حریق شده است .

مرحوم محدث قمی (۱۲) می نویسد: کتاب کامل بهائی ، نوشته عماد الدین طبری ، شیخ عالم ماهر خبری متدربّ تحریر متکلم جلیل محدث نبیل و فاضل فهامه ، کتابی پرفایده است که در سنه ۶۷۵ تمام شده و قریب به ۲۱ سال همت شیخ مصروف بر جمع آوری آن بوده ، اگر چه در اثنای آن چند کتاب دیگر تالیف کرده است . سپس می افزاید: از وضع آن کتاب معلوم می شود که نسخ اصول و کتب قدمای اصحاب نزد او موجود بوده است . آنگاه اشاره می کند که یکی از آن منابع از دست رفته ، کتاب پراج الحایة در مثالب معاویه است که تالیف قاسم بن محمد بن احمد ماءمونی ، از علمای اهل سنت می باشد، و عماد الدین طبری سرگذشت این دختر سه ساله را از آن کتاب نقل کرده است .

بدینگونه ، سابقه اشاره به ماجرای حضرت رقیه علیهاالسلام در تاریخ ، به حدود هفت قرن و نیم پیش از زمان ما باز می گردد.

آیا باز هم می توان پیشتر رفت و نامی از رقیه علیهاالسلام به عنوان دختر امام حسین علیه السلام - در اعماق تاریخ سراغ گرفت ؟ باز هم جواب مثبت است .

۴

ماءخذ کهنتری که در آن ، ضمن شرح جریانات عاشورا، نامی از حضرت رقیه علیهاالسلام به میان آمده ، کتاب مشهور لهوف نوشته محدث و مورخ جلیل القدر، آیه الله سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ - ق) است که اطلاع و احاطه بسیار او به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه ، ممتاز و چشمگیر است .

سید می نویسد: حضرت سیدالشهداء علیه السلام زمانی که اشعار معروف (یا دهر أفّ لک من خلیل ...) را ایراد فرمود و زینب و اهل حرم علیهنّ السلام فریاد به گریه و ناله برداشتند، حضرت آنان را امر به صبرکرده و فرمود: (یا اختاه یا امّ کلثوم ، و ائنت یا زینب ، و ائنت یا

رَقِیَّةَ ، و اَنتِ یا فاطمة ، و اَنتِ یا رباب ، اُنْظُرْنَ اِذا اَنا قُتِلْتُ فلا تَشْفِقْنَ عَلٰی جَبِّیَا و لا تَخْمِشْنَ عَلٰی وَجْهٍا و لا تَقْلُنْ عَلٰی هِجْرًا. (۱۳)
یعنی خواهرم ام کلثوم ، و تو ای زینب ، و تو ای رقیه ، و تو ای فاطمه ، و تو ای رباب ، زمانی که من به قتل رسیدم در مرگم گریبان
چاک زنید و روی نخرائید و کلامی ناروا (که با رضا به قضای الهی ناسازگار است) بر زبان نرانید.

مطابق این نقل ، نام حضرت رقیه بر زبان امام حسین علیه السلام در کربلا جاری شده است .

مؤید این نقل ، مطلبی است که سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی ، متوفای ۱۲۹۴هـ. در کتاب ینابیع المودة ص ۳۳۳-۳۳۵ به نقل از
مقتل مسمی به ابومخنف آورده است .

مقتل منسوب به ابومخنف مطابق نقل قندوزی (ینابیع المودة : ص ۳۴۶ و احقاق الحق : ۶۳۳/۱۱) پس از شرح کیفیت شهادت طفل شش
ماه می گوید:

ثُمَّ نَادَى : يَا أُمَّ كَلْثُومَ، يَا سَكِينَةَ، و يَا رَقِيَّةَ ، وَا يَا عَاتِكَةَ وَا يَا زَيْنَبَ ؛ يَا أَهْلَ بَيْتِي عَلَيكُمْ مِنَ السَّلَامِ):

(آنگاه فریاد برآورد: ای ام کلثوم ، ای سکینه ، ای رقیه ، ای عاتکه ، ای زینب ، ای اهل بیت من ، من نیز رفتم ، خدا حافظ). (۱۴)

آیا می توان به همین گونه ، سیر تفهقر در تاریخ را ادامه داد و مدرکی قدیمتر که در آن از رقیه بنت الحسین علیهما السلام یاد شده باشد،
باز جست ؟

۵

بر آشنایان به تاریخ اسلام و تشیع ، پوشیده نیست که شیعه ، یک گروه (ستمیدیده و غارت زده) است ؛ گروهی است که در طول تاریخ ،
بارها و بارها هدف هجوم و تجاوزهای وحشیانه قرار گرفته ، پیشوایان دین و رجال شاخص شهید گشته ، و آثار علمی و تاریخی
سوزانده شده است (بنگرید به : کتابسوزی مشهور محمود غزنوی در ری به سال ۴۲۳ ق ، کشتار و کتابسوزی طغرل در بغداد عصر شیخ
طوسی ، داستان حسَنک وزیر و دربدری فردوسی و... کشتارها و کتابسوزیهای (جَزَّار) حاکم مشهور عثمانی در شامات ، در جنوب لبنان
و...).

شیعه ، در گذر از درازنای این تاریخ پردرد و رنج ، اولاً مجال ثبت بسیاری از حوادث تاریخی را- چنانکه شاید و باید - نداشته و ثانیاً
بخشی قابل ملاحظه از آثار و مآخذ تاریخی خویش را (بویژه آن دسته از (اطلاعات مکتوبی) که حاکی از پیشینه مظلومیت کم نظیر
شیعه و قساوت و مظالم حکومتهای جور می باشد) از دست داده است و آنچه برایش مانده ، تنها بخشی از آن آثار مکتوب ، همراه با
اطلاعاتی است که به گونه شفاهی ، سینه به سینه نقل شده و اکنون در ذهنیت شیعه ، به صورت (مشهوراتی نه چندان مستند یا مجهول
السند) موجود است .

بیجهت نیست که اطلاعات مکتوب و مستند ما درباره سرنوشت شخصیتی چون زینب کبری علیها السلام پس از بازگشت به مدینه از شام (با وجود جلالت قدر و نقش بسیار مهم آن حضرت در نهضت عاشورا) بسیار کم و تقریباً در حد صفر است و با چنین وضعی تکلیف دیگران (همچون ام کلثوم و رقیه علیهما السلام) دیگر معلوم است.

در چنین شرایطی، وظیفه محققان تیزبین و فراخ حوصله (که خود را با نوعی گسست و انقطاع تاریخی یا کمبود اطلاع نسبت به جزئیات، روبرو می بینند)

چیست؟ راهی که برخی از محققان یا محقق نمایان در این گونه موارد برمیگزینند، قضاوت عجولانه درباره موضوع، و احیاناً نفی اطلاعات و مشهورات موجود به بهانه برخی (استحسانات و استبعادات قابل بحث) یا (عدم ابتدای اطلاعات مزبور بر مستندات قوی) است، که گاه ژستی از روشنفکری از نیز به همراه دارد. اما این راه - که طی آن آسان هم بوده و مؤونه زیادی نمی برد، بیشتر به پاک کردن صورت مسئله می ماند تا حل معضلات آن.

راه دیگری که، البته پویندگان آن اندک شمارند و تنها محققان پرحوصله و خستگی ناپذیر، همت پیمودن آن را دارند، این است که بکوشیم به جای رد و انکارهای عجولانه، کمر همت بسته، به کمک (تبعی وسیع و تحقیقی ژرف) به اعماق تاریخ فرو رویم و با غور در کتب تاریخ و تفسیر و سیره و حدیث و لغت و حتی دواوین شرای آن روزگار، و دقت در منطق و مفهوم و مدلول تطابقی و التزامی محتویات آنها، بر واقعیات هزارتوی آن روزگار (احاطه و اشراف) یابیم و به مدد این احاطه و اشراف، نقاط خالی تاریخ را پراسازیم و جامه چاک چاک و زنده تاریخ را رفو کنیم و توجه داشته باشیم که:

با توجه به کتابسوزیها، سانسورها و تفتیش عقایدی مکرری که در تاریخ شیعه رخ داده، اولاً (نیافتن) هرگز دلیل (نبودن) نیست (و به اصطلاح: عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود). ثانیاً نمی توان همه جا به منطق لو کان لَبَان (اگر چیزی بود، مسلماً آشکار می شد) تمسک جست و مشهورات مجهول السند را - عجولانه و شتابزده - انکار کرد. ثالثاً نبایستی بسادگی - و صرفاً روی برخی استبعادات یا استحسانات ظاهراً موجه - اطلاعات موجود را رد کرد و از سنخ خرافات و جعلیات انگاشت. زیرا چه بسا استبعادها یا استحسانهای مزبور، محصول بی اطلاعی یا غفلت ما از برخی جهات و جوانب مکتوم قضیه باشد و با روشن شدن آن جوانب، تحلیل ما اصولاً عوض شده استبعادها جای خود را به پذیرش قضیه (و یا بالعکس) خواهد داد و یا برداشت تازه ای در افق دید ما ظاهر خواهد شد.

رابعا باید توجه داشت که حتی اطلاعاتی هم که احیاناً به صورت خبر واحد یا متکی به منابع غیر معتبر وجود دارد، لزوماً دروغ و خلاف حق نیست و لذا باید همانها را نیز (به جای انکار عجولانه) با حوصله تمام، در جریان یک پژوهش و تحقیق وسیع، مورد بررسی دقیق قرار داد و صحت و سُقمشان را محک زد و احیاناً به صورت سر نخ تحقیق از آنها بهره جست، یا در گردونه (تعارض ادله)، و صف بندی (دلایل معارض)، آنها را به عنوان مؤید و مُرجّح به کار گرفت.

اصولاً (نفی و انکار) نیز، همچون (اثبات) هر چیز، دلیل می خواهد (و آنچه که دلیل نمی خواهد (نمی دانم) است) و حتی نفی و انکار، مؤونه بیشتری می برد تا اثبات. و فراموش نکنیم که هر چند در عرصه تحقیقات تاریخی، تجزیه و تحلیل های عقلی و استبعادها و

استحسانهای ذهنی، جایگاه خاص خود را دارد و نایستی چیزی را بر خلاف اصول مسلم عقلی پذیرفت، اما در عین حال باید دانست که حرف آخر را در این عرصه، (تتبع و تحقیق ژرف و گسترده در اسناد و مدارک مستقیم و غیرمستقیم تاریخی) می زند. (۱۵)

موضوع مورد بحث در کتاب حاضر، یعنی رقیه بنت الحسین علیهما السلام، نیز از آنچه گفتیم استثنا نیست. به پاره ای از مآخذ کهن تاریخی دال بر وجود آن حضرت، پیش از این اشاره کردیم. ببینیم آیا علاوه بر نوشته کامل بهائی و لهوف، باز هم می توان به مدد تتبع بیشتر، ردپایی کهنتر از حضرت رقیه علیه السلام جست؟ خوشبختانه پاسخ مثبت است و مسلماً با تتبع و تحقیق بیشتر مدارک دیگری به دست خواهد آمد. قدیمترین مآخذی که - بر حسب تتبع ما- در خیل فرزندان رنج دیده و ستم کشیده سالار شهیدان علیه السلام در کربلا از وجود دختری موسوم به رقیه علیهما السلام (در کنار سکینه علیهما السلام) خبر می دهد، قصیده سوزناک سیف بن عمیره، صحابی بزرگ امام صادق علیه السلام است.

۶

سیف بن عمیره نخی کوفی، از اصحاب بزرگوار امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و از راویان برجسته و مشهور شیعه است که رجال شناسان بزرگی چون شیخ طوسی (در فهرست)، نجاشی (در رجال)، علامه حلی (در خلاصه الاقوال)، ابن داود (در رجال)، و علامه مجلسی (در وجیزه) به وثاقت وی تصریح کرده اند. این ندیم در فهرست خویش وی را از آن دسته از مشایخ شیعه می شمرد که فقه را از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند. شیخ طوسی در رجال خویش، وی را صاحب کتابی می داند که در آن از امام صادق علیه السلام نقل روایت کرده است و مرحوم سید بحر العلوم در الفوائد الرجالیه، لیستی از راویان شهیر شیعه (همچون محمد بن ابی عمیر و یونس بن عبدالرحمن) را که از وی روایت نقل کرده اند به دست داده است. سیف بن عمیره، همچنین از جمله راویان زیارت معروف عاشورا (به نقل از امام باقر علیه السلام) است که قرائت آن در طول سال، از سنن رایج میان شیعیان می باشد. (۱۶)

باری، سیف بن عمیره، در رثای سالار شهیدان علیه السلام چکامه بلند و پرسوزی دارد که با مطلع:

جلّ المصائب بمناء صبنا فاعذری

یا هذه، و عن الملامه فاقصری

آغاز می شود، که حقیقتاً سوخته و سوزانده است.

علامه سید محسن امین (۱۷) و به تبع وی شهید سید جواد

شبر (۱۸) (از خطبای فاضل لبنان) به این مطلب اشاره کرده و تنها بیت نخست قصیده را ذکر کرده اند. اما شیخ فخرالدین طریحی فقیه، رجالی، ادیب و لغت شناس برجسته شیعه، و صاحب مجمع البحرین - در کتاب (المنتخب) (۱۹) (که سوگنامه ای منثور و منظوم در رثای شهدای آل الله بویژه سالار شهیدان علیهم السلام است) کلّ قصیده را آورده است که در بیت ما قبل آخر آن، شاعر صریحاً به هویت خود اشاره ای دارد؛ آنجا که خطاب به سادات عصر می گوید:

و عَبِيدُكُمْ سَيْفُ قَتَى ابْنُ عَمِيرَةَ

عبدٌ لعبد عبید حیدر قنبر

نکته قابل توجه در ربط با بحث ما، ابیات زیر از قصیده سیف می باشد که در آن دوبار از حضرت رقیه علیها السلام یاد کرده است :

و سَكِينَةٌ عَنْهَا السَّكِينَةُ فَارَقَتْ

لَمَّا ابْتَدَيْتَ بَفَرْقَةٍ وَ تَغَيَّرَ

و رَقِيَّةٌ رَقَّ الْحَسُودُ لَضَعْفِهَا

و غَدَا لِيَعْذِرَهَا الَّذِي لَمْ يَعْذِرْ

و لَأُمِّ كَلْثُومٍ يَجِدُ جَدِيدَهَا

لَشِمِّ عَقِيبِ دُمُوعِهَا لَمْ يَكْرُرْ

لَمْ أُنْسِهَا وَسَكِينَةُ وَ رَقِيَّةُ

يَبْكِيْنُهُ بَتَحَسَّرَ وَ تَزَفَّرَ

يَدْعُونَ أُمَّهُمُ الْبَتُولَةُ فَاطِمَا

دَعَا الْحَزِينُ الْوَالِدَ الْمُنْتَحِبَ

يَا أَمْنَا هَذَا الْحَسِينُ مَجْدَلًا

مَلَقَى عَفِيرًا مِثْلَ بَدْرِ مَزْهَرِ

فِي تَرْبِهَا مَتَعَفَّرًا وَ مَضْخَمَا

جَنَّمَانَهُ بِنَجِيعِ دَمِ أَحْمَرَ (۲۰)

بخش دوم : شام ؛ جغرافیا، جمعیت و تاریخ

۱. جغرافیا

کشور شام ، که امروز سوریه نامیده می شود، دارای مساحتی به وسعت ۷۲۰۰۰ مایل برابر ۱۱۵۲۰۰ کیلومتر مربع بوده و محدود است از شمال به ترکیه ، از شرق به عراق ، از جنوب به اردن و فلسطین اشغالی ، و از غرب به لبنان و دریای مدیترانه . (۲۱)

سوریه یکی از جذابترین کشورهای عربی است و نام رسمی این کشور (الجمهورية العربية السورية) می باشد.

۲. جمعیت

جمعیت سوریه در سال ۱۹۷۹ م بالغ بر ۸۳۵۰۰۰۰ نفر بوده است (شصت و سومین کشور جهان از نظر جمعیت)؛ ولی مترجمین سوری وابسته به وزارت ارشاد سوریه اخیراً جمعیت آن کشور را بالغ بر ۱۲ میلیون نفر معرفی می کنند.

۸۸ مردم این کشور عرب ، ۶/۳ کرد، ۲/۸ ارمنی و بقیه ساکنین آن ترک ، آسوری ، و چرکس هستند. ۸۸ مردم آن دارای معتقدات اسلامی (سنی ، علوی ، دروزی) و ۱۲ مسیحی هستند و زبانهای رایج در آن کشور عبارتند از: عربی (زبان رسمی)، و کردی که به خط عربی نوشته می شود. زبان فرانسوی و ارمنی نیز رایج است .

پایتخت این کشور شهر دمشق (با ۱۰۹۷۲۰۵ نفر جمعیت) می باشد.

پرجمعیت ترین شهرهای سوریه عبارتند از: حَلَب ، حمص ، حماة و لاذقیة . بنادر مهم آن نیز عبارتند از: لاذقیة ، طرطوس ، وانیاس که در کنار دریای مدیترانه واقع شده است . (۲۲)

۳. تاریخ

الف - وجه تسمیه شام

شام را بدین جهت شام گویند که طرف شمال قبله قرار گرفته ، و شام شمال را گویند. چنانچه یمین را بدین جهت یمین گفته اند که طرف یمین قبله دوم قرار گرفته است .

وجه تسمیه دیگر آنکه ، بر این سرزمین سام بن نوح حکومت داشته ، بنای آن شهر را او نهاده ، و در نتیجه به اسم او شهرت یافته است . و در لغت سریانی سین و لغت عبرانی و عرب شین خوانده شده است .

برخی گفته اند از شامه به معنی نقط است که مسمی به شام شد، زیرا زمین آنجا منطقه ای سبز و سیاه و سفید خال خال است که سام بن ارم بن سام بن نوح ساخت و او پنج پسر داشت که هر یک منطقه ای ساخته و آن شهرها به نام آنها شهرت یافت :

۱. فلسطین ؛ ۲. حمص ، ۳. اردن ، ۴. ایلیا، که بیت المقدس است ، ۵. دمشق .

ب - اولاد سام ، و ایالات شام

۱. فلسطین : سرزمین جرجیس علیه السلام بود و بعد عیسی علیه السلام به اهل همان ناحیه مبعوث شد.

قبر جرجیس در موصل یا رقه یا خوی فلسطین است که هفتاد پیغمبر در آنجا مدفون می باشند.

این پنج منطقه ارض مقدّس است که دعای سمات بر محور آن دور می زند و امروز مورد توجّه یهود و نصاری و مسلمانان قرار دارد. زیرا قبله اول مسلمین بوده و مشهد رجال بزرگ جهان است . قبور انبیای سلف در این منطقه و آثار تاریخی شهرهای مهم عمالقه ، عاد، ثمود، رس ، اهل البیت و غیره در بعلبک و تل سلیمان و... در آن موجود می باشد که مهمتر از همه آنها بیت المقدّس و بیت اللحم و خلیل الرحمن است که آثار زنده شش هزار سال پیش و زیارتگاه عموم پیروان ادیان الهی (یهود و نصاری و مسلمین) محسوب می شود.

در سال ۱۳۷۰ هـ - ق مطابق ۱۳۳۰ هـ - ش ، که سیاست استعمار برای به دست آوردن آرای بیشتری در سازمان ملل به منطوق فَرَقْ تَسُدْ (تفرقه بینداز و حکومت کن !) که شیوه غریبان است فلسطین را دو قسمت نمود. قسمت شمالی را به یهود دادند، و قسمت جنوبی را که قسمت اعظم فلسطین است به عرب که اردن هاشمی امروز را تشکیل می دهد و شهر عمان پایتخت آن از زیباترین شهرهای احدائی امروزی است . در این منطقه آثار تاریخی بیش از فلسطین یهود است زیرا در آنجا فقط اورشلیم معبد اختصاصی یهود است ولی در این منطقه ، بیت المقدّس که مورد توجّه هر سه مذهب زنده جهان است و نیز بیت اللحم و خلیل الرحمن و آثار تاریخی دیگر قرار دارد.

۴. حمص : این شهر با عظمت تاریخی را حمص بن سام بنا نمود و آن بین دمشق و حلب است . شهر مزبور یک مکان مقدّس دارد که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آنجا را زیارت نمود و فرمود بسیاری از صلحا در آنجا مدفون هستند. این مکان مزار عمومی آن شهر است و برخی قبر قنبر غلام علی علیه السلام را آنجا می دانند ولی اصح آن است که قبر قنبر غلام در بغداد است . (۲۳) حمص به نقل البلدان شهر مشهوری است در طرف قبلی دمشق و حلب و به نام حمص بن سام بن نوح است . قبر خالدین ولید و پسرش عبدالرحمن و عاص بن عثم در آنجاست و نزدیک آنجا قصر خالدین ولید است و قبور بسیاری از صحابه آنجا می باشد.

این حمص غیر از حمص واقع در اشبیلیه و نیز مصر و خلخال است .

در سفرنامه ناصر خسرو آمده است که : از شام تا حمص پنجاه فرسخ است .

۳. اردن : اردن نام پسر سام بن نوح بود و طایف یکی از قطعات اردن است که به لطافت آب و هوا معروف و دارای مناظر زیبا می باشد.

حضرت ابراهیم خلیل اول در اردن می زیسته و پس از وحی الهی به شهری که امروز به آن شهر الخلیل گویند رفته و در آنجا مسکن گرفته است .

قریه ناصره مسکن حضرت عیسی علیه السلام بود و کلمه نصاری از ناصره دمشق شده که مسکن پیشوای آنها بوده است. حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام، در این سرزمین ناصره غذا خوردند و در قرآن مجید از آن با عنوان قریه نام یاد شده است، آنجا که می فرماید:

(فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ آتَيَا اَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا اَهْلُهَا فَاَبَوْا اَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ اَنْ يَنْقُضَ فَاَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ اَجْرًا) (۲۴)

یعنی: پس رفتند تا وقتی که آمدند نزدیک اهل دهی (انطاکیه) طلب طعام کردند از اهل آن ده ابا کردند اهل ده از اینکه مهمان کنند موسی و خضر علیهم السلام را؛ ناچار رو به راه نهادند و یافتند در نواحی ده دیواری را که می خواست بيفتند، خضر آن دیوار را ساخت و با سنگ و گل محکم نمود آن را و رفت. موسی گفت: اگر می خواستی مزدی می گرفتی بر تعمیر آن دیوار چرا مزد نگرفتی؟ در سوره کهف از ملاقات و همراهی موسی علیه السلام با خضر نبی علیه السلام سخن می گوید که با هم می رفتند تا بدین قریه رسیدند و از مردم آن طعام و غذا خواستند.

ولی آنها به این دو بزرگوار چیزی فروختند و مهمان نوازی نکردند. مع ذلک هنگامی که می خواستند از شهر بیرون روند چشمشان به دیواری افتاد که کج شده بود. خضر شروع به تعمیر دیوار نمود تا خراب نشود و موسی علیه السلام به وی گفت این مردم از فروختن غذا به شما امتناع کردند، آنوقت شما دیوار خرابه آنها را راست می کنی؟! خضر علیه السلام گفت این دیوار متعلق به دو پسر یتیم است و زیر آن گنجی است که اگر خراب شود می برند؛ خواستم باقی بماند تا آن دو کودک بالغ شوند و استیفای حق خود نمایند.

در اردن قبور بسیاری است. از جمله قبر لقمان حکیم، که در قرآن سوره ای به نام او وجود دارد، در شهر طبریه واقع است که معروف به حیره طبریه است.

قبور حجر بن عدی، اویس قرن و بلال حبشی در این منطقه بین اردن و شام است.

۴. بیت المقدس: شهری که امروز به نام قدس خوانده می شود به دست ایلیا پسر سام بن نوح بنا شده، و در احادیث آمده است که زمین قدس سرزمین محشر خواهد شد. در این منطقه قبور انبیا و اولیا و بزرگان علما و دانشمندان و اوتاد و بندگان خدا فراوان است.

مشهورترین آن منطقه خلیل الرحمن است که قبر حضرت ابراهیم و پسرش اسحاق و زکریا و یحیی علیهم السلام در آنجاست.

این بنای تاریخی همه از سنگ بنا شده و بیش از شش هزار سال از تاریخ بنای آن می گذرد. مسجد بزرگ و بلند آن به سبک مخصوصی است. قبه و بارگاه انبیا و پیغمبران در آن بوده، و آثار عتیقه بسیار دارد. مسجد بزرگی اطراف آنها بنا شده و شهر زیبای عالی خوش منظره سبز و حمام آنجا را احاطه کرده است.

مسجد اقصی، که از مساجد محترم و معظم جهان است، قبله اول مسلمین و مسجد لیلہ المعراج و بزرگترین معبد مورد اتفاق سه ملت یهود و نصاری و اسلام است. این بارگاه با عظمت دیدنی است نه شنیدنی.

قبور بسیاری از انبیا در این منطقه است. نماز در آنجا ثواب هزار نماز را دارد. این مسجد از بناهای حضرت سلیمان علیه السلام است که پایه های آن از سنگ و فلز گداخته ریخته شده است.

در اخبار آمده است که کثرت اولاد حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام به پاس فداکاری و ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام بود و چون اولاد او زیاد شدند گروهی به عصیان و تمرّد قوانین الهی پرداختند. به حضرت داود علیه السلام خطاب شد که گناهکاران را به سه بلا مبتلا می سازم: سه سال قحطی یا سه ماه جنگ یا سه روز طاعون.

حضرت داود علیه السلام پیام الهی را به ملت خود ابلاغ کرد. گفتند طاقت قحطی نداریم، جنگ هم بر ما مشکل است، ناگزیر برای مرگ حاضر می شویم. گروهی آماده طاعون شده غسل نموده توبه کردند و کفن پوشیده و منتظر نزول عذاب گشتند و بدین منظور با زنان و کودکان به صحرا رفتند. گروهی نیز که به این سخنان به دیده تمسخر و استهزا می نگریستند در شهر ماندند و طاعون آمد همه آنها را از بین برد. جمع انبوهی مردند و هلاک شدند. حضرت داود در همین تل (که خاک بیت المقدس است و همیشه پیغمبران بر فراز آن رفته نماز می خواندند و توبه و انابه و دعا می کردند و دعایشان مستجاب می شد) دعا کرد، خداوند بلا را از آنها برگردانید. به داود خطاب رسید که در همین محل استجابت دعا مسجدی بسازند. این نقطه خیمه گاه حضرت موسی علیه السلام و صلحای بنی اسرائیل بود.

همه مردم در ساختمان مسجد همت گماشتند. مردی از صلحای بنی اسرائیل گفت: اینجا ملک من است و اجازه نمی دهم بدون رضای من ساختمان بسازید. گفتند هر چه خواهی به تو می دهیم تا راضی شوی. به داود خبر دادند، گفت باید رضای او را به دست آورید. او هم قیمت را بالا برد تا به صد گوسفند و صد گاو و صد شتر رسید. باز رضایت نداد، تا آنکه گفت دیواری اطراف آن بکشید و برابر آن نقره به من بدهید تا راضی شوم. مردم همچنان حاضر شدند که این معامله انجام شود.

چون دید همه حاضرند، گفت من برای رضای خدا و قربۀ الی الله از حق خود می گذرم و هیچ پولی نمی گیرم و با شما همکاری هم می کنم.

بدین ترتیب همگان در ساختمان مسجد اقصی شرکت کردند. حضرت داود علیه السلام شخصا با صلحای بنی اسرائیل سنگهای بزرگی را بلند کرده گرد آوردند. اما در این اثنا به داود خطاب شد سهم تو از ساختمان مسجد تمام شد، بگذار سلیمان پسر ت این وظیفه را انجام دهد. داود در سن ۱۲۷ سالگی بود که کار ساختمان مسجد اقصی را آغاز نمود و در سن ۱۴۰ سالگی وفات کرد.

سلیمان علیه السلام به وصیت پدرش در سن ۱۳ سالگی به جای وی نشست و شروع به تکمیل ساختمان مسجد نمود. نیروهای نهان و آشکار جهان، به او کمک می کردند. قهرمانان جن و انس از معادن دور و نزدیک سنگهای پهن و سفید و سبز می آوردند تا آنکه سلیمان علیه السلام مسجد را ساخت و شهر قدس را به دوازده محله، به نام اسباط بنی اسرائیل، تقسیم نموده و بنا کرد. وی تا ۵۳ سالگی مشغول تکمیل مسجد بود و بدینگونه چهل سال در زمان او طول کشید تا بنای مسجد پایان یافت.

در آنجا یک قبه از شیشه برای سلیمان ساختند. وی در آن قبه بر عصای خود تکیه زده و فرمان داده بود هیچ کس بدون اجازه وارد قبه بلورین او نشود. روزی دید مردی بی اجازه وارد شد. گفت کیستی؟ جواب داد: اءنا الذی لا اءقبل الرشاء و لا اءهاب من الملوك، من آن کسی هستم که رشوه نمی پذیرم و از پادشاهان نمی هراسم، من ملک الموت هستم؛ و به همان حال او را قبض روح نمود.

بیت المقدّس و مسجد اقصی از مناطق بسیار جالب و جذّاب جهان اسلام است و آثار طبیعی و صنعتی، طراوت و فراوانی میوه ها و نعمت، سرتاسر آن منطقه بابرکت را فرا گرفته است.

۵. دمشق: دمشق که امروز به آن سوریه می گویند و مرکز آن شام است، به گفته برخی از مورخین به دست پسر سام بن نوح ساخته شده است. در عین حال برخی نیز بنای این شهر را به غلام ابراهیم خلیل علیه السلام و بعضی دیگر به غلام نمرود بن کنعان نسبت می دهند. در هر حال دمشق دارای صفای هوا و لطافت آب

و میوه های فراوان مخصوصا موز و مرکبات و زیتون است. با این وجود، مردم آن سرزمین در جریان کربلا و اسارت آل الله علیهم السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان مکرم او جفا کردند. شاعر می گوید:

ز قرآن شده مستفاد این کلام

مقدّس زمینی بود ارض شام

ولی مردمش را نبی و دود

به سرّ و علن بس مذمت نمود

همانا که ایشان به عصر یزید

نمودند اهانت به شاه شهید

خصوص آن زمان کآل خیر الانام

رسیدند دلخون به شام ظلام

همان مردم از خدا بی خبر

ببستند آذین به بام و به در

دف و چنگ در کوی بنواختند

به عیش و طرب جمله پرداختند

طرب را شد اهل طرب مشتری

ولی تنگدل زهره با مشتری

عطارد فکند از کف خود قلم

بنالید ناهید و شد در الم

این بیان مورخین ، معطوف به خبر معروفی است که مدلول آن چنین است :

چون سیدالشهدا علیه السلام روحی فداه شهید شد همه ممکنات که در حیطه ولایت مطلقه او بودند متغیر شدند و حال طبیعی خود را از دست دادند - و این حالت تاءثر و گریه بر شهادت فرمانروای کل عالم وجود بود - مگر سه شهر که کوفه و بصره و شام بوده است .
(۲۵)

اخبار دیگری هم مؤید این حقیقت است . چنانچه در مقاتل معتبر نقل شده روز عاشورا هر سنگی را برمی داشتند مثل این بود که زیر آن خون تازه بوده است . محتشم کاشانی در ترکیب بند مشهور خود می گوید:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است ؟!

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است ؟!

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین

بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است ؟!

این صبح تیره باز دمید از کجا، کزو

کار جهان و خلق جهان جمله درهم است ؟!

گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب

کآشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه مقدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین ، نور مشرقین

پرورده کنار رسول خدا : حسین علیه السلام

در آن عصر کوفه و بصره زیر فرمان حکومت ابن زیاد، فرمانده جنگ و قاتل اصلی امام حسین علیه السلام، بود و شام هم مرکز خلافت یزید مستمخوّم بی اراده و بی دین شمرده می شد. لذا این شهر یعنی این سه اجتماع به صورت ظاهر تاءثر نداشتند، بلکه شادمان شدند، که روز عاشورا یَوْمُ تَبَرَّکَتْ بِهِ بِنَاؤُمِیّه است. (۲۶)

ج - شام در عهد باستان

سوریه (شام) از لحاظ تاریخی تا قبل از قرون جدید شامل کشورهای کنونی سوریه، لبنان و قسمتهایی از اردن و فلسطین می شد، و تقسیمات کنونی، حاصل سیاست تفرقه افکن انگلیس و فرانسه در جنگ اول جهانی است.

در سال ۶۳ میلادی امپراتوری روم بر سوریه دست یافت و از آن تاریخ سوریه تحت تسلط رومیان قرار گرفت، تا آنکه در سال ۳۹۵ میلادی پس از تجزیه دولت روم به دو بخش روم شرقی و غربی، سوریه جزو قلمرو امپراتوری روم شرقی

(بیزانس) گردید. ولی بتدریج استیلای بیزانس بر سوریه ضعیف شد، تا در قرن هفتم به دست قوای اسلام افتاد. (۲۷)

د - شام در تاریخ اسلام

۱. سفر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شام

سرزمین شام، برای مسلمانان سرزمین خاطره ها است. این سرزمین پیوندی خاص با تاریخ اسلام دارد که ریشه های آن به سالهای پیش از فتح دمشق باز می گردد؛ به سالهای نوجوانی و جوانی بنیانگذار اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم، که همراه عموی خود سفری به این سرزمین کرد.

در آن سالها حضرت محمد صلی الله علیه و آله جدّ خویش، عبدالمطلب علیه السلام را از دست داده بود و تحت سرپرستی عموی خود ابوطالب علیه السلام به سر می برد. بازرگانان قریش طبق معمول، هر سال یک بار به شام سفر می کردند. آن سال ابوطالب نیز با آنان آهنگ سفر کرد و تصمیم گرفت که برادرزاده خود را در مکه باقی گذارد و کسی را بر حفاظت او بگمارد. ولی هنگام حرکت برنامه او دگرگون شد و تصمیم گرفت برادرزاده خود را نیز که در آن روز بیش از دوازده بهار از سن او نگذشته بود همراه خود به شام ببرد. هنوز کاروان به مقصد نرسیده بود که در نقطه ای به نام (بُصری) حادثه ای پیش آمد و ابوطالب علیه السلام برنامه مسافرت را نیمه کاره رها کرد و به مکه بازگشت. علت قطع برنامه سفر این بود که در سرزمین بُصری راهبی به نام بُحَیْری زندگی می کرد و به عللی از کاروان قریش برای اطعام در صومعه خود دعوت کرد. زمانی که قریش از صرف غذا فارغ شدند رو به آنان کرد و گفت: این کودک (حضرت محمد) متعلق به کیست؟ همگی گفتند: او برادرزاده ابوطالب علیه السلام است. وی رو به ابوطالب کرد و گفت: کودک شما آینده درخشانی دارد، او همان پیامبر موعود تورات و انجیل است و تمام خصوصیات که برای پیامبر پس از مسیح در کتابهای دینی خود خوانده ام بر این کودک منطبق است. او دارای آیینی جاودانی است. او را از چشم دشمن پنهان ساز! اگر ملت یهود او را ببینند و بشناسند نقشه قتل او را می ریزند. چه بهتر که شما از این نقطه به مکه برگردید. از این جهت ابوطالب برنامه سفر خود را قطع کرد و بسرعت به مکه بازگشت. ولی برخی از تاریخ نگاران یادآور می شوند که هدف نهایی کاروان قریش همان نقطه بود که با راهب ملاقات

کردند و ابوطالب علیه السلام کارهای بازرگانی خود را بسرعت به پایان رسانید و همراه برادرزاده خود به مکه بازگشت و از آن پس هرگز به سفر نرفت و حفاظت و سرپرستی برادرزاده را بر همه چیز مقدم داشت . (۲۸)

۲. دومین سفر

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یک بار دیگر نیز به این سرزمین سفر کرد و آن زمانی بود که حضرت ۲۵ سال داشت و هنوز در کنار عمویش ابوطالب زندگی می کرد. ابوطالب علیه السلام درصدد بود که برای برادرزاده خویش شغل مناسبی در نظر بگیرد. در آن زمان خدیجه ، دختر خویلد، زنی شرافتمند و تجارت پیشه بود و دامنه تجارت او به مصر و حبشه کشیده شده بود. ازینرو ابوطالب علیه السلام به برادرزاده خود گفت : خدیجه علیه السلام دنبال مرد امینی می گردد که سرپرستی تجارت او را به عهده گیرد؛ چه بهتر که خود را به وی معرفی کنی . او پیشنهاد ابوطالب را پذیرفت ولی بر اثر مناعت طبع و همت بلندی که داشت از اینکه مستقیماً چنین پیشنهادی را به خدیجه دهد، خودداری کرد. اتفاقاً خدیجه که از امانت و راستگویی و مکارم اخلاق حضرت محمد صلی الله علیه و آله آگاه بود، هنگامی که از مذاکرات آنان اطلاع یافت فوراً کسی را دنبال حضرت فرستاد و پیشنهاد کرد که با سرمایه وی برای تجارت رهسپار شام شود و اعلام کرد که حاضر است دو برابر آنچه به دیگران می دهد به حضرت بپردازد. لذا حضرت محمد صلی الله علیه و آله این پیشنهاد را پذیرفت و هنگامی که کاروان بازرگانی قریش به سمت شام حرکت کرد، حضرت در رأس کاروان خدیجه رهسپار شام گردید. خدیجه در این سفر شتر راهواری را در اختیار وکیل خود قرار داد، و نیز دو غلام را که یکی از آنها (میسره) نام داشت همراه او روانه کرد تا در کارها دستیار وی باشند.

سرانجام کاروان به شام رسید. بازرگانان اجناس خود را فروختند و سود خوبی عاید گردید. حضرت محمد صلی الله علیه و آله در بازگشت کالاهایی برای فروش از بازار (تهامه) خرید و همراه کاروانیان به مکه بازگشت . (۲۹)

۳. پیک اسلام در سرزمین شام

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از نخستین روز بعثت ، آیین خود را آیینی جهانی معرفی می کرد. چنانکه در بسیاری از آیات قرآن به جهانی بودن اسلام تصریح شده است . از آن جمله می فرماید:

(قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا) : ای مردم ! من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم . (۳۰)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سالهای نخست بعثت ، پیوسته در پی فرصتی بود که به نشر آیین خود در میان ملل جهان بپردازد، اما توطئه های مختلف دشمنان اسلام به وی فرصت انجام این کار را نمی داد.

پس از آنکه در سال ششم هجری پیمان صلح حدیبیه میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و قریش بسته شد و فکر رسول خدا از خطر حمله قریش آسوده گردید، پیامبر تصمیم گرفت زمامداران وقت و رؤسای کشورهای مختلف آن روز را طی نامه هایی به اسلام دعوت کند و آیین خود را که از دایره یک عقیده ساده گام فراتر نهاده به صورت یک آیین جهانی درآمده بود به ملل جهان آن روز عرضه نماید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شش نفر از ورزیده ترین افراد را طی نامه هایی که رسالت جهانی آن حضرت در آنها منعکس بود به نقاط مختلف روانه کرد. سفیران هدایت در یک روز رهسپار سرزمینهای ایران، روم، حبشه، مصر، یمامه، بحرین و حیره شدند. قیصر، پادشاه روم شرقی، با خدا پیمان بسته بود که هرگاه در نبرد با ایران پیروز گردد به شکرانه این پیروزی، از مقر حکومت خود قسطنطنیه پیاده به زیارت (بیت المقدس) رود. او پس از پیروزی به نذر خود جامه عمل پوشانید و پیاده رهسپار بیت المقدس گردید.

(دحیه کلبی) (ماءور شد نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قیصر برساند. او قبلاً سفرهای متعددی به شام داشت و به نقاط مختلف شام کاملاً آشنا بود. قیافه گیر، صورت زیبا و سیرت نیکوی وی شایستگی همه جانبه او را برای انجام این وظیفه خطیر ایجاب می کرد. وی پیش از آنکه شام را به قصد قسطنطنیه ترک کند در یکی از شهرهای شام یعنی (بُصْرَى) (۳۱) اطلاع یافت که قیصر عازم بیت المقدس است. لذا فوراً با استاندار بُصْرَى، به نام حارث بن ابی شمر، تماس گرفت و ماءموریت خطیر و پراهمیت خود را به او ابلاغ کرد. واقدی (۳۲) می نویسد: (پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود که نامه را به حاکم بُصْرَى بدهد و او نامه را به قیصر برساند). شاید این دستور از این نظر صادر شده بود که پیامبر شخصاً از مسافرت (قیصر) آگاهی داشت، و یا اینکه شرایط و امکانات دحیه محدود بوده و مسافرت تا قسطنطنیه خالی از اشکال و مشقت نبوده است. در هر صورت، سفیر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با حاکم بُصْرَى تماس گرفت. استاندار، (عدی بن حاتم) را خواست و او را ماءمور کرد تا همراه سفیر پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی بیت المقدس بروند و پیام و نامه پیامبر را به دست قیصر برسانند.

ملاقات سفیر با قیصر در شهر حمص صورت گرفت. وقتی می خواست به ملاقات قیصر برود، کارگزاران سلطان به او گفتند که باید در برابر قیصر سر به سجده بگذاری و در غیر این صورت به تو اعتنا نخواهد کرد و نامه تو را نخواهد گرفت. دحیه، سفیر خردمند پیامبر اسلام، گفت: (من، برای کوبیدن این سنتهای غلط، رنج این همه راه را بر خود هموار کرده ام. من از طرف صاحب رسالت محمد صلی الله علیه و آله ماءمورم به قیصر ابلاغ کنم که بشر پرستی باید از میان برود، و جز خدای یگانه کسی مورد پرستش واقع نگردد. با این ماءموریت و با این عقیده و اعتقاد، چگونه می توانم تسلیم نظریه شما شوم و در برابر غیر خدا سجده کنم؟).

منطق نیرومند و نیز صلابت و استقامت سفیر، مورد اعجاب کارکنان دربار قرار گرفت. یک نفر از درباریان خیر اندیش به دحیه گفت می توانی نامه را روی میز مخصوص قیصر بگذاری و برگردی. کسی جز او دست به نامه های روی میز نمی زند و هر موقع نیز نامه را بخواند، شما را به حضور خواهد طلبید. دحیه از راهنمایی آن مرد تشکر کرد و نامه را روی میز قیصر گذارد و بازگشت. قیصر نامه را گشود.

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد بن عبدالله الی هر قل عظیم الروم، سلام علی من اتبع الهدی اءماً بعد فی نئی اءدعوک بدعاية الا سلام اءسلم تسلیم یؤ تک الله اءجرک مرتین فی ن تولیت فی نأما علیک اثم (الاریسین) و یا اهل الکتاب تعالوا لی کلمة سواء بیننا و بینکم الاً نعبد إلاً الله و لا نشرک به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً اءرباباً من دون الله فی ن تولوا فقولوا بءناً مسلمون (محمد رسول الله).

ابتدای نامه، که با (بسم الله) شروع شده بود، توجّه قیصر را به خود جلب کرد و گفت: من از غیر سلیمان تاکنون چنین نامه ای ندیده ام.

سپس مترجم ویژه عربی خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند. او نامه پیامبر را چنین ترجمه کرد:

(نامه ای است) از محمد فرزند عبدالله به هرقل بزرگ روم. درود بر پیروان هدایت! من تو را به آیین اسلام دعوت می کنم، اسلام آور تا در امان باشی، خداوند به تو پاداش می دهد (پاداش ایمان خود و پاداش ایمان کسانی که زیردست تو هستند). اگر از آیین اسلام روی گردانی گناه (اریسان) نیز بر توست. ای اهل کتاب، ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم: به اینکه غیر خدا را نپرستیم، و کسی را انباز او قرار ندهیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی نپذیرد. هرگاه (ای محمد) صلی الله علیه و آله آنان از آیین حق سر برتافتند بگو گواه باشید که ما مسلمانییم.

۴. نفوذ اسلام به شام

در سال ۱۴ هجری (برابر با حدود نیمه اول قرن هفتم میلادی) شام جزو قلمرو اسلامی گردید. بدین ترتیب که، در زمان خلافت ابوبکر ارتش اسلام به فرمان وی به سوی منطقه شام حرکت کرد. پس از درگیریهایی که بین نیروهای اسلام و سپاهیان (هرقل) (هراکلیوس) امپراتور روم شرقی) در اردن و فلسطین رخ داد، نیروهای روم شکست خورده به سمت دمشق عقب نشینی کردند و شهر دمشق توسط مسلمانان محاصره گردید. در این هنگام ابوبکر درگذشت (۲۲ جمادی الاخر سال ۱۳ هجری) و عمر به خلافت رسید. سرانجام در تاریخ رجب سال ۱۴ هجری شهر دمشق سقوط کرد و سربازان تحت فرماندهی خالد بن ولید پس از پیمان صلح از دروازه شرقی، و سربازان تحت فرماندهی ابوعبیده جراح با درگیری نظامی از دروازه ای به نام (باب الجابیه) وارد شهر شدند و ابوعبیده نیز پیمان صلح خالد را تصویب کرد (۳۳) یعقوبی در این زمینه می نویسد:

شهر دمشق شهری است با شکوه و کهن، که در دوران جاهلیت و اسلام مرکز شام بوده است و آن را در همه جندی های شام (۳۴) در بسیاری از رودخانه ها و آبادی و رودخانه اعظمش که (بردا) (۳۵) گفته می شود، نظیری نیست. شهر دمشق در سال ۱۴ هجری و در عهد خلافت عمر بن خطاب گشوده شد و (ابوعبیده بن جراح) آن را پس از یک سال محاصره از دروازه ای به نام (باب الجابیه) به صلح فتح نمود و خالد بن ولید از دروازه دیگرش به نام (باب الشرقي) بدون صلح درآمد و به عمر بن خطاب نوشتند و او هم عمل ابوعبیده را روا داشت. (۳۶)

البته در پیروزی مسلمانان، آمادگی مردم آن منطقه جهت پذیرش اسلام بی تأثیر نبود و عواملی مانند نزدیکی مردم آن منطقه از نظر آداب و رسوم به عرب، رفتار ساده سپاهیان فاتح اسلام با مردم، مالیاتهای سنگینی که حکومتهای قبلی از آنان می گرفتند، خستگی مردم از بحثها و جدالهای کلامی و مکتبهای فکری گوناگون که در مسیحیت آن منطقه پدید آمده بود، مردم آن سامان را از مسیحیت و حکومت رومیان رویگردان ساخته بود. (۳۷)

در هر حال از آن تاریخ به بعد، منطقه شام به قلمرو اسلامی پیوست و از سال ۴۰ هجری، که معاویه پس از شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام زمام امور مسلمانان را در دست گرفت، تا سال ۱۳۲ هجری (دمشق) پایتخت حکومت بنی امیه بود. در این تاریخ به دنبال سقوط سلسله بنی امیه با انقلاب عباسیان، که با پشتیبانی شیعیان و ایرانیان موجب به قدرت رسیدن عباسیان گردید، شام اعتبار سابق خود را از دست داد و بغداد به عنوان پایتخت انتخاب گردید. (۳۸)

پس از سقوط بنی امیه، شام ادوار مختلفی را طی کرده است، که شرح آن نیازمند کتابی دیگر است.

بخش سوم : شجرة ملعونة بنی امیه

(وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا لَفِتْنَةٍ لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ (۳۹) فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا) (۴۰)

مفسرین ، عموماً ، در تفسیر آیه شریفه فوق نوشته اند که : رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید میمونها بر منبر وی بالا می روند و سخت متاثر گردید. جبرئیل ، پیک الهی ، نازل شد و خواب را چنین تعبیر نمود: بنی امیه بر بنی هاشم غلبه می کنند و از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا می روند، آنان شجره ملعونه هستند. روایت شده که از این تاریخ به بعد، دیگر کسی خنده بر لب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ندید. (۴۱)

نیز از جمله آیاتی که در ذم بنی امیه نازل شده ، سوره مبارکه قدر است . مقصود از (الف شهر) در این سوره ، طول دوران دولت بنی امیه است که هزار ماه طول کشید و از برکات و ثواب لیلۃ القدر محروم بودند و خیر اخروی یک شب قدر، از خیر دنیوی هزار ماه ریاست بنی امیه بیشتر است . چنانچه فخر رازی در تفسیر کبیر، و ابن اثیر در أسد الغابه ، از حضرت امام مجتبی علیه السلام نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب بنی امیه را دید که پای بر منبرش می گذارند، و طبق روایتی : چون بوزینگان بر آن جست و خیز می کنند. حضرت از این صحنه ناراحت شد. پس خدای بزرگ ، سوره مبارکه (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) را فرستاد، یعنی هزار ماه ملک بنی امیه . قاسم ، که راوی حدیث است ، گفته است حساب کردیم ، دیدیم دوران حکومت بنی امیه هزار ماه به طول انجامید. (۴۲)

مسعودی در مروج الذهب آورده است که : جمع مدّت سلطنت بنی امیه تا زمانی که منقرض شدند و خلافت به بنی عباس منتقل شد، بدون کم و زیاد، هزارماه کامل بوده است .

آیا بنی امیه از قریش بودند؟!

در اصل و نسب بنی امیه و پاره ای از افراد مشهورشان ، سخن بسیار است . در ردّ نسبت بنی امیه به قریش گفته شده است که امیه ، نیای آنان ، بنده ای رومی بود، عبدالشمس او را خرید و به رسم عرب در جاهلیت او را پسر خود خواند. مؤید این مطلب ، کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در یکی از نامه هایش به معاویه است که مرقوم فرمود: (لیس امیه کهاشم ، و لا حرب کعبد المطلب ، و لا ابوسفیان کابی طالب ، و لا المهاجر کالطلیق ، و لا الصریح کاللطیق) .

به تصریح دانشمندان ، مانند محمد عبده مصری در شرح نهج البلاغه ، صریح به کسی گویند که صحیح النسب باشد، ولصیق کسی است که بیگانه بوده و او را به فامیل و قبیله وی چسبانده باشند.

امیه مرد بدنامی بود که متعرض زنان می شد و به فحشا و زنا معروف بود. وی همان کسی است که چون به ده سال جلای وطن محکوم شد، از مکه به شام رفت و در آنجا ده سال ماند و با زن یهودی شوهرداری زنا کرد.

آن زن در بستر شوهرش ، که فردی یهودی بود، پسری آورد و امیه او را فرزند خود خواند و بر وی نام ذکوان نهاد و او را مکنی به ابو عمرو ساخت . سپس زن خودش را در زمان حیات خود به او داد، و این ذکوان پدر ابومعیط وجد عقبه - پدر ولید بن عقبه ، برادر مادری عثمان - است . (۴۳)

خاندان ابوسفیان

در میان کسانی که در مقابل دعوت اسلام به توحید و خداپرستی عناد ورزیده و لجوجانه مخالفت کردند و مقاومت نشان دادند، ابوسفیان فساد و عناد و اصرارش از همگان بیشتر بود. وی برای جلوگیری از انوار تابناک اسلام تلاش بسیار کرد و در بدر و احد و خندق، از سران مشرکین، و در احد و خندق سردار لشکر و زعیم سپاه کفر بود.

ابوسفیان و زن و فرزندانش، هر چه توانستند رسول اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و از شرک و کفر پشتیبانی کردند. در جنگ بدر سه تن از فرزندانش چ معاویه، حنظله و عمرو - شرکت داشتند. علی علیه السلام حنظله را کشت و عمرو را اسیر کرد، ولی معاویه گریخت و شدت فرار وی از جنگ چنان بود که وقتی به مکه رسید پاهایش ورم کرده بود! (۴۴)

هند جگرخوار!

مادر معاویه در تاریخ به هند جگرخوار مشهور است، زیرا وی جگر حمزه سیدالشهدا، عموی بزرگوار رسول خدا را صلی الله علیه و آله در جنگ احد به علت دشمنی با آن حضرت به دندان جوید و قطعات جگر را به رشته کشید و بر گردن آویخت! این زن نیز، مانند شوهرش ابوسفیان، با رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام سخت دشمن بود، بلکه شاید دشمنی وی شدیدتر بود.

ابوسفیان، دشمن اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله

پدر معاویه، ابوسفیان است که آزار و دشمنی او نسبت به پیشوای اسلام از آغاز بعثت تا زمان رحلت آن حضرت، آشکارتر از (کفر ابلیس) است. وی رهبری دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله از کفار قریش و مشرکین مکه، را برعهده داشت و همیشه پرچم کفر را بر ضد نهضت جوان اسلام به دوش می کشید. او در مکه دامها و نیرنگهای بسیاری را علیه مقام رسالت به کار گرفت، و زمانی هم که حضرت به مدینه رفت، بر ضد ایشان، دست به ایجاد جنگهای مختلفی زد تا از بت پرستی و رذایل اخلاقی دفاع نماید و رسالت الهی پیامبر صلی الله علیه و آله و فضایل اخلاقی بی را که هدف آن حضرت بود ریشه کن سازد. (۴۵) زمخشری، دانشمند مشهور اهل سنت، گوید: ابوسفیان مردی کوتاه قامت و بدشکل بود و هند، صباح را (که مزدور و اجیر ابوسفیان بوده و از طراوت جوانی برخوردار بود) به نظر خریداری نگاه می کرد و عاقبت نیز نتوانست خودداری کند و لذا او را به سوی خویش خواند و در میان آن دو ارتباط پنهانی برقرار گشت. این روابط نامشروع تا آنجا بالا گرفت که پاره ای از مورخین معتقدند علاوه بر معاویه، عتبه (فرزند دیگر ابوسفیان) هم در حقیقت از صباح بوده است! و نیز گفته اند: هند از به دنیا آوردن این طفل در منزل ابوسفیان خشنود نبود، لهذا سر به بیابانها نهاد و کودک خود، عتبه، را در تنهایی به دنیا آورد.

خاندان بنی امیه

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: عدل و داد، هنگامی که در میان پیروان من از بین خواهد رفت که مردی به نام یزید از امویان زمامدار مسلمانان گردد. (۴۶)

امویان، این خاندان رانده شده و منفور، نه از مهاجرین بودند و نه از انصار.

آنان ثروت مسلمانان را به غارت بردند، دین سازی کردند، و مسلمانان را به بردگی گرفتند. (۴۷)

سراسر دوره بنی اُمیّه جز رجعت به عصر جاهلیّت ، و پیروی از کفر و الحاد چیز دیگری نیست (۴۸)

ابوسفیان گفت : پروردگارا، بار دیگر دوران جاهلیّت را به ما بازگردان و حکومت و خودمختاری تازیان را زنده کن ! (۴۹)

نیز گفت : سوگند به خدا، اگر زنده بمانم حکومت را از دست هاشمیان بیرون خواهم آورد. (۵۰)

پسرش معاویه هم ، پس از تحمیل صلح بر امام حسن مجتبی علیه السلام ، صراحتاً گفت : من در راه دین با شما نجنگیدم ، بلکه تنها به این علّت با شما ستیز کردم که بر شما حکومت کنم (۵۱)

هنگامی که عثمان به خلافت رسید، ابوسفیان بر او وارد شده و اظهار داشت : خلافت را چون (گوی) در دست بنی اُمیّه بچرخان ، که خلافت و رسالت جز سلطنت چیز دیگری نیست و من بهشت و جهنمی نمی فهمم . (۵۲)

در حدود پنجاه سال پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ، و ده سال بعد از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام بود که در نیمه ماه رجب سال شصتم هجرت معاویه بن ابی سفیان از دنیا رفت . معاویه در حدود چهل و دو سال در دمشق امارت و خلافت کرده بود؛ حدود پنج سال از طرف خلیفه سوم امیر شام بود؛ کمتر از پنج سال هم در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین حدود شش ماه در خلافت امام حسن علیه السلام حکومت شام را در دست داشت . و در این مدت دائماً با علی و حسن بن علی علیه السلام در جنگ و ستیز بود. افزون بر این همه ، چیزی کمتر از بیست سال هم خلافت اسلامی را در چنگ داشت و در اواخر عمر خود برای خلافت فرزندش از مردم مسلمان بیعت گرفت .

عثمان و معاویه ، سرسلسله چهارده نفر خلفای سفیانی و مروانی بنی اُمیّه هستند که از سال ۴۱ تا سال ۱۳۲ هجری مدت هزارماه حکومت اسلامی را به دست داشتند. (۵۳)

جنايات معاویه بیشمار است : وی با امام حسن علیه السلام صلح کرده و بر خلاف مواد آن عمل کرد. چنانکه بر خلاف تعهداتش شیعیان علی علیه السلام را در فشار شدیدی قرار داد، و از جمله حجر بن عدی و ۶ نفر از یاران او را کشت . قدرت معاویه به جایی رسیده بود که هرچه می خواست می کرد.

شجره نفرین شده !

رسول خدا فرمود: (إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ عَلَى مَنبَرٍ فَاقْتُلُوهُ) (۵۴) یعنی ، وقتی معاویه را بالای منبر من دیدید، او را بکشید.

روزی پیامبر گرامی ، ابن عباس را برای احضار معاویه فرستاد. ابن عباس رفت تا معاویه را احضار کند، دید مشغول غذا خوردن است . در بازگشت عرضه داشت : غذا می خورد. حضرت فرمود: (لَا أَشْبِعُ اللَّهَ بَطْنَهُ) (۵۵) یعنی ، خداوند هیچ گاه شکم او را سیر نکند!

در نتیجه نفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله ، معاویه هیچ وقت در غذا خوردن سیر نمی شد. وی می گفت : دست کشیدن من از غذا برای سیری از آن نیست ، بلکه از جهت خستگی از خوردن است ! معاویه شراب می خورد و به اسم اسلام حکومت می کرد. (۵۶)

جاریه و معاویه

نام یکی از رؤسای عشایر عرب، (جاریه) بود. به طوری که (اقرب الموارد)، از کتب مشهور لغت، می گوید: یکی از معانی جاریه، (الحیة من جنس الافعی) است. یعنی، جاریه یک نوع مار از جنس افعی است. جاریه مردی قوی، صریح الّهجه و با شخصیت بود. او و کسانش از حکومت ظالمانه معاویه ناراضی بودند و در دل نسبت به وی کینه و دشمنی داشتند. معاویه که بدبینی او و کسانش را احساس کرده بود تصمیم گرفت روزی در برابر مردم به وی توهین کند و نامش را وسیله تمسخر و تحقیر او قرار دهد. فرصتی پیش آمد و جاریه با معاویه روبرو شد.

معاویه گفت: تو چقدر نزد قوم و قبیله ات پست و ناچیزی که اسم ترا افعی گذارده اند. جاریه فوراً و بدون تأمل گفت: تو چقدر نزد قوم و قبیله ات پست و ناچیزی که اسم ترا معاویه گذارده اند (معاویه به معنی سگ ماده است!) (۵۷) معاویه از این جواب سخت ناراحت شد و گفت: بی مادر، ساکت باش!

جاریه پاسخ داد: من مادر دارم که مرا زاییده است. به خدا قسم دلهایی که بغض ترا در خود می پرورد، در سینه های ماست و شمشیرهایی که با آنها با تو نبرد خواهیم کرد در دستهای ماست؛ تو قادر نیستی به ستم ما را هلاک کنی و به زور بر ما حکومت نمایی. تو در حکومت با ما عهد و پیمانی بسته ای و ما نیز طبق آن متعهد شده ایم که از تو اطاعت کنیم؛ اگر تو به پیمان با ما وفا کنی ما هم در اطاعت از تو پایدار خواهیم بود و اگر تخلف نمایی بدان که پشت سر ما مردان نیرومند و نیزه های برنده قرار دارند.

معاویه که از صراحت گفتار و روح آزاد جاریه خود را سخت شکست خورده می دید، گفت: خداوند مانند ترا در جامعه زیاد نکند!

شریک بن اعور و معاویه

شریک بن اعور، سید و بزرگ قوم خود بود و در زمان معاویه می زیست. وی شکل و شمایل بدی داشت. اسمش شریک بود و پدرش نیز اعور نام داشت که به معنی کسی است که یک چشمش معیوب باشد.

در یکی از روزهایی که معاویه در اوج قدرت بود، شریک بن اعور به مجلس او آمد. معاویه، از اسم نامطبوع وی و پدرش، و همچنین از قیافه ناخوشایند او، سوء استفاده کرده و او را به باد تحقیر و اهانت گرفت.

معاویه گفت: نام تو شریک است و برای خدا شریکی نیست، و تو پسر اعوری و سالم از اعور بهتر است، نیز صورت نازیبایی داری و خوشگل بهتر از بدگل است. چگونه قبیله ات کسی چون تو را به سیادت و آقایی خود برگزیده اند؟

شریک در جواب گفت: به خدا قسم، تو معاویه هستی و معاویه سگی است که عوعو می کند. تو عوعو کردی و نامت را معاویه گذاردند. تو فرزند حرب و صخری و زمین همواره از زمین سنگلاخ بهتر است. با این همه، چگونه به مقام زمامداری مسلمین نایل آمده ای؟

سخنان شریک بن اعور، معاویه را شکست داد و معاویه شریک را قسم داد که از مجلس وی خارج شود. (۵۸)

دو سیاست متضاد

فرمان علی بن ابی طالب علیه السلام به لشکریانش : کوچترین خونی را، بنا حق ، بر زمین جاری نسازید. دستور معاویه به لشکریان : از کشتن زنان و کودکان نیز دست بردارید. (۵۹) معاویه دستور داد در بلاد اسلامی گردش کنند و هر کس را که از هوا خواهان علی علیه السلام است بکشند. ولی علی بن ابی طالب علیه السلام به والیانش می فرمود: با کسی که با تو نجنجد پیکار مکن و بر مسیحیان و یهودیانی که با مسلمانان عهد بسته اند ستم مکن .

گور معاویه کجاست ؟

سید محمد صادق طباطبائی - رجل معروف ایران در عصر مشروطه و پهلوی ، و رئیس پیشین مجلس شورای ملی - در سال ۱۳۳۵ شمسی مسافرتی به سوریه می کند. در آنجا به فکر می افتد ببیند گور معاویه کجاست و چه وضعی دارد؟

طباطبائی از هر کس می پرسد گور معاویه کجاست ؟ همه با یک دید نفرت آمیز به او پاسخ کوتاهی می دهند و از راهنمایی وی خودداری می کنند. ولی وی مصرانه این جستجو را دنبال می کند و سرانجام در یکی از محلات پشت شهر تنها یک درشکه چی را می یابد که ، با گرفتن دست مزد مضاعف ، حاضر به بردن طباطبائی سر قبر معاویه می شود. آن هم با این شرط که طباطبائی را به خارج شهر و نزدیکی آرامگاه معاویه ببرد و آنجا او را پیاده کرده و باز گردد و بقیه راه را خود طباطبائی پیاده برود.

بهتر است از این به بعد رشته کلام را به دست خود طباطبائی داده و بدون ذره ای کم و کاست گفته او را بشنویم :

مسافت زیاد نبود، رسیدیم . حیاط خرابه محقری مشتمل بر دو اطاق کوچک و فضایی در حدود ۲۰ متر بود. سه پله می خورد. پایین رفتیم . وسط حیاط، حوض کوچک و مخروبه ای با آب گندیده ، که سه مرغابی در آن زندگی می کردند، وجود داشت . پیرزنی در گوشه حیاط نشسته بود. دوکی در دست (داشت) و مقداری پشم در جلویش بود و نخ می رشت . همین که ما را دید گفت : اینجا چه کار دارید؟

گفتم : آمده ام قبر معاویه را ببینم ، کجاست .

گفت : معلوم می شود شما عراقی هستید، برای اینکه از اهل شام کسی اینجا نمی آید، و با دست یکی از اطاقتها را که در چوبی کهنه ای داشت نشان داد. در را باز کردم ، اطاقی بود به مساحت ده دوازده متر که محل دو قبر در آن ظاهر بود: روی یکی از قبرها پارچه سبز رنگ رفته و مندرس افتاده بود و دو شمعدان مسی قدیمی هم رویش گذارده بودند؛ و قبر دیگر ساده و بی پیرایه بود. قدری ایستادم و مانند کسی که فاتحه بخواند مقداری لعن به معاویه و بنی امیه فرستادم و از در بیرون آمدم ! (۶۰)

جواز لعن بر معاویه

عین الاثمّه روایت می کند که به ده دلیل ، لعن بر معاویه رواست :

۱. خروج او از اطاعت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
۲. شمشیر کشیدن او بر روی امیرالمؤمنین علی علیه السلام
۳. غضب کردن حقّ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
۴. انکار اهل بیت علیه السلام
۵. خود را مستحق امامت شناختن .
۶. کتمان فضل امیرالمؤمنین علی علیه السلام
۷. جسارت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر سر منبرها.
۸. بهتان بر آن سرور نهادن به خون عثمان .
۹. ولایت بر اُمت را به یزید کافر دادن .
۱۰. قتل حسن بن علی علیه السلام و وصیت کردن به قتل امام حسین علیه السلام

پس معاویه مستحق لعن باشد، بی شرط.(۶۱)

امام حسین علیه السلام یگانه حامی دین اسلام

معاویه لعنه الله علیه در طول خلافت بیست ساله خود پایه های حکومت فرزند فرومایه اش یزید را، که عصاره فساد و ثمره شوم شجره اموی بود، محکم و استوار ساخت .

پس از درگذشت معاویه ، مردی روی کارآمد که نه تنها تربیت دینی نداشت ، بلکه با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله روی کینه توزیهای دوران جاهلیّت و جنگهای بدر و اُحد و احزاب شدیداً مخالف بود. حکومتی که باید پاسدار رسالت اسلام ، مجری قوانین و حدود، نماینده افکار و آرای مسلمانان ، و تجسم روح جامعه اسلامی باشد، به دست مرد پلیدی افتاد که آشکارا موضوع رسالت و وحی محمد صلی الله علیه و آله را انکار می کرد و بسان جدّ خود، ابوسفیان ، همه را پنداری بیش نمی دانست . (۶۲) آیا در چنین اوضاع و احوال ، و با انتشار فساد در حوزه های حکومت اسلامی ، و نفوذ عناصر مرتجع که می خواستند اوضاع را به دوران جاهلیت بازگردانند،

حضرت حسین بن علی علیه السلام که نمونه تقوی و پرهیزگاری و سبیل آزادی و یگانه حامی دین و یاور پیامبر صلی الله علیه و آله بود می توانست دست بیعت به چنین مردی بدهد و بر جنایات و ستمکاریها و منویات پلید او صحه بگذارد؟

هنگامی که ولید، استاندار مدینه، امام علیه السلام را به استانداری دعوت کرد و نامه یزید را برای او خواند و از حضرت خواست که با یزید بیعت کند، وی در پاسخ گفت: (إنا أهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة، بنا فتح الله) و بنا ختم ... (۶۳)

ما خاندان نبوت و معدن رسالتیم و مرکز آمد و رفت فرشتگان. خدای متعال بنیان دین را به دست مردی از ما خاندان بنیاد نهاد و کار حاکمیت آن بر جهان را نیز به دست ما به پایان خواهد رساند. و یزید مردی است فاسق و بزهکار، شرابخور، قاتل بی گناهان و متجاهر به فسق؛ مثل منی با این سوابق درخشان، با چنین کسی هرگز دست بیعت نمی دهد.

بدینگونه، امام علیه السلام با نهضت و قیام سازنده خود، ماهیت کثیف این حکومت را به مسلمانان جهان نشان داد و پرده از روی منویات خطرناک آن برداشت. سرانجام نیز با خون سرخ خویش، احساسات مردم را بر ضد امویان بسیج کرد و چیزی نگذشت که در تمام اقطار اسلامی قیامهایی روی داد که نهایتاً منجر به نابودی کامل حکومت امویان گردید. (۶۴)

در حکومت معاویه، مردان شجاع و نامی فراوانی از مسلمین، چون حجر بن عدی و رشید هجری، را به جرم محبت اهل بیت و ولایت علی علیه السلام کشتند. علاوه بر همه اینها، معاویه با تمهید مقدماتی ننگین، سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی امام دوم شیعیان جهان حسن بن علی علیه السلام را مسموم و شهید ساخت. (۶۵)

حمایت امام حسین علیه السلام از مظلوم

شدت علاقه امام حسین علیه السلام به دفاع از مظلوم و حمایت از ستمدیدگان را می توان در داستان ارینب و همسرش، عبدالله بن سلام، دریافت که اجمال و فشرده آن را در اینجا متذکر می شویم:

یزید در زمان ولایت عهدی، با اینکه همه نوع وسایل شهوترانی و کامجویی و کامروایی از قبیل پول، مقام، کنیزان رقاصه و... را در اختیار داشت، چشم ناپاک و هرزه اش را به بانوی شوهردار عفیفی دوخته بود.

پدرش معاویه، به جای آنکه در برابر این رفتار زشت و ننگین عکس العمل کوبنده ای نشان دهد، با حيله گری و دروغپردازی و فریبکاری، مقدماتی فراهم ساخت تا آن زن پاکدامن مسلمان را از خانه شوهر جدا ساخته به بستر گناه آلوده پسرش یزید بکشاند. حسین بن علی علیه السلام که از قضیه با خبر شد در برابر این تصمیم زشت ایستاد و نقشه شوم معاویه را نقش بر آب ساخت. وی با استفاده از یکی از قوانین اسلام زن را به شوهرش، عبدالله بن سلام، بازگرداند و دست تعدی و تجاوز یزید را از سر خانواده ای مسلمان و پاکیزه قطع کرد و با این کار همت و غیرت هاشمیین را نمایان ساخت و علاقه مندی خود را به حفظ نوامیس جامعه مسلمان ابراز داشت و این رفتار سبب شد که مفاخر آل علی علیه السلام و دنائت و ستمگری بنی امیه، برای همیشه در تاریخ به یادگار ماند. (۶۶)

بخش چهارم : شجرة طيِّبه

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)

قرآن کریم : سورة احزاب ، آیه ۳۳

اینک که با شجره ملعونه ، و دو چهره شاخص پلید آن : معاویه و یزید آشنا شدیم ، از باب تُعرف الا شیاء بآضدادها، خالی از لطف و مناسبت نیست که با شجرة مبارکه طيِّبه اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین نیز آشنا شویم و بدین منظور برای رعایت اختصار، و به عنوان نمونه ، برگهایی از پرونده درخشان یکی از برجسته ترین چهره های تابناک این خاندان : پسر عمّ و داماد و وصی پیامبر اکرم همسر فاطمه مرضیه ، ابوالحسنین ، ابوالزینبیین و ابوالآثمّه یعنی اسدالله الغالب علی بن ابیطالب را بگشاییم و شطری از فضایل و مناقب بیشمار آن حضرت را با هم بخوانیم ، تا عمق خسارت جبران ناپذیری را که در اثر جنایات آن شجره ملعونه در حقّ این خاندان طيِّبه ، بر عالم اسلام بلکه جهان انسانیت رفت ، دریابیم و در عصر و مصر خویش ، هشیارانه پاسدار حرمت و فضیلت این خاندان پاک باشیم .

(إِذْ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يُضْرَبُ اللَّهُ الْإِثْمَالُ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ).

قرآن کریم : سورة ابراهیم ، آیه ۲۴-۲۷

یعنی : آیا نمی بینید چگونه زد خدا مثلی که گوید: مثل کلمه طيِّبه پاکیزه که کلمه توحید و کلمه (لا إله إلا الله) است مَثَل درخت پاکیزه است که ریشه آن محکم است در زمین و شاخه آن در سمت آسمان است . می دهد میوه خود در همه اوقات به اذن پروردگار خود و می زند خدا مثلاً را از برای مردم ، شاید ایشان ملتفت شوند.

و مثل کلمه ناپاک که کلمات کفر و ناهنجار است مثل درخت ناپاک است که ریشه آن پهن شود بر روی زمین که نیست از برای آن درخت ثباتی . ثابت می دارد خدا آن کسانی را که ایمان آوردند به عقیده و قول ثابت در زندگی دنیا و آخرت تا در جواب سؤال قبر در نمانند. و وا می گذارد خدا ظالمین را در گمراهی و خدا هر چه بخواهد می کند.

کَشَجَرَةِ طَيِّبَةٍ

در اخبار اهل بیت شجره طيِّبه به حضرت رسول و ائمه معصومین تفسیر شده ، و شجره خبیثه به اعدای آنها یعنی بنی امیه ، چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر عیاشی مذکور است .

ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام رکن و اساس توحید است

۱. (رُوی عن ابي الحسن أنه قال: ولَايَةُ عَلِيٍّ مَكْتُوبَةٌ جَعَلَهَا جَمِيعُ صُحُفِ الْأَنْبِيَاءِ، وَلَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا لَا نَبِيَّوَهُ مُحَمَّدٌ وَوَلَايَةُ وَصِيِّهِ عَلِيٍّ (۱۵۴))

از آقا موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمود:

ولایت و سرپرستی امیرمؤمنان در تمام کتابهای انبیا نوشته شده است و خداوند هرگز پیغمبری را به رسالت مبعوث نساخته است مگر با اقرار به نبوت و پیامبری حضرت محمد و ولایت و سرپرستی (و اولی به تصرف بودن) وصی او حضرت علی علیه السلام

۲. رُوی عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ جِ ابِيهِ جِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (فَطَرَا لِلنَّاسِ غَلِيًّا) (۱۵۵) قَالَ:

هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ، إِلَّا لِي هَاهُنَا التَّوْحِيدُ. (۱۵۶)

روایت شده از امام باقر حضرت علی بن موسی از پدرش از جدش از امام باقر محمد باقر در تفسیر و بیان معنی قول خداوند متعال: (فَطَرَا لِلنَّاسِ غَلِيًّا) (سوره روم، آیه ۳۰) یعنی فطرت خدا آن چنان فطرتی است که خداوند متعال همه مردم را بر آن فطرت خلق نموده است، که فرمود:

این فطرت خدا عبارت است از لا اله الا الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ. بعد فرمود توحید تا اینجاست (یعنی علی امیرالمؤمنین ولی الله). زیرا ولایت رکن توحید است و اگر ولایت، که رکن و پایه و اساس توحید است، برداشته شود نه توحید و نه نبوت هیچکدام باقی نمی ماند.

ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بر هشت درب بهشت نوشته شده

جابر انصاری می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود شبی که مرا به آسمان بردند امر شد که بهشت و دوزخ را بر من عرضه نمایند. پس تمام آنها را دیدم؛ دیدم بهشت و انواع نعمتهای او را و دیدم آتش و اقسام عذابش را؛ و بر هشت درب بهشت نوشته بود: لا اله الا الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ. (۱۵۷)

در اطراف عرش نوشته شده: علی امیرالمؤمنین علیه السلام

مروان بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: به خط جلی در اطراف عرش نوشته شده است: لا اله الا الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. (۱۵۸)

عایشه گفت: در امیرالمؤمنین شک نمی کند مگر کافر

عطا می گوید: از عایشه درباره علی علیه السلام سوال نمودم، گفت: او بهترین فرد بشر است؛ شک نمی کند در او مگر فرد کافر. (۱۵۹)

عایشه گفت : طلحه و زبیر وادارم ساختند با امیرالمؤمنین بجنگم

در حدیثی آمده است : بعد از نقل خبر مذکور از عایشه پرسیدند پس چرا با او جنگ کردی ؟

گفت طلحه و زبیر مرا به این کار وادار کردند.(۱۶۰)

هرکس احدی را بر امیرالمؤمنین مقدم بدارد کافر است

ابن عمر می گوید: رسول خدا فرمود هرکس احدی از اصحاب من را بر علی مقدم بدارد، آن کس کافر است .(۱۶۱)

این حدیث صراحتاً دلالت دارد کسانی که از غیر علی پیروی کردند و دیگران را بر او مقدم داشتند کافرند، بنابراین ، افرادی که مقام مولی را غصب نمودند دیگر حالشان معلوم است .

عمر فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل می کند

عمر بن الخطاب می گوید: رسول خدا فرمود فضل و برتری علی بن ابی طالب بر این امت مثل برتری ماه رمضان است بر بقیه ماهها، و برتری علی بر این امت مثل برتری شب قدر است بر بقیه شبها، و برتری علی بر این امت مثل برتری شب جمعه است بر بقیه شبها.

پس خوشا به حال کسی که به او ایمان آورده و ولایت او را تصدیق کند، و واویلا و صد واویلا بر کسی که انکار نماید او را و انکار نماید حق او را، بر خدا حتم است که روز قیامت آن شخص را از شفاعت محمد محروم سازد.(۱۶۲)

این حدیث ، از بهترین احادیثی است که بر برتری علی دلالت داشته و صراحت دارد در اینکه وی خلیفه بلا فصل رسول خدا است که همان ولایت باشد، و به طور واضح می رساند که اگر کسی ولایت و خلافت او را منکر شود روز قیامت از شفاعت رسول اکرم محروم خواهد بود.

عجبا! خود عمر که این حدیث را نقل می کند، ابوبکر را بر کرسی خلافت می نشاند و سپس خود جای او را می گیرد و بعد از خودش هم تشکیل شوری می دهد و حتی برای بعد از مرگش هم راضی نمی شود خلافت نصیب مولی گردد، فاعتبروا یا اولی الالباب !

زهد را بایستی از علی علیه السلام آموخت

راوی می گوید: علی بن ابی طالب را بر منبر دیدم که می فرمود: چه کسی از من شمشیرم را می خرد؟ من اگر پول یک پیراهن را داشتم ، شمشیر خود را نمی فروختم . مردی از جای برخاست و عرض نمود: ما وجه پیراهن را الان نمی گیریم و به تاءخیر می اندازیم . راوی می گوید: این جریان در حالی رخ داد که تمام دنیای اسلام به جز شام در دست علی بود.(۱۶۳)

علی اول کسی بود که با رسول خدا نماز خواند

سعد بن ابی وقاص درباره حضرت علی می گوید: آیا علی اول کسی نبود که اسلام آورد؟ آیا اول کسی نبود که با رسول خدا نماز خواند؟
آیا علی زاهدترین خلق خدا نبود؟ آیا علی اعلم و داناتر از همه به خدا نبود. (۱۶۴)

علی سید دنیا و آخرت است

ابن عباس می گوید: رسول خدا به علی نظر کرد و فرمود: یا علی ، تو سید هستی در دنیا و سید هستی در آخرت . دوست تو دوست من ،
و دوست من دوست خداست ؛ و دشمن تو دشمن من ، و دشمن من دشمن خداست . وای بر کسی که بعد از من به تو بغض بورزد. (۱۶۵)
در اینجا این سؤال مطرح می شود که اشخاصی که امیرالمؤمنین را خانه نشین نمودند، و حق او را غصب کردند، و درب خانه فاطمه را
آتش زدند، آیا دوست حضرت بودند یا دشمن وی . بلاشک اینها دشمن اویند، پس دشمن رسول خدا و دشمن خدا می باشند. حال باید
دید آیا امکان دارد که دشمنان رسول خدا و دشمنان خدا، جانشین رسول خدا باشند؟! خود داوری فرمایید.

جدایی از علی علیه السلام جدایی از خداست

ابوذر می گوید: رسول خدا فرمود: یا علی کسی که از من جدا شود از خدا جدا شده ، و کسی که از تو جدا شود از من جدا شده است .
(۱۶۶) باید پرسید کسانی که حضرت علی را خانه نشین نمودند و متصدی خلافت شدند، از علی جدا شده اند یا نه ؟ بلاشکال از
حضرت علی جدا شدند، پس آنان از خدا و رسولش نیز جدا شدند، و کسی که از خدا و رسول خدا جدا باشد، لیاقت خلافت رسول خدا
را ندارد (دقت نمایید).

لافتی إلا علی

امام محمد باقر می فرماید: در روز بدر ملکی که به او رضوان می گویند از آسمان ندا درداد: (لا سیف إلا ذوالفقار و لا فتی إلا علی
(۱۶۷))

جبرئیل در احد، یار علی بود

سعید بن مسیب می گوید: در روز احد علی شانزده ضربت خورد و در هر ضربتی به زمین افتاد، و کسی او را بلند نکرد جز جبرئیل
(۱۶۸).

مبارزه علی از اعمال تمام امت افضل است

راوی می گوید: رسول خدا فرمود: مبارزه علی بن ابی طالب با عمروبن عبود در روز خندق افضل است از اعمال امت من تا روز قیامت
(۱۶۹).

اراده علی تابع اراده خداست

روایت شده است که زن و مردی برای مرافعه و مخاصمه خدمت حضرت علی آمدند. صدای مرد بر روی زن بلند شد. حضرت به آن مرد فرمود: اخساء (کلمه ای که به سگ خطاب می شود) و آن مرد که از خوارج بود، فوراً سرش مثل سر سگ شد. مردی در آنجا بود، به آقا عرض نمود: شما با یک صیحه سر این خارجی را مثل سر سگ نمودی، پس چرا معاویه را دفع نمی کنی؟ فرمود: اگر بخواهم معاویه را با تختش به اینجا حاضر کنم می توانم، ولیکن ما خزینه داران خدا هستیم، (البته) نه بر طلا و نقره، بلکه خزینه دار اسرار تدبیر خدا هستیم، آیا نمی خوانی (این آیه را) (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ). (۱۷۰)

داوری علی را تماشا کن

عمار یاسر می گوید: در خدمت امیرالمؤمنین بودم، یکمرتبه صدای بلندی به گوش رسید که مسجد کوفه را فراگرفت. آقا فرمود: عمار، ذوالفقار را بیاور. آوردم. فرمود عمار برو این زن را از ظلم این مرد نجات ده و اگر نشد، من با ذوالفقار نجاتش دهم. من رفتم دیدم زن و مردی بر سر یک شتر با هم مخاصمه دارند. به آن مرد گفتم امیرالمؤمنین علیه السلام ترا از ظلم نسبت به این زن نهی می کند. مرد گفت علی به کار خودش مشغول باشد و دست خود را از خونهایی که در بصره ریخته بشوید. او می خواهد شتر مرا بگیرد، و به این زن دروغگو بدهد. برگشتم که خبر را به آقا برسانم، دیدم آقا خارج شده است، و آثار غضب در روی مبارکش نمایان است. به آن مرد فرمود: شتر این زن را به او بده. آن مرد گفت شتر مال من است. آقا فرمود دروغ گفתי ای لعین. آن مرد گفت: یا علی، چه کسی شهادت می دهد که این شتر مال این زن است؟ آقا فرمود: شهادی که احدی در کوفه شهادت او را رد نمی کند. آن مرد گفت: اگر شهادی شهادت بدهد و راست بگوید، شتر را به این زن می دهم. آقا به شتر فرمود: ای شتر تکلم کن، تو مال چه کس هستی؟ شتر با زبان فصیح عرض کرد: یا امیرالمؤمنین و یا خیرالوصیین، من چندین سال است که مال این زن هستم. آقا به آن زن فرمود شتر خود را بگیر و آن مرد را دو نیمه فرمود. (۱۷۱)

به جای مصطفی خفتی شب تار

که از خواب تو عالم گشت بیدار

علی ای محرم اسرار مکتوم

علی ای حق از حق گشته محروم

علی از آفتاب برج تنزیل

علی ای گوهر دریای تاءویل

علی ام الکتاب آفرینش

علی چشم و چراغ اهل بینش

علی اسم رضی بی مثال است

علی وجه مُضیی ء ذوالجلال است

علی جَنْبُ القوی حق مطلق

علی راه سَوی حضرت حق

علی در غیب مطلق ، سرُّ الا سرار

علی در مشهد حق ، نورالا نوار

علی حبل المتین عقل و دین است

امام الا ولین والا خیرین است

علی ای پرده دار پرده غیب

برافکن پرده از اسرار لاریب

به دانایی ز کُنه کَوْن آگاه

به هنگام توانایی ید الله

بُود خال لب او نقطه با

به ظاهر اسم و در باطن مسمی

خم اُبروی او چوگان کَوْنین

که جز احمد رسد تا قاب قوسین ؟

در اوج عز، تعالی و تقدّس

به هنگام تنزّل ، فیض اقدس

جهان بودی سراسر شام دیجور

نبودی گر در او این آیه نور

در آن ظلمت که این آب حیات است

خلیل عشق و خضر عقل ، مات است

گشاید گر زبان ، فصل الخطاب است

فرو بندد چو لب ، علم الکتاب است

به تشریع و به تکوین ، جان تن اوست

ولی الله قائم بالسنن ، اوست

ببخشد در رکوع ، خاتم گدا را

به سجده جان و دل داده خدا را

یَلِی الخلق و یَلِی الحق در علی جمع

فلک ، پروانه رخسار این شمع

شب اِ سرا به خلوتگاه معبود

لسانُ الله علی ، احمد اُذن بود

کلام الله ناطق شد از آن شب

که حق با لهجه او گفت مطلب

لسان الصدق او در آخرین است

دلیل ره برای اولین است

چه موزونتر بود ز آن قد و قامت

که میزان است در روز قیامت

چو قهر حق بلرزاند جهان را

بُود لنگر زمین و آسمان را

در این خاک آنچه بنهفته ز اسرار

چو گوید ما لها، گردد پدیدار

ز آدم تا مسیحا، بسته لب را

مگر بگشاید او اسرار ربّ را

نگاهی گر کند آن ماه رخسار

به خورشید فلک ، مانند ز رفتار!

کسی که نزد آن اءعلی ، علیّ است

همو بر ما سَوی یکسر ولیّ است

تویی صبح ازل ، بنما تنفّس

که تا روشن شود آفاق و انفس

که موسی آنچه را نادیده در طور

ببیند در نجف نورّ علی نور

توئی در کنج عزلت کنز مخفی

بیا بیرون که هستی تاج هستی

تو در شب ، شاهد غیب الغیوبی

تو در روز، ستّار العیوبی

تو نورالله انور در نمودی

ضیاءالله ازهر در وجودی

تو ساقی زلال لا یزالی

جهان فانی ، تو فیض بی زوالی

تو اوّل واردی در روز موعود

تو اوّل شاهی در یوم مشهود

لوای حمد در دست تو باید

علمداری خدا را، چون تو شاید

نه تنها پیش تو پشت فلک خم
 که آدم تا مسیحا زیر پرچم
 اگر بی تو نبودی ناقص آیین
 نبود (الیوم اءکملت لکم دین)
 تو چون هستی ولیّ عصمة الدین
 ندارد دین و آیین بی تو تضمین
 به دوش مصطفی چون پا نهادی
 قدّم بر طاقِ اءو اءدنی نهادی
 به جای دست حق پا را تو بگذار
 که این باشد یدالله را سزاوار
 نباشد جز تو ثانی مصطفی را
 تویی در انما ثالث خدا را
 چو در روی تو نور خود خدا دید
 تو را دید و برای خود پسندید
 چون آن سیرت در این صورت قلم زد
 تبارک گفت بر خود کاین رقم زد
 اگر بر ماسوی شد مصطفی سر
 بر آن سر مرتضی شد تاج و افسر
 بود فیض مقدّس سایه تو
 ز عقل و وهم برتر پایه تو
 تو را چون قبله عالم خدا خواست

به یمنِ مولد تو کعبه را ساخت

خدا را خانه زادی چون تو باید

که لوٲ لات و عُزّی را زداید

شد از نام خدا نام تو مشتق

ز قید ماسوی روح تو مطلق

کلید علم حق باشد زبانت

لسانُ الله پنهان در دهانت

سَلُونِی گو تو در جای پیمبر

بِکَش روح القدس را زیر منبر

چو بگشایی لب معجز نما را

چون بنمایی کف مشکل گشا را

بَرَد آن دم مسیحا را ز سر هوش

کند موسی ید بیضا فراموش

متاع جان چو آوردی به بازار

به مَنْ یَشْرِی خدایت شد خریدار

به جای مصطفی خفتی شب تار

که از خواب تو عالم گشت بیدار

زدی بر فرق کفر و شرک ضربت

ز جنّ و انس بردی گوی سبقت

کجا عدل تو آید در عبادت

که ثانی اثنین حقی در شهادت

بینه بر سر تو تاج لافتی را

به دوش افکن ردای هل اتی را

بیا با جلوة طه و یس

نشین بر مسند ختم النبیین

که آدم تا به خاتم جمله یکسر

نمایان گردد از اندام حیدر

از آن سوزم که بر تخت سلیمان

نشسته دیو و، آصف زیر فرمان

اقیلونی نشسته بر سر کار

سلونی لب فرو بسته ز گفتار

گهی بر دوش عقل کل، سواری

چو خورشیدی که در نصف النهاری

گهی در چنگ دونانی گرفتار

به مانند قمر در عقرب تار

نواى حقّی اندر سوز و در ساز

یداللهی گهی بسته، گهی باز

بر افلاک اربتابی، آفتابی

اگر بر خاک خوابی، بو ترابی

بیا و پرچم حق را برافراز

که حقّ گردد به عدل تو سرافراز

گره بگشا دمی زآن راز پنهان

به تورات و به انجیل و به قرآن
 چو بگشایی لب از اسرار تنزیل
 فرو ریزد به پایت بال جبریل
 به محراب عبادت چون قدم زد
 قدم در عرصه مُلکِ قَدَم زد
 همه پیغمبران محو نیازش
 ز سوره ی انبیا اندر نمازش
 که لرزد عرش او با قلب آرام
 شده در ذکر حقّ یکباره ادغام
 همه سرگشته او از شوق دیدار
 دل از کف داده و داده به دلدار
 که تارالله ناگه بر زمین ریخت
 فغان ، شیرازه توحید بگسیخت
 چو فرق فرقدان شمشیر سایید
 قمر مشتقّ شد و بگرفت خورشید
 زمین و آسمان اندر تب و تاب
 که خون آلوده گشته روی مهتاب
 فلک خون در غمش از دیده می سفت
 علی فزت و ربّ الکعبه می گفت
 تعالی الله از این اعجوبه دهر
 خدا را مظهر اندر لطف و در قهر

به شب از ناله اش گوش فلک کر

به روز از پنجه اش خم پشت خیبر

بلرزاند ز هیبت مُلک امکان

ولی خود لرزد از آه یتیمان !

ز جزر و مدّ آن بحر فضایل

خود سرگشته ، پا وامانده در گِل

چه گویم من ز اوصاف کمالش

ببین حق در جمال و در جلالش

چو باشد حیره الکمل صفاتش

خدا می داند و اسرار ذاتش

به حق حق که باشد ظل ممتدّ

ز دیهور و ز دیهار و ز سرمد

وحیدم من اگر در جرم و تقصیر

سگی بودم شدم در کوی تو پیر

بر آن خوانی که یک عالم نشسته

سگی هم در کنارش پا شکسته

تو که قاتل به خوان خود بخوانی

نپندارم که این سگ را برانی (۱۷۲)

بخش پنجم : همراه با کاروان اسرا، از کوفه تا شام

پس از قضایای دلخراش کربلا، بنی اُمیه جنایتکار اُسرای اهل بیت را به عجله تمام به طرف کوفه حرکت دادند.

پس از توقّف اسرا در کوفه و گزارش ابن زیاد به یزید و صدور فرمان وی مبنی بر حرکت دادن اسرا به سوی شام ، اسباب سفر شام را تهیّه دیدند و اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام از راه موصل به طرف شام حرکت دادند.

ابن زیاد زجر بن قیس ، محض بن ابی ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن را مأمور نمود که همراه پنج هزار سوار، اسرا و سرها را به شام برند. روز اول ماه صفر بود که اسرا به شام وارد شدند. اینک حوادث شگفتی که در طول راه رخ داد:

۱. کنار شط فرات :

شمر رئیس قافله بود. امام سجّاد علیه السلام را با غل و زنجیر به شتر بستند و کودکان را با خفّ و خواری روی کجاوه های بی روپوش زنان نشانده و سرهای بریده را بر نیزه ها کرده حرکت نمودند. چون مقداری راه رفتند کنار شط فرات منزل کردند و سرها را پای دیوار خرابه ای گذاشتند و به قمار و لهو و لعب و شرب خمر نشستند. در این بین دیدند دستی از بالای سر مبارک سیدالشهدا علیه السلام ظاهر شد و با قلم خونین بر دیوار نوشت :

اترجوا أمة قتلت حسينا

شفاعة جدّه يوم الحساب؟!

آیا مردمی که دست به خون حسین آلوده اند، توقّع دارند جدّ وی در روز قیامت از آنان شفاعت کند؟!

آنها برخاستند که آن دست را بگیرند کسی را نیافتند. باز نشستند و مشغول قمار شدند. دیگر باره آن دست ظاهر شد و این شعر را به رنگ خون نوشت :

فلا والله ليس لهم شفيع

و هم يوم القيامة في العذاب

نه به خدا قسم ، آنان شفيعی در درگاه الهی نداشته و در روز قیامت گرفتار عذاب خواهند شد.

دویدند دست را بگیرند که ناپدید شد. باز به عیش خود مشغول شدند که باز این ابیات را از هاتفی شنیدند:

ماذا تقولون إذ قال النبي لكم

ماذا فعلتم و ائتم آخر الامم

بعترتی و باءهلی عند مفتقدی

منهم اُساری و منهم ضرجوا بدمی

چه خواهید گفت زمانی که پیامبر از شما بپرسد که از آخرین اُمّتها، این چه کاری بود که پس از رحلت من با اهل بیتم انجام دادید، برخی را اسیر کردید و برخی را به شهادت رساندید؟

۲. تکریت :

منزل دوم تکریت بود. در نزدیکی این منزل چند نفر را به شهر فرستادند تا به مردم خبر دهند که از آنها استقبال کنند. اهل شهر تکریت به استقبال اسرای کر بلا آمدند. جمعی از نصاری در آن شهر بودند، گفتند چه خبر است و اینها چه کسانی هستند؟ گفتند سر حسین را با اسرا می آورند. پرسیدند کدام حسین؟ گفتند پسر فاطمه، دخترزاده پیغمبر آخر الزمان. نصاری گفتند اف بر شما مردم باد که پسر پیغمبر را کشتید! و سپس به کنایس خود برگشتند و ناقوس زدند و به گریه پرداختند و عرض کردند ما از این عمل بیزاریم، و آنها را سرزنش کردند.

۳. وادی نخله :

از تکریت کوچ کرده به وادی نخله رسیدند. در آنجا صدای ضجّه و نوحه بسیاری را شنیدند که اصحابش را نمی دیدند و یکی می گفت :

مسح النبی جبینہ و لو یریق فی الخدود

ابواه من علیا قریش و جدّه خیر الجدود

و دیگری می گفت :

الا یا عین جودی فوق جدّی

فمن یمکی علی الشهداء بعدی

علی رهط تقودهم المنايا

إلی متجیر بالملک عبدی

۴. مرشاد:

از وادی نخله به مرشاد رسیدند. زنان و مردان آن شهر به استقبال آمدند و با دیدن قافله اسیران صدای ضجّه و ناله آنها بلند شد و بیم آن رفت که بر قاتلان سیدالشهدا حمله کنند.

۵. حران :

قافله اسرا به نزدیکی حران رسید. در بالای بلندی منزل یک یهودی به نام یحیی خزائی قرار داشت . وی به استقبال ایشان آمد. و به تماشای سرها پرداخت که چشمش به سر مبارک سیدالشهدا افتاد. دید لبهای مبارکش می جنبید. پیش رفته گوش فرا داد، این کلام را شنید: (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (۱۷۳)

یحیی از مشاهده این حال به شگفتی فرو رفته پرسید این سر از آن کیست ؟ گفتند سر حسین بن علی است . پرسید مادرش کیست ؟ گفتند فاطمه دختر رسول خدا. یهودی گفت اگر دین او بر حق نبود این کرامت از او ظاهر نمی شد. یحیی اسلام آورد و عمّامه دق مصری که در سر داشت از سر خود برداشت و آن را قطعه قطعه کرد و به خواتین حرم محترم داد و جامه خزی که پوشیده بود به خدمت امام زین العابدین فرستاد، همراه هزار درهم که صرف ما یحتاج نمایند.

کسانی که موکل بر سرها بودند بر او بانگ زدند که مغضوبین خلیفه را اعانت و حمایت می کنی؟! دور شو و گرنه تو را خواهیم کشت ! یحیی با شمشیر از خود دفاع کرد. جنگ درگرفت و پنج تن از آنها را کشت و کشته شد. مقبره یحیی در دروازه حران به مقبره یحیی شهید معروف بوده ، و محل استجابت دعاست .

۶. نصیبین :

چون قافله به نصیبین رسید، شمر یک نفر را فرستاد تا بگوید امیر شهر را خبر کنند و شهر را زینت کرده مہیای پذیرایی اسرای آل عصمت نمایند. امیر شهر، منصور بن الیاس بود. زمانی که به استقبال قافله رفتند و لشکر کوفه و شام وارد شهر شدند، ناگهان برقی بجست و نیمی از شهر را سوزاند و کلیه مردمی که در آن قسمت برق زده بودند سوختند. امیر قافله شرمگین و بیمناک از غضب خدا شد و قافله داران بیدرنگ حرکت کردند.

۷. حوزه فرمانداری سلیمان یا موصل:

قافله اسرا را به شهر دیگری که نامش بر ما معلوم نیست بردند. رئیس این شهر سلیمان بن یوسف بود که دو برادر داشت : یکی در جنگ صفین به دست امیرالمؤمنین کشته شده بود و دیگری شریک حکومت این شهر بود. یک دروازه شهر متعلق به سلیمان و دروازه دیگر متعلق به برادرش بود. سلیمان دستور داد سرهای بریده را از دروازه فرمانفرمایی او وارد کنند. همین امر سبب نزاع دو برادر شده جنگ درگرفت و سلیمان در آن جنگ کشته شد. در نتیجه فتنه و غوغای عجیبی رخ داد که موجب توحش شمر و رفقاییش گردید و در اینجا نیز شتابان از شهر بیرون رفتند.

۸. حلب :

در نزدیکی حلب کوهی است که در دامنه آن قریه ای بود که ساکنان آن یهودی بودند و در قلعه و حصاری محکم زندگی می کردند. شغل آنها حریربافی بود و مصنوع آنها و لباس آنها در حجاز و عراق و شام به لطافت شهرت داشت . در دامن کوه کوتوالی بود که عزیزبن هارون نام داشت و رئیس یهود بود. قافله را در دامن کوه که آب و علف فراوان داشت فرود آوردند.

شیرین ، آزاد کرده امام حسین علیه السلام

چون شب درآمد، کنیزکی که نامش شیرین بود نزدیک اسرا آمد و یکی از خانمهای اسیر را که در سابق خدمتگزار او بود شناخت . برخی نوشته اند وی شهربانو بود ولی ظاهراً اشتباه است و شاید رباب بوده باشد.

کنیز که چشمش بر خانم افتاد و لباسهای مندرس و کهنه او را دید شروع به گریستن کرد. سبب گریه او را که پرسیدند گفت : فراموش نمی کنم که روزی حضرت امام حسین علیه السلام در صورت شیرین نگر است و به طور مطایبه به شهربانو فرمود: شیرین عجب روی افروخته ای دارد. شهربانو به گمان آن که امام در شیرین میلی کرده عرض کرد: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله من او را به تو بخشیدم .

امام فرمود: من او را در راه خدا آزاد کردم . شهربانو خلعت بسیار نفیسی به کنیزک پوشانید و او را مرخص کرد. امام حسین فرمودند: تو کنیزان بسیار آزاد کرده ای و هیچیک را خلعت نداده ای . عرض کرد آنها آزاد کرده من بودند و این آزاد کرده شماست ، باید فرقی بین آزاد کرده من و آزاد کرده شما باشد. امام شهربانو را دعا فرمود و شیرین هم در خدمت شهربانو بود تا هنگام رحلت . آن شب که وی لباسهای کهنه خانمهای اسیر را دید، پریشان خاطر شد، اجازه گرفته داخل ده شد تا از آنچه اندوخته بود لباس خوب تهیه کرده و برای خانمها بیاورد. چون به حصار رسید در بسته بود. دق الباب کرد. عزیز، رئیس قبیله ، پرسید آیا شیرین هستی ؟ گفت : آری . پرسید نام مرا از کجا دانستی ؟

عزیز گفت : من در خواب موسی و هارون را دیدم که سر و پای برهنه با دیده های گریان مصیبت زده بودند. سلام کردم و پرسیدم شما را چه شده که چنین پریشان هستید؟! گفتند امام حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر را کشته اند و سر او را با اهل بیتش به شام می برند و امشب در دامن کوه منزل کرده اند.

عزیز گفت : از موسی پرسیدم مگر شما به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پیغمبریش عقیده دارید؟ گفت : آری او پیغمبر بحق است و خداوند از همه ما درباره او میثاق گرفته و ما همه به او ایمان داریم و هرکس از او اعراض کند ما از او بیزاریم . من گفتم نشانی به من بنما که یقین کنم . فرمود اکنون برو پشت در قلعه ، کنیزکی به نام شیرین وارد می شود، او آزاد کرده حسین علیه السلام است ، از او پذیرایی کن و به اتفاق او نزد سر مقدس حسین علیه السلام برو و سلام ما را به او برسان و اسلام اختیار کن . این یگفت و از نظر ما غایب شد. آمدم پشت در، که تو در زدی !

شیرین لباس و خوراک و عطریات برداشت و عزیز هم هزار درهم به موکلان اسرا داد که مانع پذیرایی شیرین نشوند تا خدمتی به اهل بیت نمایند. عزیز خود نیز دو هزار دینار خدمت سیدالسادین برد و به دست آن حضرت به شرف اسلام مشرف گردید و از آنجا به نزد سر مقدس حضرت سیدالشهدا علیه السلام آمد و گفت : السلام علیک یابن رسول الله ، گواهی می دهم که جد تو رسول خدا و خاتم پیغمبران بود و حضرت موسی به شما سلام رسانیده اند.

سر مقدس حضرت حسین علیه السلام با کمال صراحت لهجه آواز داد که سلام خدا بر ایشان باد! عزیز عرض کرد: ای آقای بزرگ شهید، می خواهم مرا شفاعت کنی و نزد جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله از من راضی باشی . پاسخ شنید: که چون مسلمان شدی خدا و

رسول از تو خوشنود شدند و چون در حق اهل بیت من نیکی کردی جدّ و پدرم و مادرم از تو راضی گردیدند و چون سلام آن دو پیغمبر را به ما رسانیدی من نیز از تو خوشنود شدم. آن گاه حضرت سیدالسادین عقد شیرین را به عزیز بست و تمام اهل قلعه مسلمان شدند.

۹. دیر نصرانی :

قافله از آنجا حرکت کرد و به طرف دیر پیش رفت. ابوسعید شامی با فرماندهان قافله رفیق بود. او روایت می کند که روزی در سفر شام به شمر خبر دادند که نصر حزامی لشکری فراهم کرده می خواهد نصف شب بر آنها شبیخون زند و سرهای بریده را بگیرد. در میان رؤّ سای لشکر اضطرابی عظیم رخ داد. پس از تبادل افکار قرار شد شب را به دیر پناه ببرند. شمر و یارانش نزدیک دیر آمدند، کشیش بزرگ بر فراز دیوار آمد و گفت چه می خواهید؟ شمر گفت ما از لشکر ابن زیادیم و از عراق به شام می رویم. کشیش پرسید برای چه کار می روید؟

شمر گفت : شخصی بر یزید خروج کرده بود، یزید لشگری جرار فرستاد که او را کشتند و اینک سرهای او و اصحاب او را با اسرای حرمش نزد یزید می بریم. کشیش گفت سرها را ببینم. نیزه دارها سرها را نزدیک دیوار بلند کردند. چشم کشیش بر سر مبارک سیدالشهدا افتاد، دید نوری از آن ساطع بوده و روشنی مخصوصی از آن لامع است. از پرتو انوار آن، هیبتی بر دل کشیش افتاد، گفت این دیر گنجایش شما را ندارد، سرها و اسیران را داخل دیر نمایید و خودتان پشت دیوار بمانید و کشیک بکشید که مبدا دشمن بر شما حمله کند و اگر حمله کردند بتوانید با فراغت دفاع کنید و نگران اسرا و سرها نباشید. شمر این نظریه را پسندید. سرها را در صندوق نهاده قفل کردند و سر حسین را در صندوق مخصوصی همراه اسرا و امام بیمار داخل دیر کردند و خود بیرون ماندند. کشیش بزرگ اسرا را در محل مناسبی جا داد و سرها را در اطاق مخصوصی نهاد. هنگام شب که به آن سرکشی می کرد دید نوری از سر مبارک سیدالشهدا پرتوافکن است و به آسمان بالا می رود. سپس ناگهان دید سقف اطاق شکافته شد و تختی از نور فرود آمد که یک خانم محترم در وسط آن تخت نشسته و شخصی فریاد می کشد (طرقوا طرقوا رؤّ و سکم و لا تنظروا): راه دهید، راه دهید و سر خود را پایین افکنید.

گوید: چون خوب نگرستم دیدم حوا مادر آدمیان، هاجر زن ابراهیم و مادر اسماعیل، راحیل مادر یوسف و نیز مادر موسی، و آسیه زن فرعون، و مریم دختر عمران و مادر عیسی، و زنان پیغمبر آخرالزمان از آن فرود آمدند و سرها را از صندوق بیرون آورده در بر گرفته به سینه چسبانیدند و دائم می بوسیدند و می گریستند و زیارت می کردند و به جای خود می گذاشتند.

ناگاه دیدم غلغله و شورش بر پا شد و تختی نورانی آمد. گفتند همه چشم برنهد که شفیعه محشر می آید. من بر خود لرزیدم و بیهوش شدم. کسی را نمی دیدم، اما می شنیدم که در میان غوغا و خروش یکی می گوید: سلام بر تو ای مظلوم مادر، ای شهید مادر، ای غریب مادر، ای نور دیده من، از سرور سینه من، مادر به فدایت، غم مخور که داد تو را از کشتندگانت خواهم گرفت. پس از آنکه به هوش آمدم کسی را ندیدم.

پیر راهب خود را تطهیر کرده و معطر نمود، سپس داخل اطاق شده قفل صندوق را شکست و سر حسین را بیرون آورده و با کافور و مشک و زعفران شست و در کمال احترام او را به طرف قبله ای که عبادت می کرد گذارد و با کمال ادب در مقابل او ایستاد و عرض کرد:

از سرِ سروران عالم و ای مهترِ بهترین اولاد آدم ، همین قدر می دانم تو از آن جماعتی هستی که خداوند در تورات و انجیل آنان را وصف کرده است ولی به حق خداوندی که ترا چنان قدر و منزلتی داده که مَحَرَمَانِ انجمنِ قدس ربوبی به زیارت تو می آیند، با من تکلم کن و به زبان خود بگو کیستی ؟

سر مقدّس سیدالشهدا علیه السلام به سخن آمد و فرمود:

(اَنَا الْمَظْلُومُ وَاَنَا الْمَغْمُومُ، اَنَا الْمَقْتُولُ بِسَيْفِ الْجَفَا، اَنَا الْمَذْبُوحُ مِنَ الْقَفَا).

پیر راهب گفت ای سر جانم به فدایت ، از این روشنتر بیان کن ، حسب و نسب خود را بگو. سر بریده با کمال فصاحت به صدای بلند فرمود:

(اَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى اَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى اَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ اَنَا الْحُسَيْنَ الشَّهِيدَ الْمَظْلُومَ بِكَرْبَلَا). پدر روحانی سالخورده کلیسا فریاد و فغان سر داده سر را برداشت و بوسید و بر صورت خود گذاشت و عرض کرد صورت از صورت تو بردارم تا بفرمایی که فردای قیامت شفیع تو خواهم بود.

از سر صدایی شنید که فرمود: بدین اسلام در آی تا تو را شفاعت کنم . راهب گفت : اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ .

آنگاه پیر روحانی ، شاگردان مکتب کلیسا را جمع کرد و داستان و ماجرای خود از سر شب تا صبح را با آنان در میان نهاد و گفت سعادت در این خانواده است . آن هفتاد نفر همه به اسلام گرویده و در مصیبت حسین علیه السلام گریستند و با لباس عزا خدمت امام زین العابدین علیه السلام رفتند. ناقوسها را شکستند و زنارها را کنار گذاشتند و همه به دست آن حضرت مسلمان شدند و اجازه خواستند که آن قوم قتال را بکشند و با آنها جنگ کنند. حضرت سَجَاد علیه السلام اجازه نداد و فرمود خداوند جَبَّار منتقم است و خود از آنها انتقام خواهد کشید.

۱۰. عسقلان :

شمر و رفقاییش شب در پای دیوار خفتند و صبح سرها و اسرا را گرفته به طرف عسقلان کوچ کردند. امیر آن شهر یعقوب عسقلانی بود که در جنگ کربلا حاضر شده و به پاداش این جنایت ، امارت این شهر را به دست آورده بود. وی دستور داد شهر را آذین بستند و اسباب لهو و طرب به بیرون شهر فرستاد تا بزنند و برقصند. اعیان همکار او در غرفه های مخصوص نشسته سرمست باده و جام و ساغر و ساقی بودند، که سرهای بریده را وارد کردند و آنان به هم مبارک باد گفتند.

تصادفا تاجری به نام زریر خزاعی در بازار ایستاده بود. دید مردم به هم مبارک باد می گویند و مسرور و شادمانند. گفت چه خبر است که بازار را آذین بسته اید؟ گفتند شخصی در عراق بر یزید خروج کرده بود ابن زیاد لشگری جرار فرستاد او را کشتند و سرهای او را با اسرایش امروز وارد این شهر می کنند که به شام برند. زریر خزاعی پرسید وی مسلمان بود یا کافر؟ گفتند از بزرگان اهل اسلام است . پرسید سبب خروجش چه بود؟ گفتند مدّعی بود که من فرزند رسول خدا هستم و از یزید به خلافت سزاوارتر می باشم . پرسید پدر و

مادرش که بود؟ گفتند نامش حسین علیه السلام، برادرش حسن علیه السلام، مادرش فاطمه علیها السلام پدرش علی علیه السلام و جدش محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است. زیر چون این سخن بشنید بر خود بلرزید، و دنیا در چشمش تیره و تار شد. سپس شتابان آمد تا خود را به اسرا رسانید، چون چشمش به علی بن الحسین علیه السلام افتاد سخت با صدای بلند به گریه افتاد. امام سجاد علیه السلام فرمود ای مرد چرا گریه می کنی، مگر نمی بینی اهل این شهر همه در شادی هستند؟ زیر گفت ای مولای من، من تاجری غریب هستم، امروز به این شهر رسیدم. کاش قدمهای من خشک شده و دیدگان من کور گشته بود و شما را بدین حال نمی دیدم. آنگاه امام فرمود مثل اینکه بوی محبت ما از تو می آید. عرض کرد مرا خدمتی فرما که انجام دهم و به قدر قوه خود جانفشانی کنم.

امام چهارم فرمود اگر می توانی نزد آن شخصی که سر پدرم را بر نیزه در دست دارد برو و او را تطمیع کن که سرها را از میان اسرا بیرون ببرد تا مردم متوجه سرها شده به زنان آل محمد صلی الله علیه و آله کمتر نظر افکنند. زیر نزدیک آن نیزه دار رفت و پنجاه اشرفی بدو داد که سر را پیش قافله ببرد. آن بد کیش پول را گرفته و سر را بیرون برد.

زیر باز حضور حضرت سجاد علیه السلام آمد و عرض کرد خدمتی دیگر فرما.

امام سجاد علیه السلام فرمود: اگر لباس و پارچه ای داری بیاور که بر این زنان و کودکان برهنه بپوشانم. زیر شتابان رفت لباس فراوانی آورد و برای هر یک از اسرا لباسی مخصوص تقدیم کرد و برای امام نیز عمامه ای آورد. ناگهان صدای غوغایی برخاست، معلوم شد شمر صدا به هلهله و شادی بلند کرده و مردم آن شهر هم با او همکاری می کنند. زیر نزدیک شمر رفت و آب دهان به صورتش انداخت و گفت از خدا شرم نمی کنی که سر پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را به نیزه زده ای و حرم او را اسیر کرده ای و چنین شادی می کنی؟! سخت او را دشنام داد. شمر گفت او را بگیرد و بکشید. زیر را دستگیر کرده آن قدر زدند که بیهوش افتاد. به گمان آنکه مرده است از بالین او رفتند. نیمه شب زیر به هوش آمد و برخاست خود را به مسجدی که مشهد سلیمان پیغمبر است رسانید و آنجا جماعتی از دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله را دید که سرها را برهنه کرده عزاداری می کنند.

۱۱. بعلبک :

قافله اسرا از عسقلان به طرف بعلبک پیش رفتند. چون شمر، بنا به رسم معهود، قبل از ورود قافله مردم را آگاه ساخته بود، پیر و جوان با ساز و نقاره - طبل زنان و شادی کنان - به استقبال بیرون آمدند. آنان پرچمها را بلند کرده در سایه آن می رقصیدند و اسیران خاندان رسالت را تماشا می کردند، بدینگونه شش فرسخ از قافله استقبال کردند. حضرت ام کلثوم علیه السلام چون جمعیت و شادی ایشان را بدین میزان دید دلش به درد آمد و فرمود: خداوند جمعیت شما را به تفرقه اندازد و کسی را بر شما مسلط کند که همه شما را به قتل برساند. (۱۷۴)

عمادالدین طبری در کامل بهائی (ج ۲ ص ۲۹۲) می نویسد:

ملاعینی که سر امام حسین علیه السلام را از کوفه بیرون آوردند از قبایل عرب خائف بودند که مبادا غوغا کنند و از ایشان بازستانند. پس راهی که به عراق است ترک کردند و بیراهه رفتند. چون به نزدیک قبیله ای رسیدند، علوفه طلب کردند و گفتند سرهای خارجی همراه داریم. بدین منوال می رفتند تا به بعلبک رسیدند. قاسم بن ربیع که والی آنجا بود گفت: شهر را آذین بستند و با چند هزار دف و نای و

جنگ و طبل سر امام حسین علیه السلام را به شهر بردند. چون مردم را معلوم شد که سر امام حسین علیه السلام است، یک نیمه شهر خروج کردند و اکثر آذینها بسوختند و چند روز فتنه ها پدید آمد.

آن ملاعین که با سر امام حسین علیه السلام بودند پنهان از آنجا بیرون رفتند و به مرزین رسیدند و آن اول شهری است از شهرهای شام. نصر بن عتبه لعین از طرف یزید حاکم آنجا بود، شادیها کرد و شهر را آذین بست و همه شب به رقص مشغول بودند، ابری و برقی پیدا شد و آذینها جمله بسوخت.

بدین ترتیب اسرا را وارد شام کردند.

ورود اسرا به شام

شیخ ابوالحق نوشته است، در آن حال که سر امام حسین (ع) را در شام می گردانیدند ناگاه سر از بالای نیزه بیافتاد؛ دیواری خمیده شد و آن سر را نگاه داشت و نگذاشت که به زمین افتد. پس در آنجا مسجدی ساخته شد (۱۷۵) که تا به حال موجود است.

نیز نوشته است که اهل شام ازدحام نموده از دروازه ساعات بیرون آمدند و اسیران را دیدند در حالیکه مکشفات الوجوه بودند و سرها بر نیزه ها بود. قسم به خدا اسیرانی خوشروتر از آنها ندیده بودم. پس آنها را آوردند تا به در قصر یزید رسیدند.

مردم به امام زین العابدین علیه السلام نظر می کردند در حالیکه محکم به زنجیرها بسته بود. پس اسیران را در خانه یزید نگاه داشتند و به روایتی تا سه ساعت آنها را معطل کردند تا از یزید اذن بگیرند و آنها را وارد خانه یزید نمایند. پس خولی وارد شد اذن گرفت و اهل بیت را وارد کردند. (۱۷۶)

عمادالدین طبری نیز می نویسد:

قریب پانصد هزار مرد و زن و امیران ایشان با دفها و طبلها و کوسها و بوقها و دهلها بیرون آمدند و چند هزار مردان و زنان و جوانان رقص کنان و دف و چنگ و رباب زنان استقبال کردند. جمله اهل و لایت دست و پای خضاب کرده و سرمه در چشم کشیده و لباسها پوشیده، روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول به شهر رفتند از کثرت خلق گویی که رستخیز بود.

چون آفتاب برآمد، ملاعین سرها را به شهر درآوردند. از کثرت خلق به وقت زوال به در خانه یزید لعین رسیدند. یزید لعنه الله تخت مرصع نهاده بود، خانه و ایوان آراسته بود و کرسیهای زرین و سیمین در راست و چپ نهاده. آن جانیان به نزد یزید لعین آمدند. او از آن جنایتکاران احوال پرسید، آنان در جواب گفتند: ما به دولت امیر، دمار از خاندان ابو تراب برآوردیم. (۱۷۷)

امان از شام !

در روایت آمده از امام سجّاد علیه السلام پرسیدند: سخت ترین مصائب شما در سفر کربلا کجا بود؟ در پاسخ ، فرمود: (الشَّامُ الشَّامُ الشَّامُ)، یا سه بار فرمود: (امان از شام) .

به روایت دیگر، امام سجّاد علیه السلام به نعمان بن منذر مدائنی فرمود: در شام هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا آخر، چنین مصیبتی بر ما وارد نشده بود:

۱. ستمگران در شام اطراف ما را با شمشیرهای برهنه و نیزه های استوار احاطه کرده بر ما حمله می کردند و کعب نیزه به ما می زدند. آنان ما را در میان جمعیت بسیار نگهداشتند و ساز و طبل می زدند.

۲. سرهای شهدا را میان هودجهای زنهای ما قرار دادن و سر عموم عبّاس علیه السلام را در برابر چشم عمه هایم زینب و امّکلثوم علیه السلام نگهداشتند، و سر برادرم علی اکبر و پسر عموم قاسم علیه السلام را در برابر چشم سکینه و فاطمه (خواهرم) می آوردند و با سرها بازی می کردند، و گاهی سرها به زمین می افتاد و زیر سم ستوران قرار می گرفت .

۳. زنهای شامی از بالای بامها، آب و آتش بر سر ما می ریختند. آتش به عمامه ام افتاد، ولی چون دستهایم را به گردنم بسته بودند، نتوانستم آن را خاموش کنم . در نتیجه عمامه ام سوخت و آتش به سرم رسید و سرم را نیز سوزانید.

۴. از طلوع خورشید تا نزدیک غروب ما را همراه ساز و آواز، در برابر تماشای مردم در کوچه و بازار گردش دادند و می گفتند: ای مردم ، بکشید اینها را که در اسلام هیچگونه احترامی ندارند.

۵. ما را به یک ریسمان بستند و با این حال ما را از در خانه یهودی و نصاری عبور دادند، و به آنها می گفتند: اینها همان افرادی هستند که پدرانشان ، پدران شما را (در خیبر و...) کشتند و خانه های آنها را ویران کردند، امروز شما انتقام آنها را از اینها بگیرید.

(یا نُعْمَانُ فَمَا بَقِيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَّا وَقَدْ أَلْقَى عَلَيْنَا مِنَ التُّرَابِ وَالْأَحْجَارِ وَالْأَخْشَابِ مَا أَعْرَضَ).

(ای نعمان هیچ کس از آنها نماند مگر اینکه هرچقدر می خواست از خاک و سنگ و چوب به سوی ما افکند).

۶. ما را به بازار برده فروشان بردند و خواستند ما را به جای غلام و کنیز بفروشند ولی خداوند این موضوع را برای آنها مقدور نساخت .

۷. ما را در مکانی جای دادند که سقف نداشت ؛ روزها از گرما و ترس کشته شدن ، همواره در وحشت و اضطراب به سر می بردیم

(۱۷۸).

بخش ششم: رویارویی شجره طیّبه و شجره خبیثه در شام (ادامه نبرد صفین و عاشورا، در کاخ یزید)

یزید لعین بزمی آراسته بود تا پیروزی را جشن بگیرد، کامیابی خود را نشان دهد، و خاندان وحی را بکوبد؛ ولی چنین نشد. مجلس بزم وی دادگاه محاکمه اش گردید، و حکم بر علیه او صادر شد!

پیروزی او به شکست تبدیل گردید، و شهد در کامش شرنگ شد. به جای کوبیدن خاندان وحی، خود کوبیده شد. آری، حق در همه جا پیروز است و ناله مظلوم از قدرت ظالم قویتر.

نخستین حکمی که در این محاکمه جهانی، بر علیه یزید لعین صادر گردید، از سوی همسرش هند بود. هند ناظر جریانهای مجلس بود. آنچه رخ داده بود دیده و آنچه گفته شده بود شنیده بود.

وی ناگهان خود را به درون مجلس انداخت و از شوهر پرسید: این سر حسین علیه السلام پسر فاطمه علیه السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟! یزید لعین گفت: آری، برو شیون کن و سیاه بیوش! هند گریه کنان از مجلس بزم شوهر بیرون رفت.

این هم شاهکاری از شاهکارهای زینب علیه السلام بود. یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در مجلس بزم شرکت داشت، روی به یزید کرده گفت: تو، روز رستاخیز خواهی آمد و ابن زیاد شفیع تو خواهد بود؛ این سر نیز خواهد آمد، در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله شفیع اوست!

یزید، به جز ابن زیاد، شفیعان دیگر نیز دارد! پدرش معاویه، جدش ابوسفیان، و دیگران! قضات دیگری که حکم بر علیه یزید لعین صادر کردند، اینان بودند: مسلمانان آن روز، مردم شام که همگی مسلمان نبودند، آیندگان بشری، و فرشتگان آسمانها.

این تازه محاکمه فوری یزید لعین است، و محاکمه بزرگ او در آینده خواهد بود که حضرت زینب علیه السلام از آن خبر داده است. در دادگاهی که قاضی آن خدای و خصم یزید لعین، رسول خدا صلی الله علیه و آله، و گواهان آن اعضا و جوارح یزید و فرشتگان می باشند؛ فرشتگانی که از سوی خدای ناظر رفتار و کردار بندگان هستند، و پرونده ای تشکیل می دهند که محال است چیزی در آن فراموش گردد. گواه بالاتر از همه نیز خود خدا می باشد که هر چه کرده و شده در حضورش بوده و خواهد بود.

یزید لعین دستور داد اسیران را از کاخ بیرون بردند و زندانی کردند. زندان آنها جز خرابه ای نبود؛ خرابه ای که ساکنانش را از گزند سرما و سوز گرما محفوظ نمی داشت. دیری نپایید که چهره اسیران پوست انداخته و سوزش بیرون بر آتش درون آنان افزوده گردید. این، پذیرایی یزید از مهمانان اسیر بود و آن هم، پذیرایی کوفیان از میهمانان شهید! هر دو گروه میهمان بودند و هر دو گروه پذیرایی شدند و چگونه پذیرایی شدند؟!

اسارت زینب و شهادت امام حسین علیه السلام با هم رابطه مستقیم دارند؛ اسارت، فلسفه شهادت را آشکار می سازد، و نمی گذارد شهید ناشناخته بماند. (۱۷۹)

اهل بیت علیه السلام در کاخ یزید

زنان آل ابی سفیان جملگی به استقبال دختران رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند، بر دستها و پاهای آنها بوسه زدند و نوحه و گریه کردند و سه روز تعزیت داشتند. گویند چون اهل بیت علیه السلام را بدین صفت دیدند لباسهای خویشان را درآورده و بدیشان دادند. (۱۸۰)

به روایتی، اهل بیت علیه السلام را وارد قصر یزید لعین نمودند و در آنجا به روایتی مجلسش که به پایان رسید، امر کرد تا سر مقدس را به در خانه اش نصب نمودند، و زنان را به اندرون خانه خود فرستاد.

پس زنان یزید چون اهل بیت را به آن احوال مشاهده نمودند گریستند و زینتهای خود را انداختند و مشغول عزاداری شدند.

گفتگوی شجاعانه عمرو بن حسن با یزید کافر

روزی یزید ملعون علی بن الحسین علیه السلام را با عمرو بن حسن احضار کرد، عمر کودکی بود گفته شده است که یازده سال داشت و به عمر گفت: با این فرزند من خالد کشتی می گیری؟ عمرو در جواب گفت نه، به کشتی گرفتن با او حاضر نیستم ولی خنجری به من بده و خنجری به او بده تا با هم بجنگیم یزید شعری خواند:

شَنْشَنَةُ اَعْرِفَهَا مِنْ اَخْزَمِ

هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا الْحَيَّةَ

زاخزم همین خوی دارم امیه

که از مار جز مار ناید پدید

و این دو مثل در عربی در مقام تحسین گفته شود و ما به جای آن در مقام تحسین گوئیم شیر را بچه همی ماند بدو. (۱۸۱)

در بعضی نسخ دارد که گفت با پسر خالد جنگ می کنی عمرو گفت مرا کاردی ده و او را هم کاردی تا جنگ کنیم.

گفتگوی ام کلثوم علیه السلام با خواهر یزید

نیز به روایتی، زمانی که حرم امام حسین علیه السلام را وارد مجلس یزید کردند، سر مطهر امام حسین علیه السلام در پیش روز یزید بود و فاطمه و سکینه علیه السلام گردن می کشیدند تا آن سر را ببینند. یزید گفت زنهارا وارد حرم من نمایید. به روایت دیگر چون حرم امام را به خانه یزید بردند زنان یزید لباسها و جامهای بسیار برای آنها آوردند و آنها قبول نفرمودند. نیز به روایتی، یزید را خواهری موسوم به هنده بود. وی نزد حرم امام حسین علیه السلام آمد و گفت: ام کلثوم خواهر امام حسین علیه السلام کدام یک از شماها بیاید؟ ام کلثوم علیه السلام فرمود:

منم دختر امام زکی و تقی / امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب . علیه السلام

خواهر یزید گفت : شماها ربیعہ و ابوجهل و عتبہ را کشتید، لذا این مصیبتها بر شماها وارد شد. آیا فراموش کرده ایم که پدر تو در بدر مردان ما را کشت؟! ام کلثوم علیه السلام فرمود ای دختر هند جگر خوار، زنان ما مانند زنان شما نیستند که به زنا مشهور باشند و مردان ما مانند مردان شما نیستند که سالها مشغول بت پرستی بودند. آیا جد تو ابوسفیان نبود که لشکرها گردآورد و با پیغمبر خدا جنگ کرد؟! آیا مادر تو هند نبود که نفس خود را بر وحشی بذل کرد و جگر حمزه سیدالشهدا علیه السلام را بخورد؟! آیا پدر تو معاویه نبود که شمشیر به روی علی بن ابی طالب علیه السلام کشید؟! آیا برادر تو یزید نیست که از روی ظلم برادر مرا که سید شباب اهل جنت و فرزند دختر پیغمبر خدا است و میکائیل و جبرائیل خادم او بودند کشت؟! خواهر یزید لعین چون این سخنان بشنید هیچ جوابی نتوانست بدهد.

گفتگوی حضرت سکینه علیه السلام با دختر یزید

یزید لعین همچنین دختری به نام عاتکه داشت . وی نیز پرسید سکینه علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام کدام یک از شما بیید؟ سکینه فرمود: منم دختر آن کسی که او را در عوض کفار بدر و حنین کشتید. وای بر تو ما را استهزا می کنید و شماتت می نمایید. دختر یزید لعین گفت :

من عاتکه دختر یزیدم ، صاحب عزت و دولتم ، و اهل حق و دیانتتم !! سکینه علیه السلام فرمود: تو کسی هستی که پدر ستمگرت به کشتن آل محمد صلی الله علیه و آله فخر می کند و مادرت نیز تمکین غلام خود را کرد، پس بر تو و بر او لعنت خدا باد!

دختر یزید لعین از این پاسخ گویا سنگ بر دهانش خورد و نتوانست هیچ چیزی بگوید.(۱۸۲)

سر بریده امام حسین علیه السلام قرآن می خواند!

قطب راوندی از منهل بن عمرو روایت کرده است که گفت : به خدا قسم در دمشق دیدم که سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر سر نیزه کرده بودند و در پیش روی آن حضرت کسی سوره کهف می خواند، چون به این آیه رسید (اءم حَسِبْتَ اَنْ اَعْصَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِیْمِ کَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا)(۱۸۳) : آیا گمان کردی ای پیغمبر صلی الله علیه و آله که داستان (اصحاب کهف) و (اصحاب رقیم) از دلایل قدرت ما چیزی است عجیب ؟ به قدرت خدا سر مقدس سیدالشهدا علیه السلام به سخن آمد و به زبان فصیح و گویا گفت : امر من از قصه اصحاب کهف عجیبتر است ؛ و این اشاره است به رجعت آن جناب برای طلب خون خود.(۱۸۴)

امام سجّاد علیه السلام خود را معرفی می کند

مزدوران و جیزه خواران یزید کافر، اهل حرم و اولاد سید پیغمبران را در مسجد جامع دمشق که جای اسیران بود بازداشتند.

در این وقت پیرمردی از اهل شام به نزد اسرا آمد و گفت : الحمدلله که خدا شما را کشت و شهرها را از مردان شما آسوده کرد و یزید را بر شما مسلط گردانید.

علی بن الحسین امام سجاد زین العابدین علیه السلام به او فرمود: ای پیرمرد، آیا قرآن خوانده ای ؟

گفت : بلی .

فرمود: این آیه را خوانده ای : (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْوَدَّ فِي الْقُرْبَى) (۱۸۵)

یعنی بگو ای پیغمبر من به پاس (رنج) رسالت مزدی از شما نمی خواهم بجز دوستی خویشاوندانم .

علی بن الحسین علیه السلام فرمود: خویشاوندان ، ماییم که خداوند دوستی ما را مزد رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله گردانیده است .

امام باز فرمود: این آیه را خوانده ای : (وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) (۱۸۶) عرض کرد: بلی . امام سجاد علیه السلام فرمود: ماییم آنها که خداوند بزرگ پیغمبر خود را امر کرده است که حق ما را عطا کند.

باز فرمود: آیا این آیه را خوانده ای : (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى) (۱۸۷) یعنی بدانید هرچه سود برید پنج یک آن مخصوص خدا و رسول و خویشاوندان رسول است .

امام سجاد علیه السلام فرمود: آری ماییم خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله .

فرمود: آیا این آیه را خوانده ای : علیه السلام (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (۱۸۸)

پیرمرد گفت : این آیه را خوانده ام . امام سجاد زین العابدین علیه السلام فرمود: ماییم آن خاندانی که خداوند آیه تطهیر را مخصوص ما نازل فرموده است .

راوی می گوید: پیرمرد ساکت شد و از گفته های خود پشیمان گردید، و عمامه خود را از سر افکند و رو به آسمان کرد و گفت : خداوند، بیزاری می جویم به سوی تو از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله (۱۸۹) سپس به حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام عرض کرد: آیا راه توبه برای من باز است ؟ امام علیه السلام فرمود: آری ، اگر توبه کنی خداوند توبه ترا می پذیرد و تو با ما خواهی بود. عرض کرد: من توبه کارم .

گزارش رفتار این پیرمرد به یزید لعین رسید دستور داد پیر مرد را کشتند. (۱۹۰)

همچنین می گویند: هفتاد کس از مشایخ دمشق به طلاق و عتاق و حج سوگند خوردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به غیر از یزید خویشی نمی دانستیم ، و همه از امام زین العابدین علیه السلام عذر خواستند و زاری کردند، و او نیز همه را عفو فرمود. (۱۹۱)

هندو شاه صاحبی نخجوانی در کتاب تجارب السلف که در سال (۴۷۲ هـ) آن را به انجام رسانیده ، در پایان سخنان پیرمرد شامی با امام سجاد علیه السلام چنین می گوید:

به خدا سوگند من هرگز ندانستم (محمد صلی الله علیه و آله) را به غیر از یزید و خویشان او خویشاوندی دیگر هست .

آنگاه بگریست و از امام زین العابدین علیه السلام عذر خواست. (۱۹۲)

یزید چوب مزن !

از حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نقل شده که فرمودند: من سخت دل تر از یزید ندیدم ، زیرا در حضور ما آن ملعون چوب بر سر بریده پدرم می زد و ما مشاهده می کردیم . لذا علیا مکرمه سکینه بیطاقت شد و با چشم گریان جلوی تخت یزید دوید و فرمود: آخر سر بریده چه گناه دارد؟! یزید، بیش از این در حضور ما چوب بر این سر بریده مزن ! یزید از جرئت او تعجب کرد و گفت : تو کیستی ؟ فرمود من سکینه دختر امام حسین علیه السلام می باشم .

یزید گفت چرا دیده تو گریان است

سکینه گفت که این حالت یتیمان است

یزید گفت چرا بنگرم رُخت نیلی

سکینه گفت زبس شمر دون زده سیلی

یزید گفت چرا سرفکنده ای در پیش

سکینه گفت ز داغ پدر شدم دلریش

یزید گفت چرا می زنی به سینه و سر

سکینه گفت ز داغ برادرم اکبر

یزید گفت ز آستین رخت حجاب مکن

سکینه گفت دلم را ز غم کباب مکن

به جای مقنعه ، پوشم به آستین رویم

مباد آنکه تماشا کند کسی رویم (۱۹۳)

چوب خیزران

وقتی که اُسرا را وارد مجلس یزید (حرام زاده) کردند، حضرت امام زین العابدین علیه السلام خطاب به یزید فرمود: ای یزید، اگر جدّ ما، ما را به این حالت دیده و از تو می پرسید که عترت مرا چرا به این حال به مجلس حاضر کرده ای، چه در جواب می گفتی؟! یزید چون این سخن بشنید امر کرد که غل و قیدها را از پیکر او برداشتند و اذن داد که زنان بنشینند، و به روایتی، سوهانی خواست و به دست خودش با آن سوهان آهنی را که بر گردن امام سجّاد علیه السلام بود برید و گفت: می خواهم که کسی دیگر را بر تو منّتی نباشد.

سپس دستور داد تا طشت طلایی حاضر کردند، و سر امام علیه السلام را در آن گذاشتند.

پس چون زینب سلام الله علیها یزید را دید که چنین کرد، فریاد یا حسیناه علیه السلام یا حبیب رسول الله صلی الله علیه و آله برآورد و گفت: یا ابا عبدالله، گران است بر ما که تو را به این حال ببینم و گران است بر تو که ما را به این حالت مشاهده نمایی. پس از سخنان زینب کبری علیه السلام دست دراز کرد و روپوش سر را برداشت، ناگاه نوری از آن سر ساطع شد و به آسمان بلند شد و همه حاضران را مدهوش ساخت. نیز به روایتی، آن لبها حرکت کرده و شروع به خواندن قرآن نمود، و گویا این آیه شریفه را خواند: (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (۱۹۴)

یزید چون دید رسوا می شود و خواست امر را بر حضار مشتبه سازد چوب خیزرانی را که در دست داشت بر لب و دندان امام حسین علیه السلام زد.

اینجا بود که ابوبرزه اسلمی بلند شد و گفت: یزید چرا می زنی؟!

ابوبرزه اسلمی، به روایتی، از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بود. او مدّتها بود که در شام منزل داشت و از خانه بیرون نمی آمد و هر قدر معاویه طالب دیدار او می شد او اعتنا نمی کرد، هر قدر معاویه برایش زر فرستاد قبول نمی کرد، ولی چون شنید که آل الله را به مجلس یزید آورده اند خود را به مجلس انداخت تا دفع شرّی از آنها نماید. چون این عمل را از یزید مشاهده کرد از جای برخاست و بر عصای خود تکیه داد و گفت: وای بر تو یزید، با چوب خود به دندانهای امام حسین علیه السلام می زنی؟! و حال آنکه جدّش این دندانها را و دندانهای برادرش را می بوسید و می مکید و می فرمود: (اءنتُمَا سیّدا شبابِ اهل الجنّة، قاتل الله قاتلکما).

یزید از شنیدن این سخنان، غضبناک گردید و امر نمود تا او را کشان کشان از مجلس بیرون بردند و در آن حال چوب بر دندانهای امام حسین علیه السلام را زیادتر کرد که ناگاه کلاغی بر کنگره قصرش شروع کرد به صدا کردن. (۱۹۵)

آن ملعون از شنیدن صدای کلاغ بر خود لرزید و حالش پریشان گردید. به روایت سهل، در همان حال که سر را در طشت طلا گذاشته، منديل دبیقی به رویش افکنده و در پیش روی یزید گذاشتند، کلاغی شروع به آواز کردن نمود و یزید شعر کُفر آمیزی خواند.

در این حال که از بانگ کلاغ پریشان حال شده بود، راءس الجالوت که عالم یهودیان بود وارد گردید. او، که طبیب یزید بود، از یزید پرسید این سر از آن کیست؟ گفت: سر خارجی است. گفت: نامش چیست؟ گفت: حسین. پرسید: او به خلافت از تو سزاوارتر بود،

آیا نمی دانی که میان من و داود پیغمبر چهل جد واسطه است و یهود به این واسطه مرا تعظیم می نمایند و به وجود من تبرک می جویند؛ و دیروز محمد صلی الله علیه و آله در میان شما پیامبر بزرگواری بود و امروز اولادش را کشتید و حرمش را اسیر نمودید.

سپس شمشیرش را برداشته به یزید حمله کرد که او را بکشد، حضار نگذاشتند او به یزید برسد. پس آن یهودی به طرف سر مطهر حرکت کرد، سر را برداشت و بوسید و گفت: خدا لعنت کند کشنده تو را، و جدّت خصم او باشد. گران است بر من که اول کس نباشم که در راه تو شهید می شود. پس از جانب من به جدّت سلام برسان و بگو که من به رسالت تو اقرار دارم.

یزید گفت: اگر نه این بود که مرا در ناخوشیها به معالجه تو حاجت است، تو را به بدترین کشتنها می کشتم.

طیب گفت: قسم به خدا که بعد از این ترا معالجه نخواهم کرد، مگر به چیزی که مرضهای تو را افزون کند.

در اینجا بود که یزید دستور داد طیب را گردن زدند.

به سر امام حسین علیه السلام تازیانه زدند

هلال بن معاویه می گوید: مردی را دیدم که سر مقدس حسین بن علی علیه السلام را به همراه داشت و حمل می نمود. آن سر بریده به سخن آمد و آن مرد را مخاطب قرار داد و فرمود: بین سر و بدن من جدایی انداختی، خدا بین گوشت تو جدایی بیندازد و تو را آیتی قرار دهد برای مردم. آن مرد تازیانه خود را کشید آن قدر به آن سر زد تا ساکت شد. (۱۹۷)

مرحوم مقرر می نویسد: موقعی که فرستاده پادشاه روم به یزید پرخاش نمود و عمل جنایت بار او را محکوم ساخت و یزید امر به قتل او داد، سر مقدس به صدای بلند به سخن آمد و خواند: لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ. (۱۹۸)

نیز می نویسد: آن سر مقدس را بر درخت نصب نمودند. مردم دورش جمع شدند دیدند نوری از آن سر ظاهر است و این آیه را می خواند: (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (۲۰۰) یعنی و به زودی آنان که ظلم کردند خواهند دانست که به کدام مکان باز خواهند گشت، که آن دوزخ است سلمه بن کهیل شنید که سر مقدس این آیه را تلاوت می کند: (فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) (۲۰۱) یعنی پس خدا به زودی کفایت کند تو را از شرّ ایشان و اوست دانا و شنوا.

در این زمینه قضایای مشابه دیگری نیز نقل شده که به برخی از آنها، نظیر داستان یحیی حرّانی قبلاً اشاره کردیم.

نصب سر بریده در مسجد شام

یزید پس از جسارت‌هایی که به سر مقدس نمود، دستور داد سر مبارک را در مسجد جامع دمشق نصب کنند، در همان محلی که سر شریف یحیی بن زکریّا علیه السلام نصب شد و سر مبارک سه روز در آنجا معلق بود. (۲۰۲)

حیف است که خون حلق تو ریزد به روی خاک

یحیای من ، اجازه که طشتی بیاورم

زنی از امام حسین علیه السلام دفاع کرد و کشته شد

راوی گوید من در نزد یزید بودم ، زنی را دیدم وارد شد در کمال وقار که نیکوتر از آن زن ندیده بودم . آمد مقابل یزید و پرسید این سر کیست ؟ گفت : سر حسین علیه السلام . آن زن گفت : قسم به خدا که دشوار و گران است بر جدّ و پدر و مادرش که این سرها را به این حال مشاهده نمایند. قسم به خدا که الحال در خواب می دیدم که درهای آسمان گشوده شد و پنج فرشته فرود آمدند، که به دست آنها قلابهایی از آتش بود، و می گفتند که از جانب خداوند ماء‌موریم که خانه یزید را آتش زنیم و بسوزانیم . یزید چون این سخن بشنید به سوی او نگریست و به او گفت : وای بر تو، تو زر خرید من می باشی و نعمت من می خوری و این سخنان می گویی ، قسم به خدا که به بدترین کشتنها تو را بکشم ! آن زن گفت : چه کارکنم که مرا نکشی و از تقصیر من بگذری ؟ یزید گفت : بر فراز منبر بالا رو و علی علیه السلام و فرزندان را دشنام ده ! گفت : چنین کنم . پس مردم را جمع کردند و آن زن بر بالای منبر رفت و گفت : ای گروه مردمان ، بدانید یزید مرا امر کرده که علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان را دشنام دهم و حال آنکه علی علیه السلام در محشر ساقی کوثر و حامل لوای پیغمبر است و فرزندانش حسن و حسین علیه السلام آقایان جوانان اهل بهشتند. پس ای مردم ، گوش کنید آنچه را که من می گویم . مردم گوش فرا داشتند تا ببینند که چه می گوید.

زن گفت : آگاه باشید که لعنت خدا و لعنت تمام لعنت کنندگان بر یزید باد و همچنین بر هر کسی که در قتل امام حسین علیه السلام متابعت و مشایعت او را کرده است و صلوات بر علی و فرزندان علی علیه السلام باد، از آن روز که خدا دنیا را آفرید تا به امروز، و بر همین صلوات زنده ام و می میرم و روز قیامت زنده می شوم . یزید چون این سخن بشنید خشمناک گردید و گفت : کیست که این زن را بکشد؟ پس ملعونی برخاست و شمشیری به آن زن زد و او را کشت .

به روایتی ، این زن زوجه یزید بود و چون از خواب بیدار شد بر صورت خود سیلی زد و تمام لباسهای فاخری که پوشیده بود پاره کرد و گفت :

سپس با سر برهنه به نزد یزید آمد و گفت ای یزید، دست از ظلم اولاد فاطمه علیه السلام بردار و آنگاه خواب خود را حکایت کرد.

و این قصّه را ابومخنف به نوعی دیگر ذکر کرده است . (۲۰۳)

حامی امام حسین علیه السلام کشته می شود

منصور بن الیاس گفت : بیش از هزار آذین بستند. آن لعین که سر امام حسین علیه السلام را بر سر نیزه داشت خواست که وارد شهر شود، اسب او فرمان نبرد. چند اسب برایش آوردند فایده نکرد. سر امام حسین علیه السلام از نیزه بیفتاد. ابراهیم موصلی آنجا بود سر را نیک احتیاط کرد، دانست که سر امام حسین علیه السلام است . خلق را ملامت بسیار کرد و شامیان او را شهید کردند. (۲۰۴)

سر بریده با امام سجّاد سخن می گوید!

در شرح وافیه ابی فراس آمده است : موقعی که امام سجّاد علیه السلام از یزید ملعون خواست سر بریده پدرش را به او نشان دهد و یزید جواب داد ایدا سر پدرت را نخواهی دید، سر مقدّس در طشت بود و دستمالی بر روی سر انداخته بودند، ناگهان دستمال از سر مقدّس بلند شد و سر مقدّس شهید کربلا به سخن آمد و فرمود: سلام بر تو ای پسر من ، سلام بر تو ای علی . سپس امام سجّاد علیه السلام عرض کرد: بر تو باد سلام و رحمت و برکات خدا ای پدر، مرا در این سن کم یتیم کردی و رفتی و بین من و شما جدایی افتاد و من به مدینه و حرم جدّم می روم و تو را نزد خداوند ودیعه می گذارم . خدا نگهدارت باشد.(۲۰۵)

سر بریده ، خواهر را امر به صبر می کند!

از بعضی مقاتل عامّه نقل شده است : زمانی که اهل بیت علیه السلام را وارد شام نمودند علیا مخدّره زینب به شمر ملعون فرمود: ما را از خلوتی عبور دهید. آن لعین اعتنا نکرد و چند تازیانه به بی بی زد. علیا مخدّره ناراحت شد و به زمین امر فرمود: فرو ببر او را ، و زمین تا کمر او را فرو برد. صدای نازنین امام حسین علیه السلام بلند شد: خواهر، برای رضای خدا صبر کن . بی بی زینب به زمین امر فرمود: رهایش کن ، و زمین رهایش کرد.(۲۰۶)

چه کسی پیروز شد؟!

در خبر است که ابراهیم بن طلحه بن عبدالله چون شنید اسرا را به شهر در می آورند، به استقبال علی بن الحسین علیه السلام سرعت کرد و از در شناعت و شماتت گفت : ای علی بن الحسین ، چه کسی غالب شد؟! و به روایتی ، این وقت آن حضرت در محملی بود و سر در گریبان فرو می داشت ، پس سر برآورد و فرمود: اگر می خواهی بدانی کدام یک غالب شد، چون هنگام نماز رسید اذان و اقامه بگوی ! کنایه از آنکه در اذان و اقامه آن کس را که بعد از خدای تعالی جلّ جلاله نام مبارکش را به آواز بلند در محضر جماعت قرائت کنند او جد من محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله است و فرزندان او ابدالاً باد قاهر و غالبند و این ابراهیم بن طلحه آن کسی است که در جنگ جمل با لشکر طلحه و زبیر همراه بود.(۲۰۷)

ما امامان زنده ایم !

حارث بن وکیده می گوید: من از کسانی بودم که سر امام حسین بن علی را حمل می کردند، ناگاه شنیدم آن سر مقدّس قرآن می خواند؛ سوره کشف می خواند. متحیّر شدم که من صدای حسین بن علی علیه السلام را می شنوم ، فرمود: ای پسر وکیده ، آیا نمی دانی ما جماعت امامان زنده ایم و در نزد پروردگار به ما رزق می رسد؟ با خود گفتم : من این سر را می ربایم . آقا فرمود: تو به این مقصود نمی رسی ، بگذار آنها را، ریختن آنها خون مرا اعظم از گردانیدن سر من است .

سپس خواند: (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ اِذَا الْاَغْلَالُ فِيْ اَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ) (۲۰۸)

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل شده است : زمانی که سر مقدّس شهید کربلا را بر درخت نصب نمودند شنیده شد این آیه را تلاوت می کند: (۲۰۹) (وَسَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا اِىُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (۲۱۰)

این شهر آشوب می گوید: سر بریده امام حسین علیه السلام را در یکی از کوچه های کوفه پیاویختند، آن سر مبارک این آیه را تلاوت کرد (۲۱۱): (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى). خداوند عالم خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می کند: ما می گوئیم برای تو ای پیغمبر صلی الله علیه و آله قصه ایشان را به حقیقت؛ بدان که ایشان جوانمردانی بودند که ایمان آوردند به پروردگار خود و زیاد کردیم ما هدایت ایشان را.

گفتگوی یزید و امام سجاد علیه السلام

یزید لعین در یک مجلس به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: ای فرزند حسین، پدر تو قطع رحم من کرد و بر سر سلطنت من منازعه نمود و رعایت حق من نکرد؛ خدا نیز با او چنین کرد! حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ای پسر معاویه و هند، پیغمبری و پادشاهی پیوسته با ما و اجداد ما بود. پیش از آنکه تو متولد شوی در روز بدر و احد و احزاب پرچم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دست جد من علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داشت و پرچم کافران در دست پدر و جد تو بود. وای بر تو ای یزید، اگر بدانی که در حق برادران و پدران و عموها و اهل بیت من چه کرده ای و چه خطاهایی مرتکب شده ای، هر آینه به کوهها می گریزی و بر روی خاکستر می نشینی و فریاد و اوایلا برمی آوری. آیا شرم نداری که سر پدر من حسین، فرزند فاطمه و علی علیه السلام و جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر در دروازه شهر شما آویخته است، در حالیکه او یادگار حضرت رسالت است. یزید ملعون از سخنان آن حضرت به خشم آمد و به یکی از ملازمان خود حکم کرد که او را به این باغ ببر و گردن بزن و در آنجا دفن کن! چون آن ملعون حضرت را به باغ برد، مشغول قبرکندن شد و حضرت نیز به نماز پرداخت. چون از کندن قبر فارغ شد و اراده قتل آن حضرت کرد، دستی از هوا پیدا شد و بر آن لعین خورد. پس او نعره ای زد و بر رو در افتاد و جان به خازن جهنم سپرد. خالد، پسر یزید، چون آن حالت را دید نزد پدر پلید خود رفت و آنچه واقع شده بود برای وی نقل کرد. آن لعین حکم کرد که او را در همان قبری که برای حضرت کنده است دفن کنند و حضرت را به مجلس طلبید. (۲۱۲)

یزید دستور قتل امام سجاد علیه السلام را داد

شیخ مفید و سید بن طاووس و دیگران، به طرق مختلف از فاطمه دختر حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده اند که چون ما را به مجلس یزید بردند ابتدا بر حال ما رقت کرد. سپس مرد سرخ مویی از اهل شام برخاست و گفت: ای یزید، این دختر را به من ببخش، و اشاره به من کرد. من از ترس بر خود لرزیدم و به جامه های عمه خود زینب علیه السلام چسبیدم. عمه ام مرا تسکین داد و به آن شامی خطاب کرد که ای ملعون، تو و یزید هیچیک اختیار چنین امری را ندارید. یزید گفت اگر بخواهم می توانم این کار را بکنم. زینب علیه السلام گفت: به خدا سوگند که نمی توانی کرد، مگر آنکه از دین ما بدر روی و کفر باطن خود را اظهار کنی. آن ملعون در غضب شد و گفت: با من چنین سخن می گویی؟! پدر و برادر تو از دین بدر رفتند! زینب علیه السلام گفت: تو و پدر و جد تو اگر مسلمان شده باشید، به دین خدا و دین پدر و برادر من هدایت یافته اید. آن لعین گفت دروغ گفتی ای دشمن خدا. زینب علیه السلام گفت: تو اکنون پادشاهی و به سلطنت خود مغرور گردیده ای و آنچه می خواهی می گویی. من دیگر جوابی به تو نمی دهم. پس بار دیگر آن فرد شامی سخن را اعاده کرد. یزید گفت: ساکت شو، خدا ترا مرگ دهد!

به روایتی دیگر، ام کلثوم علیه السلام به آن فرد شامی خطاب کرد که ساکت شو ای بدبخت، خدا زبانت را قطع کند و دیده هایت را کور گرداند و دستهایت را خشک گرداند و بازگشت ترا به سوی آتش جهنم گرداند، اولاد انبیا خدمتکار اولاد زنا نمی شوند. هنوز سخن آن بزرگوار تمام نشده بود که حق تعالی دعای او را مستجاب گردانید: زبان شامی لال، دیده های او نابینا، و دستهای او خشک شد! پس ام کلثوم گفت الحمد لله که حق تعالی بهره ای از عقوبتت را در دنیا به تو رسانید و این است جزای کسی که متعرض حرم حضرت رسالت گردد.

به روایت سید بن طاووس، در مرتبه دوم فرد شامی از یزید پرسید که ایشان کیستند؟ یزید گفت: آن فاطمه دختر حسین علیه السلام است و آن زن زینب دختر علی بن ابی طالب. علیه السلام شامی گفت: حسین پسر فاطمه و علی بن ابی طالب؟ یزید گفت: بلی. شامی گفت: لعنت خدای بر تو باد ای یزید، عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را می کشید و ذریه او را اسیر می کنید؟! به خدا سوگند که من می پنداشتم ایشان اسیران فرنگند. یزید گفت: به خدا سوگند که ترا نیز به ایشان ملحق می کنم، و حکم کرد که او را گردن زدند. سپس امر کرد اهل بیت رسالت را به زندان بردند. (۲۱۳)

معجزه ای از امام سجاد علیه السلام در حال اسارت

روزی صیادی که بچه آهوئی در بغل داشت آمد از کنار خرابه عبور کند، چشمش به اسیران و اطفال افتاد. ایستاد و به تماشای کودکان اهل بیت پرداخت. آنان که آهو بره را مشاهده کردند، به محضر امام زین العابدین علیه السلام آمدند و گفتند ما آهو می خواهیم. حضرت به صیاد فرمودند آیا این بچه آهو را می فروشی؟ عرض کرد بلی، ولی چون خوش خط و خال و زیباست قصد دارم او را نزد یزید ببرم تا انعام بسیار بگیرم. حضرت فرمودند هرچه بخواهی در مقابل این آهو بره به تو خواهم داد. او تعجب نمود، و هنوز چیزی نگفته بود که حضرت تعدادی از ریگهای جلوی خرابه را برداشتند و به او دادند. صیاد مشاهده کرد آنچه به او داده شده جواهرات پر ارزش و قیمتی است. با خرسندی آهو بره را تقدیم نمود و رفت.

وی این معجزه را برای دیگران بازگو کرد، به طوری که در شام منتشر شد و به گوش یزید لعین رسید. یزید صیاد را طلبید و از او خواست که جریان را برایش نقل کند، و چون مشاهده کرد وی شیعه و محب حضرت گردیده و موضوع را به صورت یک کرامت بیان می نماید و قلوب مردم را متوجه حضرت می کند، دستور داد صیاد را بکشند و دفن کنند تا این خبر بیش از آنچه بین اهالی منتشر شده افشا نگردد. ولی فاصله ای چندان نشد که موضوع به عرض امام سجاد علیه السلام رسید. حضرت به سر قبر صیاد آمدند، و با یک اشاره فرمودند، به اذن خدا از جایت برخیز! بلافاصله قبر شکافته شد و صیاد از قبر خارج گردید. (۲۱۴)

خطبه زینب کبری

حضرت زینب عقیله بنی هاشم چون جسارت و بی حیائی یزید را تا این حد دید، و از طرف دیگر جو و فضای مجلس را بسیار مناسب دید بیا خاست و فرمود:

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسولہ و آله اجمعین، صدق الله کذلک یقول (ثم کان عاقبة الذین اساءوا السوء ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤن). (۲۱۵)

اضظننت يا يزيدُ حيثُ أخذتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَاصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأَسَارَى انِ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَ بِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةٌ وَ انْ ذَلِكَ لِعَظَمِ خَطْرِكَ عِنْدَهُ فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عَظْفِكَ جَذْلَانِ مُسْرُورًا حَيْثُ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْثَقَةً وَالْأُمُورَ مُتَسَقَّةً وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا، فَمَهْلًا مَهْلًا أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرًا لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزِيدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ). (٢١٦)

امن العدل يابن الطلقا (٢١٧) تَخْدِيرُكَ حَرَائِرَكَ وَأَمَائِكَ وَ سَوْقَكَ بَنَاتِ

رسول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ سَبَايَا قَدْ هَتَكَتْ سُنُورَهُنَّ وَ أَبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ ، تَخْدُوْهُنَّ الْإِعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ يَسْتَشِرُّ فِهِنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَالْمَنَاظِلِ وَ يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ الْقَرِيبَ وَالْبَعِيدَ وَالدُّنَى وَالشَّرِيفَ ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ وَلَا مِنْ حِمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ ، وَكَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقَبَةٌ

مَنْ لَفِظَ فُوهُ أَكْبَادِ (٢١٨) الْأَزْكَيَاءِ وَ نَبَتْ لَحْمُهُ مِنْ دَمِ الشَّهَدَاءِ، وَكَيْفَ لَا يَسْتَبْطِئُ فِي بَغْضَانِ أَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّنَفِ وَالشَّنَانِ وَالْإِحْنِ وَالْإِضْغَانِ ثُمَّ يَقُولُ غَيْرَ مَنَاءِ ثُمَّ لَا مُسْتَعْظِمَ :

لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا

ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلْ

مُنْتَحِيًّا عَلَى ثَنَائِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنَكُّهُهَا بِمِخْصَرَتِكَ وَكَيْفَ لَا يَقُولُ ذَلِكَ وَ قَدْ نَكَأَتِ الْفَرْحَةُ وَاسْتَأْنَتْ الشَّافِقُ بِإِرَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ نُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ تَهْتَفُ بِأَشْيَاخِكَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ، فَلْتَرِدَنَّ وَشِيكَأَ مَوْرِدَهُمْ وَلْتَوَدِّنَنَّ أَنَّكَ شَلَلْتَ وَ بَكَمْتَ، وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ.

اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا وَانْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا وَاحْلُلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَ قَتَلَ حُمَاتِنَا، فَوَاللَّهِ مَا قَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ وَ لَا حَزَزْتَ إِلَّا لَأَحْمَكَ وَ لَتَرِدَنَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سِفْكِ دِمَاءِ ذُرِّيَّتِهِ وَانْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَتَرَتِهِ وَ لُحْمَتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَيَلْمُ شَعْتَهُمْ وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ (وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (٢١٩) وَ كَفَى بِاللَّهِ حَاكِمًا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ خَصِيمًا وَ بِجِبْرِئِيلَ ظَهِيرًا وَ سَيِّعُلُمُ مَنْ سَوَى لَكَ وَ مَكَنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ، (بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ أَبْئُكُمُ شَرًّا مَكَانًا وَ أَضْعَفُ جُنْدًا). (٢٢٠)

وَ لَيْنُ جَرَّتْ عَلَى الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتُكَ إِنِّي لَا اسْتَصْغَرُ قَدْرَكَ وَ اسْتَعْظِمُ تَقْرِيعَكَ وَ اسْتَكْثِرُ تَوْبِيخَكَ، لَكِنَّ الْعُيُونَ غَبْرَى وَ الصُّدُورَ حَرَى ، أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النُّجَبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ، فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْطَفُ مِنْ دِمَائِنَا وَالْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا وَ تِلْكَ الْجُثَثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاكِي تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ وَ تُعَفِّرُهَا أُمَهَاتُ الْفَرَاعِلُ.

وَ لَيْنِ اتَّخَذْتَنَا مَغْنَمًا لَتَجِدَ بِنَا وَشِيكَأَ مَغْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ) (٢٢١) وَ إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ عَلَيْهِ الْمُعَوَّلُ فَكَيْدُ كَيْدِكَ وَ أَسْعَى سَعْيِكَ وَ نَاصِبُ جُهِدِكَ فَوَاللَّهِ لَا تَمَحُوْ ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحَيْنًا وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَرْحُضُ عَنْكَ عَارَهَا، وَ هَلْ رَأَيْتُكَ إِلَّا قَدْ وَ أَيَّامُكَ إِلَّا لَا عَدَدَ، وَ جَمْعُكَ إِلَّا لَا بَدَدَ؟ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادَى : (أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ).

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي خَتَمَ لَنَاوَلَنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ وَلَاخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَنَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. (۲۲۲)

ترجمه خطبه شریفه زینب کبری علیه السلام :

سپاس خدایی را سزد که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر پیامبر و خاندان او بادا خدای تعالی راست گفت که فرمود: عاقبت آنان که کار زشت کردند، این بود که آیات خدا را تکذیب نموده و آن را به سخره گرفتند. ای یزید، اکنون که به گمان خویش بر ما سخت گرفته ای و راه اقطار زمین و آفاق آسمان و راه چاره را به روی ما بسته ای ، و ما را همانند اسیران به گردش در آوردی ، می پنداری که خدا تو را عزیز و ما را خوار و ذلیل ساخته است؟! و این پیروزی به خاطر آبروی تو در نزد خداست؟! پس از روی کبر می خرامی و با نظر عجب و تکبر می نگری! و به خود می بالی خرم و شادان که دنیا به تو روی آورده ، و کارهای تو را آراسته و حکومت ما را به تو اختصاص داده است!

اندکی آهسته تر! آیا کلام خدای تعالی را فراموش کرده ای که فرمود: (گمان نکنند آنان که به راه کفر رفتند مهلتی که به آنان دهیم به حال آنان بهتر خواهد بود، بلکه مهلت برای امتحان می دهیم تا بر سرکشی بیفزایند و آنان را عذابی است خوار و ذلیل کننده .

ای پسر آزاد شده جد بزرگ ما! آیا از عدل است که تو زنان و کنیزان خود را در پرده بنشانی و پرد گیان رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسیر کرده و از شهری به شهر دیگر ببری؟! پرده آبروی آنها را بدری و صورت آنان را بگشایی که مردم چشم بدانها دوزند، و نزدیک و دور و فرومایه و شریف ، چهره آنها را بنگرند، از مردان آنان کسی به همراهشان نیست ، نه یاور و نه نگهدارنده و نه مددکاری .

چگونه می توان امید بست به دلسوزی و غمگساری کسی که مادرش جگر پاکان را جویده و گوشتش از خون شهیدان روییده؟! و این رفتار از آن کس که پیوسته چشم دشمنی به ما دوخته است بعید نباشد، و این گناه بزرگ را چیزی نشماری ، و خود را بر این کردار ناپسند و زشت بزهکار نپنداری ، و به اجداد کافر خویش مباهات و تمنای حضورشان را کنی تا کشتار بی رحمانه تو را ببینند و شاد شوند و از تو تشکر کنند! و با چوب بر لب و دندان ابی عبدالله سید جوانان بهشت می زنی! و چرا چنین نکنی و نگویی که این جراحت را ناسور کردی و ریشه اش را ریشه کن ساختی و سوختی و خون فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را که از آل عبدالمطلب و ستارگان روی زمین بودند - ریختی و اکنون گذشتگان خویش را می خوانی .

شکیبایی باید کرد که دیری نگذرد که تو هم به آنان ملحق شوی و آرزو کنی که ای کاش دستت خشک شده بود و زبانت لال و آن سخن را بر زبان نمی آوردی و آن کار زشت را انجام نمی دادی!!

بارها! حقّ ما را بستان و انتقام ما را از اینان بگیر و بر این ستمکاران که خون ما ریخته اند خشم و عذاب خود را فرو فرست!

به خدا سوگند ای یزید! که پوست خود را شکافتی و گوشت بدن خود را پاره پاره کردی ؛ و رسول خدا را ملاقات خواهی کرد با آن بار سنگینی که بر دوش داری ، خون دودمان آن حضرت را ریختی و پرده حرمت او را دریدی و فرزندان او را به اسیری بردی ، در جایی که خداوند پریشانی آنان را به جمعیت مبدل کرده و داد آنها را بستاند، (و مپندار آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده و نزد

خدا روزی می خوردند) همین بس که خداوند حاکم و محمد صلی الله علیه و آله خصم اوست و جبرئیل پشتیبان اوست و همان کس که راه را برای تو هموار ساخت و تو را بر مسلمین مسلط کرد بزودی خواهد یافت که پاداش ستمکاران چه بد پاداشی است ، و خواهد دانست که کدام یک از شما بدتر و سپاه کدام یک ناتوانتر است .

اگر مصائب روزگار با من چنین کرد که با تو سخن گویم ، اما من ارزش تو را ناچیز و سرزنش تو را بزرگ می دانم و تو را بسیار نکوهش می کنم ، چه کنم؟! دیده ها گریان و دلها سوزان است ، بسی جای شگفتی است که حزب خدا به دست حزب شیطان کشته شوند، و خون ما از پنجه های شما بچکد، پاره های گوشت بدن ما از دهان شما بیرون بیفتد و آن بدنهای پاک و مطهر را گرگهای وحشی بیابان دریابند و گذرگاه دام و دادن قرار گیرند!!

آنچه امروز غنیمت می دانی فردا برای تو غرامت است ، و آنچه را از پیش فرستاده ای ، خواهی یافت ، خدا بر بندگان ستم روا ندارد، به او شکوه می کنم و بر او اعتماد می جویم ، پس هر نیرنگی که داری بکن و هر تلاشی که می توانی بنما و هر کوششی که داری به کار گیر، به خدا سوگند یاد ما را از دلها و وحی ما را محو نتوانی کرد، و به جلال ما هرگز نخواهی رسید و لکه ننگ این ستم را از دامن خود نتوانی شست ، راءى و نظر تو بی اعتبار و ناپیدار و زمان دولت تو اندک و جمعیت تو به پریشانی خواهد کشید، در آن روز که هاتفی فریاد زند: (إِذَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

سپاس خدای را که اول ما را به سعادت و آمرزش و آخر ما را به شهادت و رحمت رقم زد و از خدا می خواهیم که آنان را اجر جزیل عنایت کند و بر پاداش آنان بیفزاید، خود او بر ما نیکو خلیفه ای است ، و او مهربان ترین مهربانان است و فقط بر او توکل می کنیم .

آنگاه یزید رو به شامیان کرد و گفت : نظر شما درباره این اسیران چیست ؟ ایشان را از دم شمشیر بگذرانیم ؟

یکی از ملازمان او گفت : ایشان را بکش .

نعمان بن بشیر (۲۲۳) گفت : ببین اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود با آنان چه می کرد، همان کن . (۲۲۴)

امام محمد باقر علیه السلام یزید را رسوا کرد

پس از آنکه اهل بیت علیه السلام را وارد شام کردند، یزید لعین حضرت امام سجّاد علیه السلام و تمام مخدّرات را که همراه حضرت بودند به مجلس خود طلبید و پس از ایذا و هتک احترامی که به ساحت قدس آن جناب مرتکب گردید به اهل مجلس خود گفت : من دستور دادم مردان اینها را تماما کشتند. و اکنون این زنان و کودکانی که ملاحظه می کنید، در ریسمان اسارت من گرفتار می باشند، شما می گوئید من با آنان چه کنم ؟ همه گفتند دستور بده تمامی آنها را گردن بزنند تا از نسل علی علیه السلام که دشمن دیرینه تو و پدرت معاویه بودند یک نفر باقی نماند.(۲۲۵)

به محض آنکه اهل مجلس یزید این فتوا را دادند، امام محمد باقر علیه السلام که سنین عمر او دو سال و چند ماه و به روایتی پنج سال بیش نبود و جزو اسرا ایشان را به شام آورده بودند (۲۲۶) برخاست مقابل تخت یزید قرار گرفت و پس از حمد الهی فرمود: یزید، اگر اجازه دهی من چند کلمه صحبت کنم .

یزید از جرئت آن حضرت تعجب کرد و گفت: بگو چه می خواهی بگویی؟ فرمود: اهل مجلس تو از همنشینان فرعون هم بدترند. زیرا فرعون زمانی که با اهل مجلس خود راجع به حضرت موسی و هارون مشورت کرد و گفت با آنان چه کنم؟ گفتند آنها را به حال خودشان واگذار و متعرض آنان مشو، لکن زمانی که تو با اهل مجلس خویش راجع به ما مشورت نمودی، آنها گفتند تمام ما را گردن بزن، و در این امر سرّی نهفته است.

یزید گفت: چه سرّی نهفته است؟ حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ندمای مجلس فرعون همه حلال زاده بودند و لکن همنشینان تو همه ولدالزنا می باشند. (ولا یقتل الا نبیاء و اولادهم الاّ اولاد الا دعیاء). یعنی نمی کشد پیغمبران و اولاد پیغمبران را مگر اولاد ولدالزنا. (۲۲۷)

یزید سر به زیر انداخت، پس دستور داد آنان را از مجلس بیرون برند. (۲۲۸)

فاطمه و سکینه دختران امام حسین علیه السلام که به سر پدر نگاه می کردند دیگر تاب تحمل نداشتند، فاطمه فریاد کشید: علیه السلام (یا یزید! بنات رسول الله سبایا؟! ای یزید! دختران پیامبر را اسیر می کنی؟) که دیگر بار صدای ناله و گریه حاضران بلند شد و زمزمه های اعتراض از اطراف مجلس به گوش می رسید.

زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت

اهل عالم را از کار خویش حیران کرد و رفت

از زمین کربلا تا کوفه و شام بلا

هرکجا بنهاد پا، فتح نمایان کرد و رفت

با لسان مرتضی از ماجرای نینوا

خطبه ای جانسوز اندر کوفه عنوان کرد و رفت

با کلام جانفزا اثبات دین حق نمود

عالمی را دوستدار اهل ایمان کرد و رفت

فاش می گویم که آن بانوی عظمای دلیر

از بیان خویش دشمن را هراسان کرد و رفت

بر فراز نی چو آن قرآن ناطق را بدید

با عمل آن بی قرین تفسیر قرآن کرد و رفت

در دیار شام برپا کرد از نو انقلاب

سنگر اهل ستم را سست بنیان کرد و رفت
 خطبه ای غراً بیان فرمود در کاخ یزید
 کاخ استبداد را از ریشه ویران کرد و رفت
 زین خطب اتمام حجّت کرد بر کافردلان
 غاصبین را مستحقّ نار و نیران کرد و رفت
 از کلام حق پسندش شد حقیقت آشکار
 اهل حقّ را شامل الطاف یزدان کرد و رفت
 شام غرق عیش و عشرت بود در وقت ورود
 وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت
 دخت شه را بعد مردن در خرابه جای داد
 گنج را در گوشه ویرانه پنهان کرد و رفت
 ز آتش دل بر مزار دختر سلطان دین
 در وداع آخرین شمعی فروزان کرد و رفت
 با غم دل چونکه می شد وارد بیت الحزن
 (سروی) دلخسته را محزون و نالان کرد و رفت
 دختر شیر خدا
 شام، روشن از جمال زینب کبراستی
 سر به زیرافکن که ناموس خدا اینجاستی
 کن تماشا آسمان تابناک شام را
 کافتاب برج عصمت از افق پیداستی
 آب کرده زهره شیران در این صحرا، مگر
 دختر شیر خدا خفته در این صحراستی
 در شجاعت چون حسین و در شکیبایی حسن

در بلاغت چون علی عالی اعلاستی

نغمه مرغ حق از گلزار شام آید به گوش

مرغ حق را نغمه شورانگیز و روح افزاستی

کرد روشن با جمالش آسمان شام را

کز فروغ چهره گویی زهره زهراستی (۲۲۹)

خطبه حضرت سجاد علیه السلام

حضرت علی بن الحسین علیه السلام از یزید درخواست نمود که در روز جمعه به او اجازه دهد در مسجد خطبه بخواند، یزید رخصت داد؛ چون روز جمعه فرا رسید یزید یکی از خطبای مزدور خود را به منبر فرستاد و دستور داد هرچه تواند به علی و حسین علیه السلام امانت نماید و در ستایش شیخین و یزید سخن براند، و آن خطیب چنین کرد.

امام سجاد علیه السلام از یزید خواست تا به وعده خود وفا نموده و به او رخصت دهد تا خطبه بخواند، یزید از وعده ای که به امام داده بود پشیمان شد و قبول نکرد. معاویه پسر یزید لعین به پدرش گفت: خطبه این مرد چه تاءثیری دارد؟ بگذار تا هرچه می خواهد بگوید.

یزید لعین گفت: شما قابلیت‌های این خاندان را نمی دانید، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث می برند، از آن می ترسم که خطبه او در شهر فتنه برانگیزد و وبال آن گریبانگیر ما گردد. (۲۳۰)

به همین جهت یزید لعین از قبول این پیشنهاد سر باز زد و مردم از یزید لعین مصرانه خواستند تا امام سجاد علیه السلام نیز به منبر رود.

یزید لعین گفت: اگر او به منبر رود، فرود نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کرده باشد!

به یزید لعین گفته شد: این نوجوان چه تواند کرد؟!

یزید لعین گفت: او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته اند.

بالا خره در اثر پافشاری شامیان، یزید موافقت کرد که امام به منبر رود.

آنگاه حضرت سجاد علیه السلام به منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی خطبه ای ایراد کرد که همه مردم گریستند و بی قرار شدند. فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبْعٍ: أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاحَةَ وَالْفَصَاحَةَ وَالشُّجَاعَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا وَمِنَّا الصِّدِّيقُ وَمِنَّا الطَّيَّارُ وَمِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَأَسَدُ رَسُولِهِ وَمِنَّا سَيِّدُ هَذِهِ الْأُمَّةِ .

مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي انْبَاءَ تَهْ بِحَسَنِي وَنَسَبِي .

أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنِي ، أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَالصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَزَرَ وَارْتَدَى ، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ اتَّعَلَّ

وَاخْتَفَى ، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ طَافَ وَ سَعَى ، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ حَجَّ وَلَبَّى ، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ حُمِلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى ، أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرِئِيلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى ، أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى ، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى ، أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُتَّضَى ، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خِرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ وَ طَعَنَ بِرُمُحَيْنِ وَ هَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَ قَاتَلَ بَدْرَ وَ حُنَيْنَ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةً عَيْنٍ، أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ النَّبِيِّينَ وَقَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَ يَعْصُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَ نَوْرِ الْمُجَاهِدِينَ وَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ تَاجِ الْبَكَائِينَ وَ أَصْبَرِ الصَّابِرِينَ وَ أَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرِئِيلَ ، الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ .

أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَ قَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَ هُ النَّاصِبِينَ، وَ أَفْخَرُ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ، وَ أَوَّلُ مَنْ أَجَابَ وَ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَوَّلُ السَّائِقِينَ، وَ قَاصِمُ الْمُعْتَدِينَ وَ مُبِيدُ الْمَشْرِكِينَ، وَ سَهْمٌ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ، وَ لِسَانُ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَ نَاصِرُ دِينِ اللَّهِ وَ وَلِيُّ أَمْرِ اللَّهِ وَ بُسْتَانُ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ غَيْبَةُ عِلْمِهِ سَمَحٌ، سَخِيٌّ، بَهِيٌّ، بَهْلُولٌ، ذَكِيٌّ، أَبْطَحِيٌّ، رَضِيٌّ، مِقْدَامٌ، هُمَامٌ، صَابِرٌ، صَوَامٌ، مُهَذَّبٌ، قَوَامٌ، قَاطِعُ الْأَصْلَابِ وَ مَفْرُقُ الْأَحْزَابِ، أَرْبَطُهُمْ عِنَانًا وَ اثْبَتَهُمْ جَنَانًا، وَ أَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَ أَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً، اسْدُ بَاسِلٌ، يَطْعُنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا الزْدَلَفَتِ الْإِسْنَةُ وَ قَرُبَتِ الْأَعِنَّةُ طَحْنُ الرَّحَى ، وَ يَذَرُوهُمْ فِيهَا ذَرَوُ الرِّيحِ الْهَشِيمِ،

لَيْثُ الْحِجَازِ وَ كَبِشُ الْعِرَاقِ، مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ خِفِيٌّ عَقَبِيٌّ بِذَرِيٍّ أُحْدِيٍّ شَجَرِيٍّ مُهَاجِرِيٍّ.

مِنْ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا، وَ مِنْ الْوَعْيِ لَيْثُهَا، وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ وَ أَبَوِ السَّبْطَيْنِ: الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، ذَاكَ جَدِّي عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ.

ثُمَّ قَالَ: أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ.

فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ: أَنَا أَنَا، حَتَّى ضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ، وَ خَشِيَ يَزِيدُ أَنْ يَكُونَ فِتْنَةً فَأَمَرَ الْمُؤَدَّنَ فَقَطَعَ الْكَلَامَ، فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدَّنُ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ : عَلِيٌّ! لَا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ، فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدَّنُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: شَهِدَ بِهَا شَعْرِي وَ بَشْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي ، فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدَّنُ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، انْتَفَتَ مِنْ فَوْقِ الْمِنْبَرِ إِلَى يَزِيدَ فَقَالَ: مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ يَا يَزِيدُ؟ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ وَ كَفَرْتَ وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدِّي فَلِمَ قَتَلْتَ عَتْرَتَهُ؟

ترجمه خطبه شریفه امام سجّاد علیه السلام

ای مردم! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بر دیگران فضیلت بخشیده است؛ به ما ارزانی داشت علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را؛ و ما را بر دیگران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام، صدیق (امیرالمؤمنین علی علیه السلام)، جعفر طیار، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله (حمزه)، و امام حسن و امام حسین دو فرزند بزرگوار رسول اکرم علیه السلام را از ما قرار داد. (۲۳۱)

(با این معرفی کوتاه) هرکس مرا شناخت که شناخت، و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می شناسانم.

ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کسی هستم که حجرالا سود را با ردای خود حمل و در جای خود نصب فرمود، من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم، من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبیه گویان هستم، من فرزند آنم که بر براق سوار شد، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجدالحرام به مسجد الاقصی سیر کرد. من فرزند آنم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیکترین جایگاه مقام باری تعالی رسید، من فرزند آنم که با ملائکه آسمان نمازگزارد، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد، من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند.

من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می رزمید، و دوبار هجرت و دوبار بیعت کرد، و در بدر و حنین با کافران جنگید، و به اندازه چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید، من فرزند صالح مؤمنان و وارث انبیا و از بین برنده مشرکان و امیر مسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگانم، من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از اهل بیت پیامبر هستم، من پسر آنم که جبرئیل او را تاءیید و میکائیل او را یاری کرد، من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد، من فرزند بهترین قریشم، من پسر اولین کسی هستم از مؤمنین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت، من پسر اول سبقت گیرنده ای در ایمان و شکننده کمر متجاوزان و از میان برنده مشرکانم، من فرزند آنم که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عباد خداوند و یاری کننده دین خدا و ولی امر او و بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود.

او جوانمرد، سخاوتمند، نیکو چهره، جامع خیرها، سید، بزرگوار، ابطحی، راضی به خواست خدا، پیشگام در مشکلات، شکیب، دائما روزه دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود.

او رشته اصلاّب دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید.

او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده ای محکم و استوار و عزمی راسخ بود و همانند شیر شجاع که وقتی نیزه ها در جنگ به هم در می آمیخت آنها را همانند آسیا خرد و نرم و بسان باد آنها را پراکنده می ساخت.

او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری (۲۳۲) است، که در همه این صحنه ها حضور داشت.

او سید عرب است و شیر میدان نبرد و وارث دو مشعر (۲۳۳) و پدر دو فرزند: حسن و حسین علیه السلام.

آری او، همان او (که این صفات و ویژگیهای ارزنده مختص اوست) جدّ علی بن ابی طالب علیه السلام است.

آنگاه گفت: من فرزند فاطمه زهرا بانوی بانوان جهانم.

و آنقدر به این حماسه مفاخره آمیز ادامه داد که شیون مردم به گریه بلند شد! یزید بیمناک شد و برای آنکه مبادا انقلابی صورت پذیرد به مؤذن دستور داد تا اذان گوید تا بلکه امام سجّاد علیه السلام را به این نیرنگ ساکت کند!!

مؤذن برخاست و اذان را آغاز کرد، همین که گفت: الله اکبر، امام سجّاد فرمود: چیزی بزرگتر از خداوند وجود ندارد.

و چون گفت: اشهد ان لا اله الا الله، امام علیه السلام فرمود: موی و پوست و گوشت و خونم به یکتائی خدا گواهی می دهد.

و هنگامی که گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، امام علیه السلام به جانب یزید روی کرد و فرمود: این محمد که نامش برده شد، آیا جدّ من است یا جدّ تو؟! اگر ادعا کنی که جدّ توست پس دروغ گفתי و کافر شدی، و اگر جدّ من است چرا خاندان او را کشتی و آنان را از دم شمشیر گذراندی؟!

سپس مؤذن بقیه اذان را گفت و یزید پیش آمد و نماز ظهر را گزارد. (۲۳۴)

در نقل دیگری آمده است که: چون مؤذن گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، امام سجّاد علیه السلام عمامه خویش از سر برگرفت و به مؤذن گفت: تو را بحقّ این محمد که لحظه ای درنگ کن، آنگاه روی به یزید کرد و گفت: ای یزید! این پیغمبر، جدّ من است و یا جدّ تو؟! اگر گویی جدّ من است، همه می دانند که دروغ، و اگر جدّ من است پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و اهل بیت او را به اسارت گرفتی؟! این جملات را گفت و دست برد و گریبان چاک زد و گریست و گفت: بخدا سوگند اگر در جهان کسی باشد که جدّش رسول خداست، آن منم، پس چرا این مرد، پدرم را کشت و ما را مانند رومیان اسیر کرد؟! آنگاه فرمود: ای یزید! این جنایت را مرتکب شدی و باز می گویی: محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست؟! و روی به قبله می ایستی؟! وای بر تو! در روز قیامت جدّ و پدر من در آن روز دشمن تو هستند.

پس یزید فریاد زد که مؤذن اقامه بگوید! در میان مردم هیاهویی برخاست؛ بعضی نماز گزارند و گروهی نماز نخوانده پراکنده شدند. (۲۳۵)

و در نقل دیگر آمده است که امام سجّاد علیه السلام فرمود:

أَنَا ابْنُ الْحُسَيْنِ الْقَتِيلِ بِكَرْبَلَا، أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، أَنَا ابْنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، أَنَا ابْنُ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أَنَا ابْنُ شَجَرَةِ طُوبَى أَنَا ابْنُ الْمُرْمَلِ بِالْذَّمِّ، أَنَا ابْنُ مَنْ بَكَى عَلَيْهِ الْجَنُّ فِي الظُّلُمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ نَاحَ عَلَيْهِ الطُّيُورُ فِي الْهَوَاءِ. (۲۳۶)

من فرزند حسین شهید کربلایم ، من فرزند علی مرتضی و فرزند محمد مصطفی و پسر فاطمه زهرایم ، و فرزند خدیجه کبرایم ، من فرزند سدره المنتهی و شجره طوبایم ، من فرزند آنم که در خون آغشته شد، و پسر آنم که پریان در ماتم او گریستند، و من فرزند آنم که پرندگان در ماتم او شیون کردند.

پس از (۲۳۷) خطبه غرّای عقيله بنی هاشم حضرت زینب کبری و خطبه حضرت سیدالساجدین امام زین العابدین علیه السلام ، مردم ماهیت یزید کافر ستمکار را شناختند و شروع کردند به لعن و طعن یزید. یزید خود را بیچاره دید و فهمید که منفور جامعه است ، با کمال بی شرمی و ندامت تمام این جنایات را به گردن امرای لشکر انداخت تا خود را تبرئه کند ولی این ننگ تا قیامت پاک شدنی نبود.

یزید، جنایت را به گردن امرای لشکر انداخت !

فضاحت فاجعه کربلا به حدّی رسید که یزید (لعین) امرای لشکر نینوا را احضار نمود. شبت بن ربیع ، مصائب بن وهبیه ، شمر بن ذی الجوشن ، سنان بن انس ، خولی بن یزید، قیس بن ربیع و چند تن دیگر نزد وی حاضر شدند. وی نخست متوجّه شبت بن ربیع شد و گفت : تو کشتی حسین علیه السلام را؟ وی چنین پاسخ داد لعنت خدا بر آن کسی که حسین علیه السلام را کشت ، من او را نکشتم .

یزید گفت : پس قاتل حسین علیه السلام کیست؟! گفت : مصائب . یزید او را مورد خطاب قرار داده همان سؤ ال را تکرار کرد، و همان جواب را شنید. به همان ترتیب همه امرا را مورد پرخاش و سؤ ال قرار داد، و همه شدیداً انکار نمودند، تا نوبت به خولی رسید. وی در جواب متحیر مانده بود و همه سرهنگان با حالت وحشت و نگرانی چشم به صورت او دوخته بودند و در فکر جواب قاطع بودند. یک مرتبه همه گفتند قاتل حسین قیس بن ربیع بود.

یزید با سخنان درشت خود به وی حمله کرد و گفت : تو کشتی حسین را؟! قیس در جواب گفت : من قاتل اصلی را خوب می شناسم ولی بدون امان از طرف امیر نخواهم گفت . یزید به وی امان داد. سپس چنین گفت : ای امیر، قاتل حسین آن کسی است که پرچم جنگ را برافراشت و سپاه را فوج فوج به جنگ او روانه ساخت . یزید گفت : آن کس کدام است ؟

قیس در جواب وی گفت : ای امیر، تو کشتی حسین را! یزید از جای برخاست و به سرای خویش رفت و سر حسین را به طشت طلا گذاشت و در پارچه ای پیچید و در حجره مخصوص خود نگاه داشت . پس از آن همی به صورت خود لطمه می زد و می گفت : (مالی و قتل الحسین)؛ من چه کاری داشتم به کشتن حسین . (۲۳۸)

ملا حسین کاشفی در روضه الشهداء چنین آورده که امام زین العابدین علیه السلام از یزید خواست قاتل پدر او را به وی تحویل دهد تا قصاص نماید. قاتلان سیدالشهدا همگی این عمل را به گردن دیگری می انداختند تا نوبت به شمر رسید، و او هم یزید را متهم نمود. (۲۳۹)

قصه زنی از مردم شام

از بحرالمصائب نقل می کنند که در خرابه شام هیجده صغیر و صغیره در میان اسیران بود که به آلام و اسقام مبتلا، و هر بامداد و شامگاه از جناب زینب سلام الله علیه آب و نان طلب می کردند و از گرسنگی و تشنگی شکایت می نمودند. یک روز یکی از اطفال طلب آب نمود. زنی از اهل شام فوراً جام آبی حاضر نمود و به علیا مخدره زینب سلام الله علیه عرض کرد که ای اسیر، ترا به خدا قسم می دهم که رخصت فرمایی من این طفل را به دست خویش آب دهم، لان رعایه الایتام یوجب قضاء الحوائج و حصول المرام، شاید خدای تعالی حاجت مرا برآورد. علیا مخدره فرمود: حاجت تو چیست و مطلوب تو کیست؟

عرض کرد من از خدمتکاران فاطمه زهرا سلام الله علیه بودم، انقلاب روزگار به این دیارم افکند. مدتی دراز است که از اهل بیت اطهار خبری ندارم و بسیار مشتاقم که یک مرتبه دیگر خدمت خاتون خود علیا مخدره زینب برسم و مولای خود امام حسین را زیارت کنم. شاید خداوند متعال به دعای این طفل حاجت مرا برآورد و بار دیگر دیده مرا به جمال ایشان روشن بفرماید و بقیه عمر را به خدمت ایشان سپری کنم. زینب سلام الله علیه چون این سخن را شنید ناله از دل و آه سرد از سینه برکشید و گفت ای امه الله حاجت تو برآورده شد. ها انا زینب بنت امیرالمؤمنین و هذا راءس الحسین علی باب دار یزید: من زینب دختر امیرالمؤمنینم، و این نیز سر حسین است که بر درب خانه یزید آویخته است. آن زن با شنیدن این مطلب همانند شخص صاعقه زده مدتی خیره خیره به علیا مخدره زینب نظر کرد و سپس ناگهان نعره ای زد و بیهوش بر روی زمین بیفتاد. چون به هوش آمد چنان نعره و احسیناه، واسیداه، و اماماه، و اغریباه، و واقبتیل اولاد علی از جگر برکشید که آسمان و زمین را منقلب کرد. (۲۴۰)

قصه زنی که نذر کرده بود

نیز در بحرالمصائب می خوانیم: یک روز زنی طبقی از طعام آورد و در نزد علیا مخدره گذارد. آن علیامخدره فرمود این چه طعامی است، مگر نمی دانی صدقه بر ما حرام است؟ عرض کرد ای زن اسیر، به خدا قسم صدقه نیست، بلکه نذری است که بر من لازم است و برای هر غریب و اسیر می برم. حضرت زینب فرمود این عهد و نذر چیست؟ عرض کرد من در ایام کودکی در مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و در آنجا به مرضی دچار شدم که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند. چون پدر و مادر از دوستان اهل بیت بودند برای استشفای مرا به دارالشفا امیرالمؤمنین علیه السلام بردند و از بتول عذرا فاطمه زهرا طلب شفا نمودند.

در آن حال حضرت حسین علیه السلام نمودار شد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای فرزند، دست بر سر این دختر بگذار و از خداوند شفای این دختر را بخواه! پس دست بر سر من گذاشت و من در همان حال شفا یافتم و از برکت مولایم حسین تاکنون مرضی در خود نیافتم. پس از آن، گردش لیل و نهار مرا به این دیار افکند و از ملاقات موالیان خود محروم ساخت. لذا بر خود لازم کردم و نذر نمودم که هرگاه اسیر و غریبی را ببینم چندانکه مرا ممکن می شود برای سلامتی آقاایم حسین به آنها احسان کنم، باشد که یک مرتبه دیگر به زیارت ایشان نایل بشوم و جمال ایشان را زیارت کنم.

آن زن چون این سخن را بدین جا رسانید علیا مخدره زینب صیحه از دل برکشید و فرمود یا امه الله همین قدر بدان که نذرت تمام و کارت به انجام رسید و از حالت انتظار بیرون آمدی. همانا من زینب دختر امیرالمؤمنینم و این اسیران، اهل بیت رسول خداوند مبین

هستند و این هم سر حسین است که بر در خانه یزید منصوب است. آن زن صالحه از شنیدن این کلام جانسوز، فریاد ناله برآورد و مدتی از خود بیخود شد. چون به هوش آمد خود را بر روی دست و پای ایشان انداخت و همی بوسید و خروشید و ناله وای سیداه، وای اماماه، و واغریباه به گنبد دوار رسانید و چنان شور و آشوب برآورد که گفتی واقعه کربلا نمودار شده است. سپس در بقیه عمر خود از ناله و گریه بر حضرت سیدالشهدا ساکت نگردید تا به جوار حق پیوست. (۲۴۱)

زن یزید به خرابه شام می آید

در اینجا سخن به اختلاف نقل شده است؛ بعضی می گویند هند، دختر عبدالله کریم، زوجه یزید بوده است، صدای زینب را که در مجلس شنید بی پرده خود را در میان مجلس افکند و یزید عبا بر سر او انداخت. او یزید را چنان مورد ملامت و شنت قرار داد که یزید به او گفت برو برای حسین گریه کن! بعضی دیگر نیز می گویند وی به خرابه آمد با یک تفصیلی که در کتب معتبره یافت نمی شود. ولی حقیر شاهی پیدا کردم که ممکن است آن زن غیر دختر عبدالله کریم باشد والله العالم، و آن شاهد، این است که:

در ناسخ التواریخ، جلد مربوط به خلفا، در بیان غزوات زمان خلافت عمر، در وقعه فتح قلعه ابی القدس گوید: دیده بانان برای ابوعبیده جراح، که سپهسالار لشکر اسلام بود، خبر آوردند که در مقابل قلعه ابی القدس بازار مهمی از نصاری تشکیل داده شده که غنایم بسیاری در اوست، چون دختر سلطان ابی القدس عروسی دارد. اگر لشگری بر سر آنها بتازد غنیمت بسیار به دست مسلمین خواهد افتاد. ابوعبیده، عبدالله بن جعفر طیار را که خط عارضش تازه دمیده بود با پانصد سوار فرستاد. بعد نیز خالد بن ولید را به مدد آنها فرستاد تا بالا خره قلعه را فتح کردند و آن دختر را به اسیری گرفتند. عبدالله بن جعفر گفت من از این غنیمت فقط این دختر را طالبم. ابوعبیده گفت من حرفی ندارم ولی باید رخصت از عمر بیاید. رخصت از عمر آمد که عبدالله بن جعفر حق او بیش از اینهاست.

به عنوان غنیمت دختر را به عبدالله دادند. این دختر در خانه عبدالله بن جعفر بود تا معاویه آوازه حسن او را شنید و از عبدالله وی را برای یزید درخواست کرد، و پول زیادی در مقابلش قرار داد. آن بحالوجود کنیز مزبور را برای معاویه فرستاد و در مقابل آن، یک درهم نیز از معاویه قبول نکرد (پایان گزیده کلام ناسخ).

اکنون ممکن است بگوییم آن زن که در خرابه آمده شاید همین دختر باشد طبعاً این دختر سالها در خانه عبدالله بن جعفر زیردست علیامخدره زینب کاملاً تربیت شده، روزگار او را به شام خراب انداخته و از جایی خبر ندارد. یک وقت بر سر زبانها افتاد که یک جماعت از اسیران خارجی به شام آمده اند. این زن درخواست کرد از یزید به دیدن آنها برود.

یزید گفت شب برو. چون شب فرا رسید فرمان کرد تا کرسی در خانه نصب کردند. برکسی قرار گرفت و حال رقت بار آن اسیران او را کاملاً متاثر گردانید، سؤال کرد بزرگ شما کیست؟ علیا مخدره را نشان دادند. گفت ای زن اسیر، شما از اهل کدام دیارید؟ فرمود از اهل مدینه. آن زن گفت عرب همه شهرها را مدینه گوید؛ شما از کدام مدینه هستید؟ فرمود از مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله. آن زن از کرسی فرود آمد و به روی خاک نشست. علیا مخدره سبب سؤال کرد، گفت به پاس احترام مدینه رسول خدا، ای زن اسیر، ترا به خدا قسم می دهم آیا هیچ در محله بنی هاشم آمد و شد داشته ای؟ علیامخدره فرمود من در محله بنی هاشم بزرگ شده ام. آن زن گفت ای زن اسیر، قلب مرا مضطرب کردی. ترا به خدا قسم می دهم، آیا هیچ در خانه آقایم امیرالمؤمنین عبور نموده و هیچ بی بی من

علیامخدره زینب را زیارت کرده ای ؟ حضرت زینب سلام الله علیه دیگر نتوانست خودداری بنماید، صدای شیون او بلند شد، فرمود حق داری زینب را نمی شناسی ، من زینبم !

بگفت ای زن ، زدی آتش به جانم

کلامت سوخت مغز استخوانم

اگر تو زینبی ، پس کو حسینیت

اگر تو زینبی کو نور عینیت

بگفتا تشنه او را سر بریدند

به دشت کربلا در خون کشیدند

جوانانش به مثل شاخ ریحان

مقطع گشته چون اوراق قرآن

چه گویم من ز عباس دلاور

که دست او جدا کردند ز پیکر

هم عبدالله و عون و جعفرش را

به خاک و خون کشیدند اکبرش را

دریغ از قاسم نو کد خدایش

که از خون گشته رنگین دست و پایش

ز فرعون و ز نمرود و ز شداد

ندارد این چنین ظلمی کسی یاد

که تیر کین زند بر شیر خواره

کند حلقوم او را پاره پاره

زدند آتش به خرگاه حسینی

به غارت رفت اموال حسینی

مرا آخر ز سر معجر کشیدند

تن بیمار را در غل کشیدند

حکایت گر ز شام و کوفه دارم

رسد گفتار تا روز شمارم

زینب بزرگ سلام الله علیه فرمود ای زن ، از حسین پرسش می کنی؟! این سر که در خانه یزید منصوب است از آن حسین است . آن زن از استماع این کلمات دنیا در نظرش تیره و تار گردید و آتش در دلش افتاد. مانند شخص دیوانه ، نعره زنان ، بی حجاب ، با گیسوان پریشان ، سر و پای برهنه به بارگاه یزید دوید. فریاد زد از پسر معاویه ، راءس ابن بنت رسول الله منصوب علی باب داری : سر پسر دختر پیغمبر را در خانه من نصب کرده ای با اینکه او ودیعه رسول خداست ، واحسیناه واغریباه وامظلوماه واقتیل اولاد الا دعیاء، والله یعزّ علی رسول الله و علی امیر المؤمنین . یزید یکباره دست و پای خود را گم کرد، دید فرزندان و غلامان و حتی عیالات او بر او شوریدند. از آن پس چنان دنیا بر او تنگ شد و زندگی بر او ناگوار افتاد که می رفت در خانه تاریک و لطمه به صورت می زد و می گفت : (مالی و لحسین بن علی). لذا چاره ای جز این ندید که خط سیر خود را نسبت به اهل بیت عوض کند، لذا به عیال خود گفت برو آنان را از خرابه به منزلی نیکو ببر. آن زن به سرعت ، با چشم گریان شیون کنان آمد زیر بغل علیا مخدره زینب را گرفت و گفت ای سیده من ، کاش از هر دو چشم کور می شدم و ترا به این حال نمی دیدم . اهل بیت را برداشت و به خانه برد و فریاد کشید ای زنان مروانیه ، ای بنات سفیانیه ، مبادا دیگر خنده کنید! مبادا دیگر شادی بکنید! به خدا قسم اینها خارجی نیستند، این جماعت اسیران ذریه رسول خدا و فرزندان فاطمه زهرا و علی مرتضی و آل پس و طه می باشند.(۲۴۲)

خواب حضرت سکینه در دمشق (۲۴۳)

شیخ ابن نما گوید: سکینه سلام الله علیه در دمشق خواب دید که گویی پنج شتر از نور به طرف او آمدند، و بر هر شتری ، پیرمردی نشسته است و فرشتگان گرد آنها را گرفته اند و خادمی با آنها راه می رود. پس شتران بگذشتند و آن خادم به طرف من آمد و نزدیک من رسید و گفت : ای سکینه ، جدّ تو بر تو سلام می فرستد. گفتم : سلام بر او باد، ای فرستاده رسول خدا، تو کیستی ؟ گفت : خادمی از بهشتم . گفتم : این پیرمردان شترسوار کیستند؟ گفت : اولی آدم صفوه الله است ، دومی ابراهیم خلیل الله ، سومی موسی کلیم الله و چهارمی عیسی روح الله . گفتم : آن که دست بر محاسن دارد و افتان و خیزان است کیست ؟ گفت جدّ تو رسول الله است . گفتم : به کجا خواهند رفت ؟ گفت : سوی پدرت حسین . پس رو به طرف او کرده و دویدم تا آنچه ستمکاران پس از وی با ما کردند با او بگویم . در این میان پنج کجاوه از نور را دیدم که می آیند و در هر کجاوه زنی است . گفتم : این زنان ، کیستند؟ گفت : اولی حوّا امّالبشر است ، دومی آسیه بنت مزاحم ، سومی مریم بنت عمران ، چهارمی خدیجه بنت خویلد، و پنجمی نیز که دست بر سر نهاده و افتان و خیزان است جدّه تو فاطمه بنت محمد و مادر پدرت می باشد. گفتم : به خدا قسم ، به او می گویم که با ما چه کردند. پس به او پیوستم و گریان پیش او

ایستادم و گفتم : ای مادر، به خدا حق ما را انکار کردند. ای مادر، به خدا جمعیت ما را پریشان ساختند. ای مادر، به خدا حریم ما را مباح شمردند. ای مادر، به خدا پدر ما حسین علیه السلام را کشتند. گفت : دیگر مگوی ای سکنه که جگر مرا آتش زدی و بند دلم را پاره کردی . این پیراهن حسین است که با من است و از من جدا نشود تا به لقای پروردگار رسم .

پس از خواب بیدار شدم و خواستم این خواب را پوشیده دارم ، ولی با کسان خودمان گفتم و میان مردم شایع شد.(۲۴۴)

خواب هند زن یزید

از هند، زوجه یزید، روایت شده است که گوید: در بستر خفته بودم ، در آسمان را دیدم گشوده شد، و فرشتگان دسته دسته نزد سر مطهر امام حسین علیه السلام می آمدند (۲۴۵) و می گفتند السلام علیک یا ابا عبدالله ، السلام علیک یا بن رسول الله . در آن میان پاره ابری دیدم که از آسمان فرود آمد، مردان بسیار بر آن ابر بودند و مردی درخشنده روی مانند ماه در میان آنها بود، پیش آمد و خم شد و دندانهای ابی عبدالله را بوسید و همی گفت ای فرزند، ترا کشتند؛ می شود ترا نشناخته باشند؟! از آب نوشیدن ترا منع کردند. ای فرزند، من جدّ تو پیغمبرم ، و این پدرت علی مرتضی ، و این برادرت حسن ، و این عمّ تو جعفر، و این عقیل ، و این دو حمزه و عباسند و همچنین یک یک خاندان را شمرد. هند گفت : ترسان و هراسان از خواب برجستم ، روشنایی دیدم که از سر حسین می تافت . در طلب یزید شدم و او را در خانه تاریکی یافتم ، روی به دیوار کرده و می گفت : (مالی وَلِ الْحُسَیْنِ) : مرا با حسین علیه السلام چکار؟! و سخت اندوهگین بود. خواب را به او گفتم ، سر به زیر انداخت . نیز هند می گوید: چون بامداد شد حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله را بخواست و پرسید دوست دارید اینجا بمانید یا به مدینه بازگردید؟ و جائزه ای گرانها به شما دهم . گفتند اول باید بر حسین علیه السلام عزاداری کنیم . گفت هر چه می خواهید انجام دهید، پس حجره ها و خانه ها را در دمشق خالی کرد و هر زن قرشیّه و هاشمیّه جامه سیاه پوشید، و بر حسین شیون و زاری کردند هفت روز علی ما نُقِل .

ابن نما گفت : زنان در مدّت اقامت در دمشق به سوز و ناله زبان گرفته بودند و با آه و زاری شیون می کردند، و مصیبت آن گرفتاران بزرگ شده بود و جراح زخم آن داغداران از علاج فرو ماند. آنان را در خانه ای جای داده بودند که آنها را از سرما و گرما حفظ نمی کرد، یعنی پس از پرده نشینی و سایه پروری رخسارشان پوست انداخت .(۲۴۶)

بخش هفتم : امام سجّاد در یک نگاه

علی بن الحسین ، علیه السلام ملقب به زین العابدین و سجّاد، فرزند ارشد امام حسین می باشد که از شاه زنان (۲۴۷) دختر یزد گرد شاهنشاه ایران متولد شده است . ایشان تنها پسر امام حسین علیه السلام است که پس از آن حضرت باقی ماند، زیرا ۳ برادر دیگرش (علی اکبر، علی اصغر، و عبدالله رضیع) در واقعه کربلا به شهادت رسیدند. آن حضرت نیز همراه پدر به کربلا آمد، ولی چون روی مصلحت الهی سخت بیمار بود و توانایی حمل اسلحه و جنگ را نداشت ، از جهاد و شهادت بازماند. در نتیجه در خیل اسیران به شام اعزام گردید و پس از گذراندن دوران اسیری ، به امر یزید برای استمالت افکار عمومی همراه کاروان اسرای اهل بیت به مدینه روانه گردید. بعدها آن حضرت را یک بار دیگر، و این بار به امر عبدالملک خلیفه سفاک اموی ، با بند و زنجیر از مدینه به شام جلب کردند که چندی بعد مجدداً به مدینه بازگشت .

امام چهارم پس از مراجعت به مدینه ، در اثر فشار و اختناق سیاسی شدید حاکم ، انزوا اختیار کرده و مشغول عبادت پروردگار گردید و با کسی جز خواص شیعه مانند(ابوحمزه ثمالی) و (ابو خالد کابلی) و امثال ایشان تماس نمی گرفت . البته خواص ، معارفی را که از آن حضرت اخذ می کردند، در میان شیعه نشر می دادند و از این راه تشیع توسعه فراوانی یافت که اثر آن در زمان امامت امام پنجم به ظهور پیوست . (۲۴۸)

ماه ولادت امام سجّاد علیه السلام

در تاریخ میلاد حضرت امام سجّاد اختلاف بسیار است و شاید اصح اقوال نیمه جمادی الاولی سنه ۳۶ هجری قمری و یا پنجم شعبان سنه ۳۸ هجری بوده است . آن حضرت در مدینه طیبه دیده به جهان گشود (۲۴۹) که اسم مادر مکرمه اش را قبلاً ذکر کردیم

شیخ مفید و شیخ طوسی و سید بن طاووس می فرمایند ولادت با سعادت حضرت علی بن الحسین در نیمه جمادی الاولی بود. و در دروس و فصول المهمه است که پنجم ماه شعبان بوده در مناقب و اعلام الوری است که نیمه جمادی الاخره بود و اصح قول اول است . (۲۵۰)

رساله الحقوق و صحیفه سجّادیه

از امام زین العابدین کتاب پر محتوای رساله الحقوق به جای مانده است ، که ضرورت دارد جداگانه و با دید علمی و حقوقی مورد دقت و بررسی قرارگیرد، و از محتویات عمیق و پربار آن در جهت ساختن مدینه فاضله ، و جامعه ایده آل و مطلوب الهی -انسانی بهره گیری شود. اثر بسیار ارزشمند دیگری که از آن حضرت به یادگار مانده ، صحیفه سجّادیه نام دارد که یکی از نابترین و مهمترین گنجینه های معارف اسلامی در قالب دعا و نیایش است .

این کتاب در بین علما و بزرگان به (انجیل اهل بیت) و (زبور آل محمد) ملقب گردیده است ، چه ، همان طور که انجیل عیسی و زبور داود - علی نبینا و آله و علیهم السلام - حاوی علوم و حکم الهی و آسمانی می باشند صحیفه سجّادیه هم حقایق والایی از معارف اسلامی را در بردارد، که جهانیان را به سعادت و نیک بختی می رساند.

در بسیاری از اجازات علمای امامیه (چنانکه محدث نوری در کتاب مستدرک الوسائل بیان کرده) صحیفه سجّادیه را (أخت القرآن) (خواهر قرآن) و نهج البلاغه را (اخ القرآن) (برادر قرآن) وصف کرده اند. زیرا این دو کتاب شریف نیز، در نهایت امر، همچون قرآن از منبع علم الهی تراوش کرده و بر زبان مقدس آن دو بزرگوار جاری شده است: قرآن عظیم، به وحی و املائی ذات مقدس الهی؛ و نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه، به الهام خداوندی و تعلیم نبوی.

القاب حضرت

مشهورترین کنیه آن حضرت، ابوالحسن و ابومحمد بوده و القاب مشهور آن حضرت نیز زین العابدین، سیدالساجدین و العابدین، زکی، امین، سجّاد، و ذوالثنات می باشد.

نقش نگین آن جناب به روایت حضرت امام صادق: (الحمد لله العلی) و به روایت امام محمد باقر (العزّه لله) و (شقی قاتل الحسین بن علی) بود.

نیز امام باقر روایت کرده است که در موضع سجده پدرم، پینه ها و برآمدگیهای آشکاری وجود داشت بود که در هر سال دو مرتبه آنها را می بریدند، و در هر مرتبه ثفته و برآمدگی پنج موضع سجده را می بریدند. به این سبب آن حضرت را ذوالثنات می خواندند. (۲۵۱)

آدم بنی الحسین علیه السلام

جمع شدن نجابت عرب و عجم هر دو در او، به اعتبار پدر و مادر؛ به قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله انّ الله من عباده خیرترین فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس، لهذا ملقب باین الخیرین شد.

انتشار اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت است، لهذا او را آدم بنی الحسین گویند، و او اول کسی است که گوشه نشینی و عزلت را اختیار کرد و اول کسی است که به مهر و تسبیح خاک امام حسین علیه السلام سجده و عبادت کرد و از همه خلائق بیشتر گریست.

وارد شده که رئیس البکّائین چهارند:

آدم، یعقوب، یوسف، امام زین العابدین علیه السلام (۲۵۲)

کجاست زین العابدین علیه السلام

رسول گرامی اسلام فرمود: در روز قیامت منادی ندا می کند که کجاست زین العابدین. پس گویا می بینم که فرزندم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب در آن هنگام با وقار و آرامش تمام، صفوف اهل محشر را می شکافد و می آید.

در کشف الغمه می نویسد: سبب ملقب شدن آن حضرت به (زین العابدین) آن است که شبی آن جناب در محراب عبادت به تهجد ایستاده بود، پس شیطان به صورت مار عظیمی ظاهر شد تا آن حضرت را از عبادت حق، به خود مشغول سازد، ولی حضرت به او التفاتی نکرد. سپس آمد و انگشت ابهام پای آن حضرت را در دهان گرفت و گزید، به نحوی که آن حضرت را متاءلم ساخت، اما باز ایشان

توجهی به شیطان نکرد. زمانی که حضرت از نماز فارغ شد خود دانست که مار مزاحم، شیطان است، لذا به او فرمود که: دور شو ای ملعون! و باز مشغول عبادت شد! در اینجا بود که صدای هاتفی شنیده شد که سه مرتبه خطاب به حضرت ندا در داد: اَنتَ زَینُ الْعَابِدِینَ . تویی زینت عبادت کنندگان .

در نتیجه این لقب در میان مردم ظاهر و مشهور گشت .

سجده برای شکر نعمت

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: پدرم علی بن الحسین هرگز نعمتی از خدا را یاد نکرد مگر آنکه برای شکر آن نعمت، خدای را سجده کرد، چنانکه آیه ای از کتاب خدا را که در آن آیات سجده باشد قرائت نمی نمود مگر آنکه سجده می کرد. نیز هرگاه حق تعالی شری را از حضرت دفع می کرد که از آن در بیم بود، یا مکر مکر کننده ای را از او دور می گردانید سجده می کرد، و هرگاه از نماز واجب فارغ می شد سجده می کرد، و هرگاه توفیق می یافت که میان دو کس اصلاح کند، برای شکر این خدمت سجده می کرد. در جمیع مواضع، سجود آن حضرت به چشم می خورد؛ و به این سبب آن حضرت را سَجَّاد می گفتند. (۲۵۳)

محتاج به رحمت حق

حدیقه الشیعه نوشته مرحوم آیه الله مقدس اردبیلی، از طاووس یمانی نقل می کند که می گوید: نیمه شبی داخل حجر اسماعیل شدم، دیدم که حضرت امام زین العابدین در حال سجده است و کلامی را مدام تکرار می کند. چون گوش کردم، این دعا بود:

الهی عُبَیدُکَ بِفَنائِکَ، مَسکِینُکَ بِفَنائِکَ، فَقِیرُکَ بِفَنائِکَ .

بعد از آن هر زمان که بلا و المی و مرضی مرا پیش آمد، چون نماز گزارده سر به سجده نهادم و این کلمات را گفتم، مرا خلاصی و فرجی روی داد.

فناء در لغت به معنی فضای در خانه است . یعنی خدایا، بنده تو و مسکین تو و محتاج تو، بر درگاه تو، منتظر نزول رحمت تو است و از تو چشم غفو و احسان دارد. هرکس این کلمات را از روی اخلاص بگوید البته اثر می کند و هر حاجت که دارد برآورده می شود. (۲۵۴)

پانصد درخت خرما

شیخ صدوق از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پدرم حضرت علی بن الحسین در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می گذارد، چنانکه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب نیز چنین بود. آن حضرت پانصد درخت خرما در تملک داشت، و نزد هر درختی دو رکعت نماز می گذارد.

هنگامی که به نماز می ایستاد رنگ مبارکش تغییر می کرد و حالتش نزد خداوند جلیل مانند بندگان ذلیل بود. اعضای شریفش از خوف خداوند می لرزید، و نمازش نماز مودع بود، یعنی مانند آنکه می داند این نماز آخر او است و بعد از آن دیگر امکان انجام نماز برای او رخ نخواهد داد. (۲۵۵)

تو در راه خدا آزادی !

روزی امام سجاد علیه السلام یکی از غلامان خود را دوبار صدا زد، ولی او جوابی نداد. چون در مرتبه سوم جواب داد، حضرت فرمود: آیا صدای مرا نشنیدی ؟ عرض کرد: بلی ، شنیدم . فرمود پس چه شد که جواب مرا ندادی ؟! عرض کرد چون از تو ایمن بودم ! فرمود: الحمد لله الذی جعل مملوکی یاءمننی . حمد خدای را که مملوک مرا از من ایمن گردانید. (۲۵۶)

نیز روایت شده است که ، زمانی ، جماعتی مهمان حضرت سجاد بودند. یکی از خدام کبابی را از تنور بیرون آورده با سیخ به حضور مبارک آورد، در راه به علت عجله و شتاب غلام ، سیخ کباب از دست او بر سر کودکی از آن حضرت که در زیر نردبان بود افتاد و کودک را هلاک کرد.

آن غلام سخت مضطرب و متحیر شد، اما حضرت به وی فرمود: اءنت حر، تو در راه خدا آزادی . تو این کار را به عمد نکردی . پس امر فرمود که آن کودک را تجهیز کرده دفن نمایند. (۲۵۷)

صاحب مناقب از مدائنی نقل کرده است که : چون سید سجاد علیه السلام نژاد و تبار خویش را بیان کرد، یزید به یکی از اعوان خود گفت : وی را به بوستان برده و خونس را بریز و همانجا او را به خاک بسپار. مأمور حضرت را به بوستان برده و به کندن قبر پرداخت در خلال حفر قبر حضرت سجاد نیز به نماز ایستاد. زمانی که خواست آن حضرت را به قتل رساند، دستی از هوا پیدا شد و بر رخسار او سیلی زد که به روی درافتاد و نعره کشید و بی هوش شد.

خالد فرزند یزید که این کرامات را بدید، رنگ از رخسارش پریده به سوی پدر شتافت و ماجرا را برای وی نقل کرد. یزید امر کرد شخص مزبور را در همان گودال دفن کنند و امام را نیز رها سازند. (۲۵۸)

وصیت امام سجاد علیه السلام به فرزندش امام محمد باقر علیه السلام

امام محمد باقر علیه السلام می گوید: در وقتی که پدرم عازم سفر بود، از وی درخواست کردم مرا وصیتی فرماید. به من فرمود با پنج تن دوستی و مجالست مکن :

۱. با فاسق و نابکار و فرومایه منشین که ترا به یک لقمه نانی می فروشد.

۲. با مردم بخیل معاشرت مکن که در روز سخت و محنت یاری تو نمی کند.

۳. از دروغگو پرهیز کن که او به منزله سراب است و ترا می فریبد دور را نزدیک و نزدیک را دور جلوه می دهد.

۴. از مردم احمق و نادان کناره گیری کن که چون می خواهند به تو سودی رسانند زیان می رسانند.

۵. از کسی که قطع رحم کرده نیز گریزان باش که خداوند در چند جای قرآن او را لعن کرده است .

حضرت امام زین العابدین فرمود:

مسکین ابن آدم له فی کلّ یوم ثلاث مصائب لا یعتبر بواحدة منهن ...

یعنی ، بیچاره فرزند آدم ، که برای او در هر روزی سه مصیبت است و از هیچ یک از آنها عبرت نمی گیرد، که اگر عبرت بگیرد امر دنیا بر وی سهل و آسان خواهد شد.

اما مصیبت اول : کم شدن هر روز است از عمر او؛ همانا اگر در مال او نقصانی پدید آید مغموم می شود، با آنکه جای درهم رفته درهمی دیگر می آید، ولی عمر را چیزی بر نمی گرداند.

مصیبت دوم : استیفای روزی او است ، پس هرگاه حلال باشد حساب از او کشیده و اگر حرام باشد او را عقاب کنند.

مصیبت سوم : از این بزرگتر است . پرسیدند چیست ؟ فرمود: هیچ روز را شب نمی کند مگر اینکه یک منزل به آخرت نزدیک تر می شود، ولكن نمی داند که به بهشت وارد می شود یا به برزخ. (۲۵۹)

فرزندان امام چهارم

شیخ مفید و صاحب فصول المهمه فرموده اند که اولاد حضرت علی بن الحسین علیه السلام از ذکور و اناث پانزده نفرند: امام محمد باقر علیه السلام مکتبی به ابوجعفر که مادرش ام عبدالله ، دختر امام حسن مجتبی بوده ؛ و حسن و حسین ؛ و زید و عمر از ام ولد دیگر؛ و حسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان از ام ولد دیگر؛ و علی این کوچکترین اولاد حضرت علی بن الحسین بوده ، و نیز خدیجه که مادر آن دو ام ولد بوده ، و محمد اصغر که مادرش ام ولد بود، و فاطمه و علیه و ام کلثوم مادرشان ام ولد بوده .

مرحوم محدث قمی (ره) می فرماید: که علیّه همان مخدره است که علماء رجال او را در کتب رجال ذکر کرده اند و گفته اند کتابی جمع فرموده که زراره از او نقل می کند. (۲۶۰)

شهادت

در بیان روز شهادت آن حضرت مابین علما اختلاف بسیار است ، مشهور است که رحلت آن حضرت در یکی از سه روز بوده است : دوازدهم محرم ، یا هیجدهم ، یا بیست و پنجم از سال ۹۴ یا ۹۵ هجری ، که آن را زکرت مردن فقها و علما (سنه الفقهاء) می گفتند.

روایت شده است که حضرت در شب رحلتش آب وضو طلبید، زمانی که آب برایش آوردند، فرمود: در این آب میتة ای است ، چون ظرف را نزدیک چراغ بردند، موش مرده ای در آن یافتند. لذا آن را ریخته و آب دیگر برایش آوردند. سپس خبر رحلت خود را داد.

نیز در آن شب مدهوش شد، و چون به هوش آمد، سوره (واقعه) و (انا فتحنا) را خواند و فرمود:

(الحمد لله الذی صدقنا وعده واءورثنا الارض ننبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجرُ العالمین)

یعنی ، سپاس خداوند را که به وعده خود با ما وفا کرد و زمین را میراث ما قرار داد و در بهشت ، هر جا که بخواهیم ، اقامت می نماییم ، چه نیک است پاداش اهل عمل ؛ سپس در همان دم از دنیا رفت. (۲۶۱)

آن حضرت ، در وقت رحلت ، فرزند عزیز خویش حضرت امام محمدباقر علیه السلام را به سینه چسبانید و این وصیت را که پدر در وقت شهادت به او کرده بود بیان فرمود که : زنهار، بر کسی که یآوری به غیر از خداوند ندارد، ستم مکنید!

پس به روایت راوندی این کلمات را تکرار کرد تا از جهان درگذشت :

اللّٰهُمَّ ارحمْنی فَاِنَّکَ کریم ، اللّٰهُمَّ ارحمْنی فَاِنَّکَ رحیم . (۲۶۲)

خدایا به من رحم کن که تو بزرگوار هستی ، خدایا به من رحم کن که تو مهربان هستی .

بعد از رحلت آن حضرت ، تمامی مردم بجز (سعید بن المسیب) بر جنازه آن حضرت حاضر شدند و آن حضرت را به بقیع برده و در نزد عم بزرگوار و مظلومش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام دفن کردند.

روایت شده که چون جسم مبارک حضرت را برای غسل برهنه ساخته و روی مغتسل نهادند، بر پشت مبارک ایشان ، از آن انبانهای طعام و سایر چیزهایی که برای فقرا و ارامل و ایتمام به دوش کشیده بود اثرها دیدند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود.

آن جناب را ناقه ای بود که ۲۲ بار با آن به حج رفته ولی یک تازیانه بر وی نرده بود. بعد از دفن حضرت ، ناقه مزبور از حظیره خود بیرون آمد و نزدیک قبر آن جناب شتافت بی آنکه آن قبر را دیده باشد، و سینه خود را بر آن قبر گذاشت و فریاد و ناله سرداد و اشک از دیدگان خود فرو ریخت . خبر به حضرت امام محمدباقر دادند، تشریف آورد و به ناقه فرمود: ساکت شو و برگرد، خدا برکت دهد. ناقه به جای خود برگشت و بعد از اندک زمانی باز به نزد قبر آمد و شروع به ناله و اضطراب کرد و تا سه روز چنین بود تا هلاک شد.(۲۶۳)

از اخبار معتبره که بر وجه عموم وارد شده ظاهر می شود که آن حضرت را به زهر شهید کردند. ابن بابویه و جمعی را اعتقاد آن است که ولید بن عبدالملک آن حضرت را زهر داده و بعضی هشام بن عبدالملک گفته اند.(۲۶۴)

در مدت عمر شریف آن حضرت نیز اختلاف است و اکثرا ۵۷ سال گفته اند. شیخ کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت علی بن الحسین در وقت شهادت ۷۵ سال داشت ، و شهادت آن حضرت در سال ۹۵ واقع شده و بعد از امام حسین صلوات الله علیه ۳۵ سال زندگانی کرد.(۲۶۵)

اشعار ذیل ، که منسوب به امام سجاد علیه السلام می باشد، بیانگر وضع بسیار سخت و جگر سوز مصائب شام است :

أَقَادُ ذَلِيلًا فِي دِمَشْقٍ كَأَنَّني

مِنَ الزَّجِّ عَبْدٌ غَابَ عَنْهُ نَصِير

وَجَدَی رَسُولَ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ

و شَيْخِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَزِير

یعنی در شهر شام با خواری کشیده می شوم ، چندانکه گویی من برده ای از زنگبار هستم که مولایش از او غایب شده است .

و حال آنکه ، جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلق جهان ، و بزرگ فامیل من امیرمؤمنان علی وزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است . (۲۶۶)

سروده شاعر اهل بیت : حبیب چایچیان (حسان)

بقیع

می لرزد از غیرت زمین ، از قبرزین العابدین

چون گشته لرزان رکن دین ، از قبر زین العابدین

بی سقف و دیوار و در است ، مخروبه ای حزن آور است

شب مرغ شب نالد حزین ، از قبر زین العابدین

ماه و نجوم آسمان ، بی خواب و حیرانند از آن

گویا عزا دارد زمین ، از قبر زین العابدین

بی فرش و بی کاشانه است ، گنجینه ای ویرانه است

خیزد غبار غم ببین ، از قبر زین العابدین

همچون گلی بی باغبان ، یا بوستانی در خزان

خون است قلب ناظرین ، از قبر زین العابدین

شد روح پیغمبر حزین ، زهرا بود زارو غمین

محزون امیرالمؤمنین ، از قبر زین العابدین

آخر چه شد اسلام ما، آن فرّ و جاه و نام ما

پیداست حال مسلمین ، از قبر زین العابدین

ریزم به رخسار اشک و خون ، آخر نریزم اشک چون ؟!

دارم (حسان) داغی چنین ، از قبر زین العابدین

بخش هشتم : دست انتقام حق !

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات

با آل علی هر که در افتاد بر افتاد

امیر قطب الدین تیمور گورکانی ، که در کشورگشایی مانند اسکندر بود، ممالک وسیع و گوناگون را تسخیر کرد و بر کفار جزیه نهاد. وی در سال ۸۰۳ به شام رفت و در حدود حلب امرای شام با او مقاتله کرده ، مغلوب و مقهور شدند و سرداران به دست او افتاده مقید شدند و شهر حلب مفتوح شد. سپس از آنجا لشکر به دمشق کشید و امرای شام را مقتول ساخت و پادشاه مصر سلطان فرخ به مصر گریخت . امیر تیمور به دمشق آمد و اکثر ولایت شام را غارت کرد و آنقدر غنیمت به دست لشکر وی افتاد که از ضبط آن عاجز آمدند و در همین سال فتح شام ، بغداد را نیز به سبب مخالفت قتل عام نمود.

اینک شما ای خواننده محترم ، این جریان را با دقت کامل بخوانید:

بعد از تسخیر شام ستم شامیان را گوشزد امیر تیمور کردند. آتش غیرت در کانون سینه اش زبانه کشید. بزرگان شام مطیع شده بودند. به او گوشزد شد که سلطان شام دختری در پس پرده دارد. امیر تیمور اسباب جشن آراست و شهر شام را آذین بست و آن دختر را خواستگاری نمود. چون اسباب و وسایل آراسته شد، از هر طرف صلابی عیش دردادند و آن دختر را با مشاطگان به حمام بردند و امیر پیشکار خود را طلبید و به وی فرمان داد: ناقة عریان بر درحمام فرستد و دختر را عریان در شهر بگرداند.

چون مردم شام از این قصه مطلع شدند، بزرگ و کوچک گریان دریده و به عرض امیر تیمور رساندند که این چه ظلم است روا می دارید؟

امیر تیمور به حسرت نگاهی به ایشان نمود و فرمود: این چه غوغا و فغان و شیون است؟! منظور من ظلم به کسی نیست ، گمان کردم قانون شما چنین است که دختر بزرگان را سر برهنه در بازار می گردانید؟! شامیان گفتند: کدام بی دین چنین عملی را به ناموس یک مسلمان روا می دارد؟!

امیر تیمور گریان درید و اشک از دیده فرو بارید و گفت : ای نامسلمنان بی حیا و یزید پرستان پر جفا! اولاد کدام پادشاه نجیبتر از اولاد رسول خداست ؟ و کدام بزرگ عزیزتر از دختر فاطمه زهراست ، که ایشان را بر شترهای برهنه سوار کرده و در بازارها گردانید و نخلهایی را که جبرئیل آب داده بود از پا درآوردید، و خیمه های آنان را سوزانید.

سپس گفت : ای طایفه بی حمیت ! با آنکه شما دیدید فرزندان احمد مختار را بناحق شهید کردند، زمانی که دختران پیغمبر خدا را به این دیار آوردند، بازارها را آذین بستید و به تماشای عترت پیغمبر آمدید. افسوس ! افسوس ! که آن روز در جهان نبودم تا آن بی ناموسان را قطع نسل کنم .

ای شامیان ، به خدا فراموش نمی کنم اهل بیت رسول خدا را هنگامی که چون عقدِ گهر ایشان را به یک ریسمان بسته مانند اسیران روم و فرنگ پیش یزید حرام زاده بردید. ای شامیان ، آن روز در مجلس یزید فرنگی به تعصّب آمد، لعنت خدا بر آبا و اجداد شما باد که حمیت نکردید. شامیان از سخنان وی سر به زیر افکنده جوابی ندادند.

سپس گفت : ای گروه مرتد نامقبول و ای دشمنان خدا و رسول ! برهنگی و اسیری یک دختر شامی بر شما گران آمد، آن وقت اینکه شما دختران فاطمه را در شام بگردانید بر پیغمبر گران نمی باشد؟! پس به سر برهنگان و دلاوران اشاره کرد که آن مردم را قتل عام کنند و شام را ویران کرد و به نیران فرستاد، و شهر شام کنونی در عهد سلاطین متاءخرین آباد شد.(۲۶۷)

مدح و مصیبت حضرت رقیه سلام الله علیها

بود و در شهر شام از حسین دختری

آسیه فطرتی ، فاطمه منظری

تالی مریمی ، ثانی هاجری

عفت کردگار، عصمت اکبری

لب چو لعل بدخش ، رخ عقیق یمن

او سه ساله ولی عقل چلساله داشت

با چهل ساله عقل روی چون لاله داشت

هاله برده ز رخ ، رخ چو گل ژاله داشت

لاله روی او همچو مه هاله داشت

ژاله آری نکوست ، بر گل نسترن

شد رقیه ز باب نام دلجوی او

نار طورکلیم ، آتش روی او

همچو خیر النساء، خصلت و خوی او

کس ندیده است و چون چشم جادوی او

نرگسی در ختا، آهوئی در ختن
 گرچه اندر نظر طفل بود و صغیر
 گرچه می آمدی از لبش بوی شیر
 لیک چون وی ندید چشم گردون پیر
 دختری با کمال، اختری بی نظیر

شوخ و شیرین کلام، خوب و نیکو سخن
 از نجوم زمین تا نجوم سما
 دید در هجر او تربیت ماسوی
 قره العین شاه، نور چشم هدا
 هم ز امرش روان، هم ز حکمش بیا

عزم گردون پیر نظم دهر کهن
 بر عموها مدام زینت دوش بود
 عمه ها را تمام زیب آغوش بود
 خواهران را لبش چشمه نوش بود
 خردیش را خرد حلقه در گوش بود
 از ظهور ذکا، وز وفور فتن
 بس که نشو و نما با پدر کرده بود
 روی دامان او، از و پرورده بود
 بابش اندر سفر همراه آورده بود
 پیش گفتار او، بنده پرورده بود

از ازل شیخ و شاب تا ابد مرد و زن

دیده در کودکی ، سرد و گرم جهان

خورده بر ماه رخ سیلی ناکسان

کتف و کرده هدف ، بر سنان سنان

در خرابه چه جغد ساخته آشیان

یا چه یعقوب و در کنج بیت الحزن

از یتیمی فلک کار او ساخته

رنگ و رخساره را از عطش باخته

از فراق پدر گشته چون فاخته

بانگ کوکوی او، شورش انداخته

در زمین و زمان از بلا و محن

داغ تبخاله را پای وی پایدار

طوق و درگردنش از رسن استوار

وز طیانچه بُدش ارغوانی عذار

گریه طوفان نوح ، ناله صوت هزار

نه قرارش بجان ، نی توانش به تن

در خرابه سکون ساخته در کرب

شور این آبی ؟ کار او روز و شب

شامگاهان به رنج ، روزها در تعب

ای عجب ای سپهر از تو ثمّ العجب

تا کجا دون نواز شرمی از خویشتن

قدری انصاف و کن آخر از هرزه گرد

عترت مصطفی وینقدر داغ و درد

شد زنا نشان اسیر یا که شد کشته مرد

آخر این بیگناه طفل بیکس چه کرد

تا که شد مبتلا اینقدر در فتن

در خرابه شبی خفته و خواب دید

آفتابی به خواب رفت و مهتاب دید

آنچه از بهر وی بود و نایاب دید

یعنی اندر به خواب طلعت باب دید

جای در شاخ سرو کرده برگ سمن

شاهزاده به شه مدّتی راز داشت

با پدر او بهرراه دمساز داشت

ناگهانش ز خواب بخت بد باز داشت

آن زمان با غمش چرخ و دمساز داشت

گشت و بیدار و ماند شکوه اش در دهن

در سراغ پدر کرد و آن مستمند

باز و چون عندلیب آه و افغان بلند

عرش را همه فرس در تزلزل فکند

ساخت چون نی بلند ناله از بندو بند

جامه جان ز نو چاک و زد در بدن

زد در آن شب به شام برق آتش علم

سوخت بر حال خویش جان اهل حرم

باز اهل حرم ریخت از غم به هم

گشته هریک ز هم چاره جو بهر غم

اُمّ کلثوم را زینب ممتحن

ناله وی رسید چون به گوش یزید

کرد بهرش روان راءس شاه شهید

آن یتیم غریب چون سر شاه دید

زد به سر دست غم وز دل آهی کشید

همچو صامت (۲۶۸) پرید مرغ روحش ز تن

بخش نهم : دُرّ یتیم اهل بیت در شام

فصل اول : شجره خانوادگی حضرت رقیه علیها السلام

از مقامات معروف و مشهور در دمشق ، مرقد حضرت رقیه دختر خردسال حضرت ابی عبدالله الحسین است ، که در ششم صفر سال ۶۱ هجری ، در خرابه شام ، از شدت سوز و گداز در فراق پدر، جان به جان آفرین سپرد.

فرزندان امام حسین علیه السلام

با ملاحظه کتب و اقوال گوناگون ، مجموع فرزندانی که به آن امام مظلوم نسبت داده شده هشت دختر است ، که فاطمه کبری و فاطمه صغری و زبیده و زینب و سکینه و آن دختر که در خرابه وفات کرد (که بعضی نامش را زبیده و بعضی رقیه گفته اند) و ام کلثوم و صفیه باشند.

و سیزده پسر: اول علی اکبر، دوم علی اوسط، سوم علی اصغر، چهارم محمد، پنجم جعفر، ششم قاسم ، هفتم عبدالله ، هشتم محسن ، نهم ابراهیم ، دهم حمزه ، یازدهم عمر، دوازدهم زید، و سیزدهم عمران بن الحسین علیه السلام .

زیاده بر این نیز نسبت داده اند که قولی بسیار ضعیف است .

مرحوم آیه الله حاج میرزا حبیب الله کاشانی (ره) پس از ذکر مطالب فوق می گوید: اعتقاد مؤلف آن است که بر تقدیر صحت ماءخذ، این تعدّد در اسم بوده نه در مسمی ، زیرا که آن حضرت به قلت اولاد معروف بوده است ، پس تواند بود که دو اسم یا زیادتر از اسمی مذکور، برای یک تن باشد و نیز محتمل است که بعضی از اینها نبیره های آن بزرگوار باشند. چنانکه محتمل است که بعضی از آنها منسوبان او از بنی هاشم باشند. چه ، آن مظلوم ، پدر یتیمان و متکفل امر ایشان بود (۲۶۹) آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه علیه السلام بوده و از صبا یای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب است به این مخدّره و معروف است به مزار ست رقیه . (۲۷۰)

تحقیقی کوتاه درباره حضرت رقیه علیه السلام

کلمه رقیه ، در اصل از ارتقاء به معنی (صعود به طرف بالا و ترقّی) است .

این نام قبل از اسلام نیز وجود داشته ، مثلاً نام یکی از دختران هاشم (جدّ دوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) رقیه بوده است ، که عمه پدر رسول خدا رقیه می شود. (۲۷۱)

نخستین کسی که در اسلام ، این نام را داشت ، یکی از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت خدیجه است .

پس از آن ، یکی از دختران امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز رقیه نام داشت ، که به همسری حضرت مسلم بن عقیل درآمد.

در میان دختران امامان دیگر نیز چند نفر این نام را داشتند، از جمله یکی از دختران امام حسن مجتبی (۲۷۲) و دو نفر از دختران امام موسی کاظم که به رقیه و رقیه صغری خوانده می شدند.

اکثر محدثان دو دختر به نامهای سکینه و فاطمه برای امام حسین ذکر کرده اند؛ اما علامه ابن شهر آشوب، و محمد بن جریر طبری شیعی، سه دختر به نامهای سکینه، فاطمه و زینب را برای آن حضرت برشمرده اند.

در میان محدثان قدیم، تنها علی بن عیسی اربلی - صاحب کتاب کشف الغمّه (که این کتاب را در سال ۶۸۷ هـ.ق تألیف کرده است) - به نقل از کمال الدین گفته است که امام حسین شش پسر و چهار دختر داشت؛ ولی او نیز هنگام شمارش دخترها، سه نفر به نامهای زینب، سکینه و فاطمه را نام می برد و از چهارمی ذکری به میان نمی آورد.

احتمال دارد که چهارمین دختر، همین رقیه بوده باشد.

علامه حائری در کتاب معالی السبطین می نویسد: بعضی مانند محمد بن طلحه شافعی و دیگران از علمای اهل تسنن و شیعه می نویسند: (امام حسین دارای ده فرزند، شش پسر و چهار دختر بوده است).

سپس می نویسد: دختران او عبارتند از: سکینه، فاطمه صغری، فاطمه کبری، و رقیه علیهن السلام.

آنگاه در ادامه می افزاید: رقیه علیه السلام پنج سال یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد. مادرش (شاه زنان) دختر یزدجرد بود (یعنی حضرت رقیه خواهر تنی امام سجّاد بود). (۲۷۳)

پاسخ به یک سؤال

می پرسند: آیا نبودن نام حضرت رقیه در میان فرزندان امام حسین علیه السلام در کتابها و متون قدیم - مانند: ارشاد مفید، اعلام الوری، کشف الغمّه و دلائل الامامه طبری - بر نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام دلالت ندارد؟

پاسخ: با توجه به مطالب زیر، پاسخ این سؤال روشن می شود:

۱. در آن عصر، به دلیل اندک بودن امکانات نگارش از یک سو، تعدّد فرزندان امامان از سوی دیگر، و سانسور و اختناق حکومت بنی اُمیه که سیره نویسان را در کنترل خود داشتند از سوی سوم، و بالاخره عدم اهتمام به ضبط و ثبت همه امور و جزئیات تاریخ زندگی امامان موجب شده که بسیاری از ماجراهای زندگی آنان در پشت پرده خفا باقی بماند؛ بنابراین ذکر نکردن آنها دلیل بر نبود آنها نخواهد شد.

۲. گاهی بر اثر همنام بودن، وجود نام رقیه در یک خاندان موجب اشتباه در تاریخ شده و همین مطلب، امر را بر تاریخ نویسان اندک آن عصر، با امکانات محدودی که داشتند، مشکل می نموده است.

۳. گاهی بعضی از دختران دو نام داشتند؛ مثلاً طبق قرائنی که خاطرنشان می شود به احتمال قوی همین حضرت رقیه را فاطمه صغیره می خواندند، و شاید همین موضوع، باعث غفلت از نام اصلی او شده باشد.

۴. چنانکه قبلا ذکر شد و بعد از این نیز بیان می شود، بعضی از علمای بزرگ از قدما، از حضرت رقیه به عنوان دختر امام حسین یاد کرده اند و شهادت جانشوز او را در خرابه شام شرح داده اند. پس باید نتیجه گرفت که باید کتابها و دلایلی در دسترس آنها بوده باشد که بر اساس آن، از حضرت رقیه سخن به میان آورده اند؛ کتابهایی که در دسترس دیگران نبوده است، و در دسترس ما نیز نیست.

بنابراین ذکر نشدن نام حضرت رقیه در کتب حدیث قدیم هرگز دلیل نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام نخواهد بود، چنانکه عدم ثبت بسیاری از جزئیات ماجرای عاشورا و حوادث کربلا و پس از کربلا در مورد اسیران، در کتابهای مربوطه، دلیل آن نمی شود که بیش از آنچه درباره کربلا و حوادث اسارت آن نوشته شده وجود نداشته است. (۲۷۴)

پدر حضرت رقیه

پدر بزرگوار حضرت رقیه علیه السلام، امام عظیم، حسین بن علی معروفتر از آن است که نیاز به توصیف و معرفی داشته باشد.

مادر حضرت رقیه علیه السلام

مادر حضرت رقیه علیه السلام، مطابق بعضی از نقلها، (ام اسحاق) نام داشت که قبلا همسر امام حسن علیه السلام بود، و آن حضرت در وصیت خود به برادرش امام حسین علیه السلام سفارش کرد که با ام اسحاق ازدواج و فضایل بسیاری را برای آن بانو بر شمرد. (۲۷۵)

و به نقلی، مادر رقیه علیه السلام (ام جعفر قضاغیه) بوده است ولی دلیل مستندی در این باره، در دسترس نیست. (۲۷۶)

شیخ مفید در کتاب ارشاد ام اسحاق بنت طلحه را مادر فاطمه بنت الحسین علیه السلام معرفی می کند. (۲۷۷)

سن حضرت رقیه علیه السلام

سن مبارک حضرت رقیه علیه السلام هنگام شهادت، طبق پاره ای از روایتها سه سال، و مطابق پاره ای دیگر چهار سال بود. برخی نیز پنج سال و هفت سال نقل کرده اند.

در کتاب وقایع الشهور و الایام نوشته علامه بیرجندی آمده است که، دختر کوچک امام حسین علیه السلام در روز پنجم ماه صفر سال ۶۱ وفات کرد، چنانکه همین مطلب در کتاب ریاض القدس نیز نقل شده است.

فصل دوم : رقیه علیه السلام در عاشورا

در بعضی روایات آمده است : حضرت سکینه علیه السلام در روز عاشورا به خواهر سه ساله ای (که به احتمال قوی همان رقیه علیه السلام باشد) گفت : (بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود کشته بشود).

امام حسین علیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنگاه رقیه علیه السلام صدا زد: (بابا! مانعت نمی شوم . صبر کن تا ترا ببینم) امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده اش را بوسید. در این هنگام آن نازدانه ندا در داد که :

العطش العطش ، فان الظما قد احرقتی بابا بسیار تشنه ام ، شدت تشنگی جگرم را آتش زده است . امام حسین علیه السلام به او فرمود (کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم) آنگاه امام حسین علیه السلام برخاست تا به سوی میدان برود، باز هم رقیه دامن پدر را گرفت و با گریه گفت : یا ابه این تمضی عنا؟

بابا جان کجا می روی ؟ چرا از ما بریده ای ؟ امام علیه السلام یک بار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پر خون از او جدا شد. (۲۷۸)

آخرین دیدار امام حسین علیه السلام با حضرت رقیه علیه السلام

وداع امام حسین علیه السلام در روز عاشورا با اهل بیت علیه السلام صحنه ای بسیار جانسوز بود، ولی آخرین صحنه دلخراش و جگر سوز، وداع ایشان با دختری سه ساله بود که ذیلاً می خوانید:

هلال بن نافع ، که از سربازان دشمن بود، می گوید: من پیشاپیش صف ایستاده بودم . دیدم امام حسین علیه السلام ، پس از وداع با اهل بیت خود، به سوی میدان می آید در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان ، دوان دوان به دنبال امام حسین علیه السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید. آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد:

یا ابه ! انظر الی فانی عطشان .

بابا جان ، به من بنگر، من تشنه ام

شنیدن این سخن کوتاه ولی جگر سوز از زبان کودکی تشنه کام ، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین علیه السلام نمک پاشیده باشند. سخن او آنچنان امام حسین علیه السلام را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد. با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود:

الله یسقیک فانه وکیل . دخترم ، می دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می کند، زیرا او وکیل و پناهگاه من است .

هلال می گوید: پرسیدم (این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین علیه السلام داشت ؟)

به من پاسخ دادند: او رقیه علیه السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است . (۲۷۹)

به یاد لب تشنه پدر آب نخورد!

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه ها ریختند، در درون خیمه ها مجموعاً ۲۳ کودک از اهل بیت علیه السلام را یافتند.

به عمر سعد گزارش دادند که این ۲۳ کودک، بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ هستند.

عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقیه علیه السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد.

یکی از سپاهیان دشمن پرسید: کجا می روی؟ حضرت رقیه علیه السلام فرمود: (بابایم تشنه بود. می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم)

او گفت: آب را خودت بخور. پدرت را با لب تشنه شهید کردند!

حضرت رقیه علیه السلام در حالیکه گریه می کرد، فرمود: (پس من هم آب نمی آشامم) (۲۸۰)

کودکی دامان پاکش شعله آتش گرفت

گفت با مردی بکن خاموش دامان مرا

دامنش خاموش چون شد، گفت با مرد عرب

کن تو سیراب از کرم این کام عطشان مرا

آب داد او را ولی گفتا نخواهم خورد آب

تشنه لب کشتند این مردم عزیزان مرا

نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمده است که، صالح بن عبدالله می گوید: موقعی که خیمه ها را آتش زدند و اهل بیت علیه السلام رو به فرار نهادند، دختری کوچک به نظرم آمد که گوشه جامه اش آتش گرفته، سراسیمه می گریست و به اطراف می دوید و اشک می ریخت. مرا به حالت او رحم آمد. به نزد او تاختم تا آتش جامه اش را فرو نشانم. همین که صدای سم اسب مرا شنید اضطرابش بیشتر شد. گفتم: ای دختر، قصد آزارت ندارم. بناچار با ترس ایستاد. از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش نمودم و او را دلداری دادم. یکمرتبه فرمود: ای مرد، لبهایم از شدت عطش کبود شده، یک جرعه آب به من بده. از شنیدن این کلام رقتی تمام به من دست داده ظرفی پر از آب به او دادم. آب را گرفت و آهی کشید و آهسته رو به راه نهاد. پرسیدم: عزم کجا داری؟ فرمود: خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه تر است. گفتم مترس، زمان منع آب گذشت، شما بنوشید گفت: ای مرد سوالی دارم، بابایم حسین علیه السلام

تشنه بود، آیا آبش دادند یا نه ! گفتم : ای دختر نه والله ، تا دم آخر می فرمود: (اسقونی شربه من الما) می فرمود: یک شربت آب به من بدهید، ولی کسی او را آبش نداد بلکه جوابش را هم ندادند.

وقتی که آن دختر این سخن را از من شنید، آب را نیاشامید، بعضی از بزرگان می گویند اسم او حضرت رقیه خاتون علیه السلام بوده است . (۲۸۱)

کناره سجاده ، چشم به راه پدر بود

از کتاب سرور المومنین نقل شده است : حضرت رقیه علیه السلام هر بار هنگام نماز، سجاده پدر را پهن می کرد، و آن حضرت بر روی آن نماز می خواند. ظهر عاشورا نیز، طبق عادت ، سجاده پدر را پهن کرد و به انتظار نشست . ولی پس از مدتی ، ناگهان دید شمر وارد خیمه شد.

رقیه علیه السلام به او گفت : آیا پدرم را ندیدی ؟ شمر بعد از آنکه آن کودک را در کنار سجاده ، چشم به راه پدر دید، به غلام خود گفت : این دختر را زن . غلام به این دستور عمل نکرد. شمر خود پیش آمد و چنان سیلی به صورت آن نازدانه زد که عرش خداوند به لرزه در آمد. (۲۸۲)

سیلی وزن به صورتم

ای خصم بدمنش ، وزن تازیانه ام

من از کنار کشته بابا نمی روم

من با علی اکبر و عباس آمده ام

از این دیار، بیکس و تنها نمی روم

تنها فتاده چنین در بیان و بی کفن

من سوی شام همره سرها نمی روم

سیلی وزن به صورتم ای شمر بی حیا

من بی علی اکبر و لیلا نمی روم (۲۸۳)

قطره ای بودم که در بحر شهادت جا گرفتم

این شهامت را من از جانبازی بابا گرفتم

آن قدر از دوری بابا فغان و ناله کردم

تا در آغوشم سر ببریده بابا گرفتم

من یتیمم صورتم از ضرب سیلی خویش ، آری

لا جرم این ارث را از جده ام زهرا علیه السلام گرفتم

می کشم بار شفاعت را به دوش خویش ، آری

این شجاعت را ز بابا ظهر عاشورا گرفتم . (۲۸۴)

کنار پیکر خونین پدر، در شب شام غریبان

در کتاب مبکی العیون آمده است : در شب شام غریبان ، حضرت زینب علیه السلام در زیر خیمه نیم سوخته ، اندکی خوابید. در عالم

خواب مادرش حضرت فاطمه زهرا علیه السلام را دید. عرض کرد: مادر جان ، آیا از حال ما خبر داری ؟

حضرت فاطمه زهرا علیه السلام فرمود: تاب شنیدن ندارم . حضرت زینب علیه السلام عرض کرد: پس شکوه ام را به چه کسی بگویم ؟

حضرت فاطمه زهرا علیه السلام فرمود: (من خود هنگامی که سر از بدن فرزندم حسین علیه السلام جدا می کردند، حاضر بودم . اکنون

برخیز و رقیه علیه السلام را پیدا کن)

حضرت زینب علیه السلام برخاست . هر چه صدا زد، حضرت رقیه علیه السلام را نیافت . با خواهرش ام کلثوم علیه السلام در حالیکه

گریه می کردند و ناله سر می دادند، از خیمه بیرون آمدند و به جستجو پرداختند، تا اینکه نزدیک قتلگاه صدای او را شنیدند. آمدند کنار

بدنهای پاره پاره ، دیدند رقیه علیه السلام خود را روی پیکر مطهر پدر افکنده ، در حالیکه دستهایش را به سینه پدر چسبانیده است درد

دل می کند.

حضرت زینب علیه السلام او را نوازش داد. در این وقت سکینه علیه السلام نیز آمد و با هم به خیمه بازگشتند. در مسیر راه ، سکینه علیه

السلام از رقیه علیه السلام پرسید: چگونه پیکر پدر را جستی ؟ او پاسخ داد: آن قدر پدر پدر کردم که ناگاه صدای پدرم را شنیدم که

فرمود: بیا اینجا، من در اینجا هستم .

فصل سوم : رحلت

محدث خبیر، مرحوم حاج شیخ عباس قمی (قدس سره) از کامل بهائی (ج ۲ ص ۱۷۹) نقل می کند که : زنان خاندان نبوت در حالت اسیری حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید، تا ایشان را به خانه یزید آوردند. دخترکی بود چهار ساله ، شبی از خواب بیدار شد و گفت : پدر من حسین علیه السلام کجاست ؟ این ساعت او را به خواب دیدم . سخت پریشان بود. زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست . یزید خفته بود، از خواب بیدار شد و از ماجرا سوال کرد. خبر بردند که ماجرا چنین است . آن لعین در حال گفت : بروند سر پدر را بیاورند و در کنار او نهند. پس آن سر مقدس را بیاوردند و در کنار آن دختر چهار ساله نهادند. پرسید این چیست ؟ گفتند: سر پدر توست . آن دختر بترسید و فریاد بر آورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد.

سپس محدث قمی (ره) می فرماید: بعضی این خبر را به وجه ابط نقل کرده اند و مضمونش را یکی از اعظم رحمه الله به نظم در آورده و من در این مقام به همان اشعار اکتفا می کنم . (۲۸۶)

قال رحمه الله :

یکی نو غنچه ای از باغ زهرا

بجست از خواب نوشین بلبل آسا

به افغان از مزه خواب می ریخت

نه خونابه ، که خون ناب می ریخت

بگفت : ای عمه بابایم کجا رفت ؟

بد این دم دربرم ، دیگر چرا رفت ؟

مرا بگرفته بود این دم در آغوش

همی مالید دستم بر سر و گوش

بناگه گشت غایب از بر من

ببین سوز دل و چشم تر من

حجازی بانوان دل شکسته

به گرداگرد آن کودک نشسته

خرابه جایشان با آن ستمها

بهانه ی طفلشان سربار غمها
 ز آه و ناله و از بانگ و افغان
 یزید از خواب بر پا شد، هراسان
 بگفتا کاین فغان و ناله از کیست
 خروش و گریه و فریاد از چیست ؟
 بگفتش از ندیمان کای ستمگر
 بود این ناله از آل پیمبر
 یکی کودک ز شاه سر بریده
 در این ساعت پدر خواب دیده
 کنون خواهد پدر از عمه خویش
 و زین خواهش جگرها را کند ریش
 چو این بشنید آن مردود یزدان
 بگفتا چاره کار است آسان
 سر بابش برید این دم به سویش
 چو بیند سر بر آید آرزویش
 همان طشت و همان سر، قوم گمراه
 بیاورند نزد لشگر آه
 یکی سر پوش بد بر روی آن سر
 نقاب آسا به روی مهر انور
 به پیش روی کودک ، سر نهادند
 ز نو بر دل ، غم دیگر نهادند
 به ناموس خدا آن کودک زار
 بگفت : ای عمه دل ریش افگار

چه باشد زیر این مندیل ، مستور

که جز بابا ندارم هیچ منظور

بگفتش دختر سلطان والا

که آن کس را که خواهی ، هست اینجا

چو این بشنید خود برداشت سر پوش

چون جان بگرفت آن سر را در آغوش

بگفت : ای سرور و سالار اسلام

ز قتلت مر مرا روز است چون شام

پدر، بعد از تو محنتها کشیدم

بیابانها و صحراها دویدم

همی گفتند مان در کوفه و شام

که اینان خارجند از دین اسلام

مرا بعد از تو ای شاه یگانه

پرستاری نبد جز تازیانه

ز کعب نیزه و از ضرب سیلی

تتم چون آسمان گشته است نیلی

بدان سر، جمله آن جور و ستمها

بیابان گردی و درد و المها

بیان کرد و بگفت : ای شاه محشر

تو بر گو کی بریدت سر ز پیکر

مرا در خردسالی در بدر کرد

اسیر و دستگیر و بی پدر کرد

همی گفت و سر شاهش در آغوش

به ناگه گشت از گفتار خاموش

پرید از این جهان و در جنان شد

در آغوش بتولش آشیان شد

خدو بانوان دریافت آن حال

که پر زد ز آشیان آن بی پر و بال

به بالینش نشست آن غم رسیده

به گرد او زنان داغدیده

فغان برداشتندی از دل تنگ

به آه و ناله گشتندی هماهنگ

از این غم شد به آل الله اطهار

دوباره کربلا از نو نمودار

بعضی گفته اند و شاید اتفاق افتاده باشد که در شب دفن آن دختر مظلومه اهل بیت اطهار علیه السلام، جناب ام کلثوم علیه السلام را دیدند که قرار و آرام ندارد و با ناله و ندبه به دور خرابه می گردد و هر چه تسلی می دهند آرام نمی یابد. از علت این بیقراری پرسیدند، گفت: شب گذشته این مظلومه در سینه من بود، چون بیدار شدم دیدم که به شدت گریه می کند و آرام نمی گیرد، از سببش پرسیدم، گفت: عمه جان، آیا در این شهر مانند من کسی یتیم و اسیر و دربدر می باشد؟ عمه جان، مگر اینها ما را مسلمان نمی دانند، به چه جهت آب و نان را از ما مضایقه می نمایند و طعام به ما یتیمان نمی دهند؟ این مصیبت مرا به گریه آورده و طاقت خوابیدن ندارم.

بییچ ای قلم قصه شهر شام

که شد صبح عالم ز غصه چو شام

تو شیخا نمودی قیامت پدید

به مردم عیان گشته یوم الوعید

ز فرط بکا بر حسین شهید

چو یعقوب شد چشم خلقی سفید (۲۸۷)

ستاره درخشان شام پدر را در خواب می بیند

صاحب (مصباح الحرمین) (۲۸۸) می نویسد: طفل سه ساله امام حسین علیه السلام شبی از شبها پدر را در عالم رویا دید و از دیدارش شاد گردید و در ظل مرحمتش آرمید و فلک ستیزه جو، این وع استراحت را برای آن صغیره نتوانست ببیند. چون آن محترمه از خواب بیدار شد پدر خود را ندید. شروع به گریه کردن کرد. هر چه اهل بیت علیه السلام او را تسلی دادند آرام نشد. سبب گریه از او پرسیدند، آن مظلومه در جواب گفت: این ابی ابتونی بوالدی و قره عینی یعنی کجاست پدر من، بیاورید پدر مرا و نور چشم مرا. پس آن مصیبت زدگان دانستند که آن یتیم پدر را در خواب دیده است، هر چند تسلی دادند آرام نشد. خود اهل بیت نیز منتظر بهانه برای گریه بودند، لذا گریه سکوت شب را شکست. همه با آن صغیره همآواز شده مشغول گریه و زاری و ناله شدند. پس موهای خود را پریشان نموده و سیلی بر صورتها می زدند و خاک خرابه را بر سر خود می ریختند، و صدای گریه ایشان چنان بلند گردید که به گوش یزید پلید کافر رسید.

به روایتی دیگر، طاهر بن عبدالله دمشقی گوید: من ندیم آن لعین بودم و اکثر شبها برای او صحبت می کردم و او را مشغول می نمودم. شبی نزد آن ملعون بودم و قدری هم از شب گذشته بود، پس به من گفت: ای طاهر! امشب وحشت بر من غالب است و قلبم در تپش افتاده و دلم از غصه و حزن پر شده، بسیار اندوه و غصه دارم که حالت نشستن و صحبت کردن ندارم. بیا سر من را در دامن گیر و از افعال ناشایسته و گذشت من صحبت من و طاهر گوید: من سر نحس او را در دامن گرفتم. آن لعین به خواب رفت، و سر نورانی سیدالشهدا علیه السلام در آن وقت در طشت طلا در مقابل ما بود. چون ساعتی گذشت دیدم که ناگهان پرد گیان حرم محترم امام حسین علیه السلام از خرابه بلند شد. آن لعین در خواب و من در اندوه بودم، که آیا چه ظلم و ستم بود که یزید بدماب به اولاد پوترا ب نمود؟

به طرف طشت نظر کرده دیدم که از چشمهای امام حسین علیه السلام اشک جاری شده است، تعجب کردم، پس دیدم آن سر انور به قدر چهار ذراع گویا بلند شد و لبهای مبارکش به حرکت آمده و آواز اندوهناک و ضعیفی از آن دهان معجز بیان بلند گردید که می گفت: (اللهم هولا اولادنا و اکبادنا و هولا اصحابنا) یعنی خداوند، اینان اولاد و جگر گوشه من هستند و اینها اصحاب منند

طاهر گوید: چون این حال را از آن حضرت مشاهده کردم وحشت و دهشت بر من غلبه کرد. شروع به گریه کردن کردم. به بالای عمارت یزید آمدم که خرابه در پشت آن عمارت بود، خیال می کردم شاید یکی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت شده، که مرگ او باعث این همه ناله و ندبه شده است. وقتی بالای قصر رسیدم دیدم تمامی اهل بیت اطهار علیه السلام طفل صغیری را در میان گرفته اند و آن دختر، خاک بر سر می ریزد و با ناله و فغان می گوید:

(یا عمتی و یا اخت ابی این ابی این ابی). یعنی: ای عمه، وای خواهر پدر بزرگوار من، کجاست پدر من؟ کجاست پدر من؟

آنها را صدا زدم و از ایشان پرسیدم که چه پیش آمده که باعث این همه ناله و گریه شده است؟ گفتند: ای مرد، طفل صغیر سیدالشهدا علیه السلام پدرش را در خواب دیده، و اینک بیدار شده و از ما پدر خود را می خواهد، هر چه به وی تسلی می دهیم آرام نمی گیرد.

طاهر گوید: بعد از مشاهده این احوال دردناک، پیش یزید برگشتم. دیدم آن بدبخت بیدار شده به طرف آن سر، سر حسین بن علی علیه السلام نگاه می کند، و از کثرت وحشت و دهشت و خوف و خشیت، مانند برگ بید بر خود می لرزد. در آن اثنا سر اطهر آن مولا به

طرف یزید متوجه شده فرمود: ای پسر معاویه ، من در حق تو چه بدی کرده بودم که تو با من این ستم و ظلم نمودی و اهل بیت را در خرابه جا دادی ؟

(ثم توجه الراس الشريف الى الله الخبير اللطيف و قال : اللهم انتقم منه بما عامل بي و ظلمني و اهلي (و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب يتقلبون)

یعنی سر مبارک شریف آن حضرت به سوی خداوند خبیر و لطیف توجه نموده و گفت : خداوندا، از یزید به کیفر رفتاری که با من کرده و به من و اهل بیت من ظلم نموده انتقام بگیر.

وقتی یزید این را شنید بدنش به لرزه در آمد و نزدیک بود که بندهایش از یکدیگر بگسلد.

پس از من سبب گریه اهل بیت علیه السلام را پرسید و سر آن حضرت را به خرابه نزد آن صغیره فرستاد و گفت : سر را نزد آن صغیره بگذارید، باشد که با دیدن آن تسلی یابد. ملازمان یزید سر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را برداشته به در خرابه آمدند. چون اهل بیت دانستند که سر امام حسین علیه السلام را آورده اند، تماما به استقبال آن سر شتافتند و سر امام حسین علیه السلام را از ایشان گرفته و اساس ماتم را از سر گرفتند، بویژه زینب کبری علیه السلام که پروانه وار به دور آن شمع محفل نبوت می گردید. پس چون نظر آن صغیره بر سر مبارک افتاد پرسید: (ما هذا الراس ؟) این سر کیست ؟ گفتند: (هذا راس ابیک) این ، سر مبارک پدر توست . پس آن مظلومه آن سر مبارک را از طشت برداشت و در برگرفت و شروع به گریستن نمود و گفت : پدر جان ، کاش من فدای تو می شدم ، کاش قبل از امروز کور و نابینا بودم ، و کاش می مردم و در زیر خاک می بودم و نمی دیدم محاسن مبارک تو به خون خضاب شده است . پس این مظلومه دهان خود را بر دهان پدر بزرگوار خود گذاشت و آن قدر گریست که بیهوش شد.

چون اهل بیت علیه السلام آن صغیره را حرکت دادند، دیدند که روح مقدسش از دنیا مفارقت کرده و در آشیان قدس در کناره جده اش فاطمه زهرا علیه السلام آرمیده است .

چون آن بی کسان این وضع را دیدند، صدا به گریه و زاری بلند کردند، و عزای غم و زاری را تجدید نمودند

آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه علیه السلام بوده ، و از صبا یای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب به این مخدره و معروف به مزارست رقیه علیه السلام است . (۲۸۹)

دختر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و وفات او در خرابه شام و مکالماتش با حضرت زینب علیه السلام و رحلت او و غسل دادن زینب و ام کلثوم علیه السلام او را و آن کلمات و اخبار که از آن صغیره نوشته اند، که سنگ را آب و مرغ و ماهی را کباب می کند و معلوم است حالت حضرت زینب علیه السلام چه خواهد بود. نوشته اند آن دختر سه ساله بود بعضی نامش را زینب و بعضی رقیه علیه السلام و بعضی سکینه علیه السلام دانسته اند.

و عده ای نوشته اند به دستور یزید، عمارتی ساختند و واقعه روز عاشورا و حال شهدا و اسیری اسرا را در آنجا نقش کردند و اهل بیت علیه السلام را به آنجا وارد کردند، و اگر این خبر مقرون به صدق باشد حالت اهل بیت علیه السلام و محنت ایشان را در مشاهدات این عمارات جز حضرت احدیت نخواهد دانست. (۲۹۰)

زبان حال زینب کبری

از دست من گرفته خرابه رقیه را

من بی رقیه سوی عزیزان نمی روم

دارم خجالت از پدر تا جدار او

بی طوطی عزیز غزلخوان نمی روم

همره نباشدم من دلخون رقیه را

بی همسفر رقیه گریان نمی روم

جان داد در خرابه ز بس ریخت اشک غم

با دست خالی سوی شهیدان نمی روم

شعر از ناشناس

پس آن دختر سید مختار، و نبیره ولی کردگار، در آن خرابه بی چراغ در شب تاریک بر روی خاک و ریگ بماند. علی الصباح به اذن یزید لعنه الله علیه، آن غریبه را در خرابه دفن کردند.

من منتظر در کنج ویران تا که گویند

باب رقیه ناگهان وارد ز در شد

شمع وجود اندر خرابه جلوه گر شد

در پرتوش پروانه ای بی بال و پر شد

صبح امید کودکی گردید طالع

شام غریبانش در آن ساعت سحر شد

آتش گرفت از عشق طفل بینوایی

خاکستر او سرمه اهل نظر شد

جز جان نداشت از بهر مهمان عزیزش

آن هم فدای مقدم راس پدر شد

می گفت : ای بابا بیا، روزم سیاه است

جان پدر، طولانی آخر این سفر شد

من منتظر در کنج ویران تا که گویند

باب رقیه ناگهان وارد ز در شد

بابا بیا جان رقیه بر لب آمد

از ضرب سیلی دیگر از خود بیخبر شد

بابا بیا از کعب نی پا تابه سر شد

نیلی تمام پیکرم پا تا به سر شد

بابا ندارم گوشه ویران غذایی

بابا غذای دخترت خون جگر شد

پرپر شد آن گل پیش چشم باغبانش

روحش به پیش زینب از پیکر بدر شد

بلبل کنار گل کجا خوابیده هرگز

یا از کنار گل کجای جای دگر شد؟

دردانه شه شد (رضائی) پیش بابا

در ماتم او عالمی زیر و زیر شد

پرچم اسیری

مجنون صفت به دشت و بیابان دویده ام

اکنون به کوی عشق تو جاننا رسیده ام

در راه عشق تو شده پایم پر آبله

از بس که روی خار مگیلان دویده ام

تنها نشد ز داغ تو موی سرم سفید

همچون هلال از غم عشقت خمیده ام

دیوانه وار بر سر کویت گر آمدم

منعم مکن که داغ روی داغ دیده ام

من پرچم اسیرم و، بار غم تو را

از کوفه تا به شام به دوشم کشیده ام

عمرم تمام گشته عزیزم در این سفر

دست از حیات خویش حسینم بریده ام

بس ظلمها که شد به من از خولی و سنان

بس طعنه ها ز مردم نادان شنیده ام

گاهی چو بلبل از غم عشق تو در نوا

گاهی چو جغد گوشه ویران خزیده ام

دیدم به پای تخت یزید از جفای او

چون غنچه ، پیرهن به تن خود دریده ام

گنج تو را به گوشه ویران گذاشتم

چون اشک او فتاد رقیه ز دیده ام

می گفت و می گریست (رضایی) ز سوز دل

اشکم به خاک پای شهیدان چکیده ام

طفل یتیم

مگر طفل یتیمی می کند یاد از پدر امشب

که خواب از شوق در چشمش نیاید تا سحر امشب

پناه آورده در ویرانه امشب طایر قدسی

که از بی آشیانی سرکشد در زیر پر امشب

چه شد ماه بنی هاشم ، چه شد اکبر، چه شد قاسم ؟

سکینه بی پدر گردید و لیلا بی پسر امشب

شهیدان راه فتاده در میان خاک و خون بینی

یتیمان را میان خیمه زار و خونجگر امشب

به روز قتل شه گر آیه (و اللیل) شد پیدا

ز سر شد آیه (و الشمس) هر سو جلوه گر امشب

نگاهی ای امیر کاروان سوی اسیران کن

که خواهر بی برادر می رود سوی سفر امشب

(رسا) را از در احسان مران ای خسرو خوبان

نثار خاک راهت جان کند با چشم تر امشب

سخن گفتن سر بریده امام حسین علیه السلام

آیه الله العظمی میرزا حبیب الله شریف کاشانی (متوفاتی ۱۳۴۰ هجری قمری) می نویسد:

یکی از زنان شام سنگی برداشت و به سر مقدس امام حسین علیه السلام زد و حضرت از بالای نیزه فرمود: انا المظلوم . (۲۹۱)

نیز نقل می کند: حضرت زینب کبری علیه السلام توجه به سر بردار نمود، حضرت به وی فرمود:

یا اختاه اصبری فان الله معنا. یعنی خواهر جان ، صبر کن که خدا با ماست . (۲۹۲)

در سر الاسرار نوشته حاج شیخ عبدالکریم (ص ۳۰۶)، و نیز منهاج الدموع ص ۳۸۵ و کتاب عوالم (ص ۱۶۹) آمده است که منهل گفت

: سوگند به پرودگار، دیدم سر امام حسین علیه السلام در شهر شام بالای نیزه مکرر می فرمود: لاحول و لاه قوه الا بالله (۲۹۳)

سر امام حسین علیه السلام با دخترش - رقیه علیه السلام - سخن می گوید

در کتاب بحر الغرائب ، جلد ۲، قریب به این مضامین می نویسد: حارث که یکی از لشگریان یزید بود گفت : یزید دستور داد سه روز اهل

بیت علیه السلام را در دم دروازه شام نگاه بدارند تا چراغانی شهر شام کامل شود. حارث می گوید: شب اول من به شکل خواب بودم ،

دیدم دختری کوچک بلند و نگاهی کرد. دید لشگر از خستگی راه خوابیده اند و کسی بیدار نیست ، اما فوراً از ترسش باز نشست و باز

بلند شد و چند قدم آمد به طرف سر امام حسین علیه السلام که بر درختی که نزدیک خرابه دم دروازه شام آویزان بود. آری ، به طرف آن

درخت و سر مقدس آمد و از ترس برگشت ، تا چند مرتبه . آخر الامر زیر درخت ایستاد و به سر مقدس امام حسین علیه السلام پایین آمد و در مقابل نازدانه قرار گرفت و رقیه سلام الله علیها گفت : السلام علیک یا ابتاه و امصیبتاه بعد فراقک و اغربتاه بعد شهادتک

بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود: ای دختر من ، مصیبت تو و رجز و تازیانه و روی خار مغیلان دویدن تو تمام شد، و اسیریت به پایان رسید. ای نور دیده ، چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد آنچه بر شما وارد شده صبر کن که جز او مزد او شفاعت را در بردارد. حارث می گوید: من خانه ام نزدیک خرابه شام بود، از اینکه حضرت به او فرموده بود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می رود، تا یک شبی شنیدم صدای ناله و فریاد از میان خرابه بلند است ، پرسیدم چه خبر است ؟ گفتند: حضرت رقیه علیه السلام از دنیا رفته است . (۲۹۴)

نیز حجت الاسلام صدر الدین قزوینی در جلد دوم کتاب شریف ثمرات الحیوه ، به سند خود آورده است : حضرت رقیه علیه السلام لب خود را بر لب پدرش امام حسین علیه السلام نهاد و آن حضرت فرمود: الی ، الی ، هلمی فانا لک بالانتظار. یعنی ای نور دیده بیا بیا به سوی من ، که من چشم به راه تو می باشم ، و در اینجا بود که دیدند حضرت رقیه علیه السلام از دنیا رفت .

عمه بیا عقده دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

روز فراق عمه به سر آمده

نخل امید عمه به برآمده

طایر اقبال ز در آمده

باب من عمه ز سفر آمده

عمه بیا عقده دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

پشت سر باب شدم رهسپر

پای پیاده ، من خونین جگر

تا بکشد دست نوازش به سر

آمده دنبال من اینک ، به سر

عمه بیا عقده دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

عمه نیارم دل بابا به درد

اشک نریزم ، مشکم آه سرد

بیند اگر حال من از روی زرد

خصم ، نگویم به من عمه چه کرد

عمه بیا عقده دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

عمه زند طعنه خرابه ، به طور

خیزد ازین سر بنگر موج نور

چشم بد از محفل ما عمه دور

عمه خرابه شدم بزم حضور

عمه بیا عقده دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

قطره اشک عمه چو دریا شده

غنچه غم عمه شکوفا شده

بزم وصال عمه مهیا شده

وه که چه تعبیر ز رویا شده

عمه بیا عقده دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

گوشم اگر پاره شد ای عمه جان

عمه ، به بابا ندهم من نشان

برسد اگر عمه ز معجز ، چه سان

گو بکنم درد دل خود بیان ؟

عمه بیا عقده دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

عمه ، به بابا شده ام میزبان

آمده بابا بر من میهمان

نیست به کف تحفه بجز نقد جان

تا بکنم پیشکش اش عمه جان

عمه بیا عقده دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

بس که دویدم ز پی قافله

پای من عمه شده پر آبله

عمه ، به بابا نکنم من گله

کامدم این ره همه بی راحله

عمه بیا عقده دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

بود مرا عمه به دل آرزو

تا غم دل شرح دهم مو به مو

ریخته من عمه ، شکسته سبو

باز نگرود دگر آیم به جو

عمه بیا عقده دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

کرد تهی دل چو غزال حرم

لب ز سخن بست غزل خوان غم

دست قضا نقش دگر زد رقم

شام ، به شومی ، شد از آن متهم

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

جان خود او در ره جانان بداد

خود به سوئی ، سر سوی دیگر فتاد

آه کشید عمه - چو دید - از نهاد

گنج خود او کنج خرابه نهاد

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

خرابه شام ، زندان اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام

در روایت مرحوم صدوق (ره) از آن خرابه ، تعبیر به محبس (زندان و بازداشتگاه) شده است ، زیرا آنها در آنجا محصور بودند و اجازه نداشتند به جای دیگر بروند. وی می نویسد:

ان یزید امر بنسا الحسین علیه السلام فحبس مع علی بن الحسین فی محبس لایکنهم من حر و لا قر، حتی تقشرت وجوهن همانا یزید دستور داد که اهل بیت امام حسین علیه السلام را همراه امام سجاد علیه السلام در محلی حبس کردند. آنها در آنجا نه از گرما در امان بودند و نه از سرما، تا آنکه بر اثر آن صورتهایشان پوست انداخت . (۲۹۶)

معروف این است که حضرت رقیه علیه السلام در همین خانه یا بازداشتگاه به شهادت رسیده است . در مورد مدت توقف اهل بیت علیه السلام در خرابه ، به اختلاف نقل شده ، به طوری که نمی توان برای آن تعیین وقت کرد. هرگاه ورود اهل بیت علیه السلام به شام را طبق گفته مورخان ، آغاز ماه صفر بدانیم و شهادت حضرت رقیه علیه السلام را در پنجم آن ، نتیجه می گیریم که حضرت رقیه علیه السلام خود چهار روز در آن خرابه سر برده است . همچنین در مورد دشواری وضع خرابه ، غیر از آنچه گفته شد، مطالب دیگری نیز نقل شده است . از جمله اینکه ، دیوار آن خرابه کج شده و در حال خراب شدن بود.

نیز امام سجاد علیه السلام فرمود: هنگامی که ما را به خرابه شام قرار دادند، در آنجا انواع رنجها را بر ما روا داشتند. روزی دیدم عمه ام ، حضرت زینب علیه السلام دیگی بر روی آتش نهاده است ، گفتم : عمه جان این دیگ چیست ؟ فرمود: کودکان گرسنه اند، خواستم به آنها وانمود نمایم که برایشان غذا می پزم و بدین وسیله آنان را خاموش سازم .

نیز نقل شده است : آنها مکرر آب و نان از حضرت زینب علیه السلام طلب می کردند، حتی بعضی از زنان شام ترحم کرده برای آنها آب غذا می آوردند.(۲۹۷)

به این ترتیب می بینم حضرت زینب علیه السلام افزون بر آن همه داغ و رنج اسارت ، در چنین مکانی جای نداشت و سرانجام نیز غریبانه با شهادت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام روبرو شد.

اشکی بر تربت رقیه

من رقیه دختر ناکام شاه کربلایم
 بلبل شیرین زبان گلشن آل عبایم
 میوه باغ رسولم ، پاره قلب بتولم
 دست پرورد حسینم ، نور چشم مصطفایم
 کعبه صاحب‌دلانم ، قبله اهل نیازم
 مستمندان را پناهم ، دردمندان را دوایم
 من یتیمم ، من اسیرم ، کودکی شوریده حالم
 طایری بشکسته بالم ، رهروی آزاده پایم
 زهره ایوان عصمت ، میوه بستان رحمت
 منبع فیض و عنایت ، مطلع نور خدایم
 گلبنی از شاخسار قدس و تقوی و فضیلت
 کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایم
 شعله بر دامان خاک افکنده آه آتشینم
 لرزه بر ارکان عرش افتاده از شور و نوایم
 گرچه در این شام ویران گشته ام چون گنج پنهان
 دستگیر مردم افتاده پای بینوایم
 من گلابم بوی گل جوید از من ز آنکه آید
 بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم
 ای (رسا) از آستانش هر چه خواهی آرزو کن
 عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم

گفتگوی زن غساله با زینب کبری علیه السلام

در نقل دیگر آمده است : هنگامی که زن غساله ، بدن حضرت رقیه علیه السلام را غسل می داد، ناگاه دست از غسل کشید و گفت :
(سرپرست این اسیران کیست ؟)

حضرت زینب علیه السلام فرمود: چه می خواهی ؟

غساله گفت : این دخترک به چه بیماری مبتلا بوده که بدنش کبود است ؟

حضرت زینب علیه السلام در پاسخ فرمود: (ای زن ، او بیمار نبود، این کبودیها آثار تازیانه ها و ضربه های دشمنان است) (۲۹۸)

زبان حال حضرت زینب علیه السلام به زن غسل دهنده چنین بود:

بیا تو ای زن غساله از طریق وفا

به این صغیره بده غسل از برای خدا

نگر که از چه رخ او چو کهریا باشد

ز داغ تشنگی دشت کربلا باشد

نگر که زخم به پایش برون بود از حد

به روی خار مغیلان دویده او بی حد

طبق بعضی روایات ، بعد از رحلت حضرت رقیه علیه السلام یزید دستور داد چراغ و تخته غسل را ببرند، و او را با همان پیراهن کهنه اش کفن کنند.

زنان شام ازدحام کردند و در حالیکه سیاه پوش شده بودند برای بدرقه اهل بیت علیه السلام از خانه ها بیرون آمدند. صدای ناله و گریه آنها از هر سو شنیده می شد و با کمال شرمندگی با اهل بیت علیه السلام وداع نمودند، و با کاروان اهل بیت علیه السلام پیدا بود، مردم شام گریه می کردند. (۲۹۹)

زینب کبری علیه السلام از این فرصت استفاده های بسیار کرد. از جمله اینکه هنگام وداع ، ناگاه سر از هودج بیرون آورد و خطاب به مردم شام فرمود:

(ای اهل شام ، از ما در این خرابه امانتی مانده است ، جان شما و جان این امانت . هرگاه کنار قبرش بروید (او در این دیار غریب است) آبی بر سر مزارش بپاشید و چراغی در کنار قبرش روشن کنید) (۳۰۰)

رفتیم و ماند نزد شما یادگار ما

جان شما و دخترک گلغذار ما

رفتیم و ماند خاطره ای سخت جانگداز

ز این شهر پر بلا، به دل داغدار ما

ما با رقیه آمده اکنون که می رویم

دیگر رقیه ای نبود در کنار ما

برای حضرت رقیه علیه السلام کفن آورده ام

مداح اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج اسدالله سلیمانی نقل کردند:

از مرحوم حسن ذوالفقاری مداح تهرانی و از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج غلامرضا سازگار نقل شده است که گفت: از کسی شنیدم این قضیه را نقل کرده است که، برای زیارت حضرت رقیه علیه السلام به شام رفته بودم و یک روز در حرم مطهر ایستاده و مشغول زیارت خواندن مجذوب خود کردم. دیدم می خواهد یک تکه پارچه سفید را روی ضریح بیندازد ولی نمی تواند. جلو رفتیم و گفتم: دختر جان، چه می خواهی بکنی؟ لبش را گشود، دیدم آذری زبان است، با پدر و مادرش آمده است. گفتم: همه برای حضرت رقیه علیه السلام اسباب بازی می آورند، تو چرا پارچه آورده ای؟

گفت: پدر و مادرم - و آنها را نشان داد - به من گفتند حضرت رقیه علیه السلام کفن ندارد، من برای او کفن آورده ام

کنج خرابه شد قفسم ای گل عزیز

نی آب خوردم و نه کسی داد دانه ام

بال و پرم ز سنگ حوادث شکسته شد

از بس که شمر شوم زده تازیانه ام

نیلی ز ضرب سیلی شمر است صورتم

جای طناب بسته به بازو نشانه ام

بابا رقیه را خرابه گذاشتم

باشم خجل ز روی تو باب یگانه ام

جان داد در خرابه بی سقف دختری

آن کودک یتیم تو آن نازدانه ام
 گاهی به روی خوار مغیلان دویده ام
 گاهی زدند کعب سنان را به شانه ام
 گاهی بهانه تو گرفتم پدر به شام
 آتش گرفت عمه ام از این بهانه ام
 دیدی کجا کشاند فلک عاقبت مرا
 با من چه ها نکرد پدر جان زمانه ام
 آتش به کاخ زاده سفیان زدم پدر
 با ناله سحر گه و آه شبانه ام
 می گفت صبح و شام (رضائی) ز جان و دل
 تا زنده ام غلام همین آستانه ام

آدم ببینم آیا زخمهای پایت خوب شده است یا نه ؟

جناب حجه الاسلام و المسلمین سید عسکر حیدری از طلاب حوزه علمیه زینبیه شام (۳۰۱) نقل کردند:

در سال ۱۳۵۶ شمسی بعد از نماز کنار ضریح با صفای حضرت رقیه علیه السلام منظره عجیبی دیدم .

پیر مردی ترک از اهالی تبریز را دیدم که به ضریح مطهر چسبیده و هی فریاد می زند و گریه می کند. مردم هم که این منظره را می دیدند گریه می کردند. یک غوغایی به وجود آمده بود.

پیرمرد با زبان ترکی با دختر امام حسین علیه السلام صحبت می کرد و اشک می ریخت . چون من ترکی بلد نبودم به کسی که زبان ترکی بلد بود گفتم این مرد چه می گوید؟ گفت او می گوید: رقیه جان ، مدتهاست اسم نوشته ام و چند سال است که آرزو می کردم به شام بیایم . تقاضای من این نیست که بچه ام را شفا بدهی یا وضع دنیوی و مادیم خوب شود یا در قیامت دستم را بگیری . نه ، نه ، برای هیچ کدام نیامده ام . تنها آمده ام ببینم حالت چه طور است ؟ بدنت خوب شده یا نه ؟ آیا آبله پاهایت خوب شده ؟ قلبت خوب شده ؟ برویم ایران ، به تبریز برویم تا آنجا صحن شما را طلا کنم ، جان خود را به شما فدا کنم . اینها را می گفت و گریه می کرد و متوسل بود.

به خودم گفتم کاش این عقیده و اخلاص را من می داشتم .

چه خوابی ای خدا بود؟ نوای نینوا بود

فرشته بهشتم ، ترا کجا بهشتم

چه بود سر نوشتم به خون دل نوشتم

بخواب جاودانه رقیه ام رقیه

به دامنم مکانت گرفته گرد جانت

تمام مهرهانت به نقطه دهانت

نگاهها نشانه ، رقیه ام ، رقیه

پدر مگر کجا بودی ؟ به درد آشنا بود

چه خوابی ای خدا بود؟ نوای نینوا بود

گرفته ای بهانه ، رقیه ام ، رقیه

ز جمع ما گسستی ، دل همه شکستی

از این قفس برستی ، بر آن چمن نشست

به خواندن ترانه ، رقیه ام ، رقیه

رقیه اسیرم ، بیا شو ای صغیرم

به دامنم بگیرم ، به پیش تو بمیرم

کجا شدی روانه رقیه ام ، رقیه

ببین قد کمانم ، بر آسمان فغانم

بسوخت استخوانم ، نبود این گمانم

ز گردش زمانه ، رقیه ام ، رقیه

دل حرم کباب است ، به نغمه رباب است

بگویمش ثواب است رقیه ام به خواب است

بیا شوی تو یا نه ؟ رقیه ام ، رقیه

چو بی پدر شدی تو نه در بدر شدی تو

نه خون جگر شدی تو، که شعله وریشه ی تو

ز سوز تازیانه ، رقیه ام ، رقیه

زیر ضرب تازیانه

ای گل گلزار پیغمبر کجا افتاده ای

از گلستانت چه شد کاین سان جدا افتاده ای

آمد از گلزار یثرب شاخه ای در کربلا

در دمشق از شاخسار کربلا افتاده ای

از مدینه بر سر دوش پدر تا نینوا

در بیابانهای شام از ناقه ها افتاده ای

بر سرت هر دم شبیخون زد نهیب ساریان

زیر ضرب تازیانه از جفا افتاده ای

عمه معصومه ات شیون کنان دنبال تو

بارها، برخارها، دیدت زیبا افتاده ای

یک زمان در قحط آب ، و یک زمان در منع نان

وز اسیری در هزاران ماجرا افتاده ای

خواب در چشمت نمی رفت از جفای ظالمان

نیمه شب در خواب خوش امشب چرا افتاده ای

چون شدی دلتنگ از زندگی رفتی به خواب

گفتی ای بابا جدا از جمع افتاده ای

ناله ها کردی زهجران گل ای مرغ بهشت

تا که گفتی شهر شام اندر عزا افتاده ای

کاخ می لرزید، و می لرزید آن جبار مست

گفت در دل طفل را آن سر، دوا افتاده ای

یا نوایت هم نوا بود آسمانها و زمین

ناگهان دیدند - آوخ - از نوا افتاده ای

از فغان زینب معصومه اندر مرگ تو

ناله های آتشین در هر فضا افتاده ای (۳۰۲)

گنج میثاقم که می باشد مکان ویرانه ام

شمع عهدم ، جمله جانها بود پروانه ام

طالع نیک اختر عشقم به برج اشتیاق

در کف غواص بحر دل در یکدانه ام

طایر لاهوت مسکن ، مرغ علوی آشیان

این منم ، گر عالم ناسوت شد کاشانه ام

بر در میخانه وحدت ز لطف می فروش

باده خوار عشق را من بهترین پیمانه ام

هدهد زرین پر سیمرخ قاف ز فغتم

قرب من بنگر فراز سدره آمد خانه ام

آن ز پا افتاده هجرم که در شام وصال

بر تسلائی دلم آمد به سر جانانه ام

جلوه قدس است در باغ جنان آینه ام

پنجه حور است بر گیسوی مشکین شانه ام

طوطی شیرین زبان شکرستان نهال

باز دست آموز شاهم زینب شاهانه ام

باغ یاسین را ز حسن سرمدی پیرایه ام

دوچه گلزار طاهرا را بهین ریحانه ام

روی گلگون ز سیلی گشت نیلی از عدو

تا ز کعب نی یک سو افتاد کتف و شانه ام

بر سر خار مغیلان پا فشاریهای من

شد سبب تا عقل هر فرزانه شد دیوانه ام

گفت (فرخ) تا شفاعتخواه او گردم بحشر

آشنای محضر عشقم ، نه من بیگانه ام (۳۰۳)

مجلس عزای حضرت زینب کبری علیه السلام در شام و روضه خواندن ایشان

پیش از این بیان شد که یزید تغییر مسلک داد. به روایت ابی مخنف و دیگران ، وی امام زین العابدین علیه السلام را بین ماندن شام و حرکت به سوی مدینه مخیر نمود. آن حضرت به پاس تکریم علیا مخدره زینب علیه السلام فرمود: بایستی در این باب با عمه ام زینب علیه السلام صحبت کنم ، چون پرستار یتیمان و غمگسار اسیران ، اوست . یزید از این سخن بر خود لرزید. چون آن حضرت با زینب کبری علیه السلام سخن در میان نهاد، فرمود: هیچ چیز را بر اقامت در جوار جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله اختیار نخواهم کرد، ولی ای یزید بایستی برای ما خانه ای خالی بنمایی که می خواهیم به مراسم عزاداری بپردازیم ، زیرا از هنگامی که ما را از جسد کشتگان خود جدا نمودند نگذاشته اند که بر کشتگان خود گریه کنیم ، و بایستی هر کس از زنان که می خواهد بر ما وارد بشود کسی او را منع ننماید. یزید از این سخنان بر خود لرزید، و بسی بیمناک شد، چون می دانست آن مخدره در آن مجلس ، یزید و سایر بنی امیه را با خاک سیاه برابر نموده و بغض و عداوت او را در قلوب مردم مستقر خواهد کرد و آثار آل محمد صلی الله علیه و آله را تازه خواهد نمود، و زحمات او و پدرش را که می خواسته اند آثار آل محمد صلی الله علیه و آله را نابود کنند به باد فنا خواهد داد. ولی از اجابت چاره ندید، فرمان داد تا خانه وسیعی برای آنها تخلیه کردند و منادی ندا کرد: هر زنی می خواهد به سر سلامتی زینب علیه السلام بیابد مانعی ندارد. چون این خبر منتشر شد به روایت عوالم ، زنی از هاشمیه در شام نماند مگر آنکه در مجلس حضرت زینب علیه السلام حاضر گردید.

زنان امویه و بنات مروانیه نیز با زینب و زیور وارد مجلس شدند. اما چون آن منظره رقت آور را مشاهده کردند یکباره زیورهای خود را ریخته و همگی لباس سیاه مصیبت در بر کردند و از زنان شام جمع کثیری به آنها پیوستند و همی ناله و عویل از جگر بر کشیدند و جامه ها بر تن دریدند و خاک مصیبت بر سر ریختند و موی پریشان کرده صورتها بخراشیدند، چندانکه آشوب محشر برخاست و بانگ وزرای به عرش رسید، در آن وقت زینب کبری علیه السلام به روایت بحار انشاد این اشعار نمود و قلب عالم را کباب نمود. از مرثیه آن مخدره گفتی قیامتی بر پا شد.

فرمود: ای زنان شام ، بنگرید که این مردم جانی شقی ، با آل علی علیه السلام چگونه معامله کردند و چه به روز اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و آله در آوردند؟ ای زنان شام ، شما این حالت و کیفیت را ملاحظه می نمایید، اما از هنگامه کربلا و رستخیز روز عاشورا و حالت عطش اطفال و شهادت شهدا و برادرم و حالات قتلگاه بی خبر هستید و نمی دانید که از ستم کوفیان بیوفا و پسر زیاد بیحیا و صدمات طی راه ، بر این زنان داغدار و یتیمان دل افگار و حجت خدا سید سجاد علیه السلام چه گذشت ؟

زنان شام و هاشیمات از مشاهده این حال و استماع این مقال جملگی به ولوله در آمدند. (۳۰۴)

آنان تا مدت هفت روز مشغول ناله و سوگواری بودند و افغان به چرخ کبود رسانیدند.

در بحر المصائب گوید: آن مخدره در آن وقت روی به بقیع آورده و این اشعار را خطاب به مادر قرائت نمود، چنانکه گفتی آسمان و زمین را متزلزل ساخت. به نظر حقیر، این اشعار هم زبان حال است که به آن مخدره نسبت داده اند.

ایا ام قد قتل الحسین بکربلا

ایا ام رکنی قد هوی وتزلزلا

ایا ام قد القی حبیبک بالعرا

طریحا ذبیحا بالدماء مغسلا

ایا ام نوحی فالکریم علی القنا

یلوح کالبدر المنیر اذا نجلا

و نوحی علی النحر الخضیب و اسکی

دموعا علی الخد التریب مرملا

در این وقت زنان شام هر یک به تسلی و دلداری اهل بیت پرداختند. (۳۰۵)

بخش دهم : رحلت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام در سروده شاعران

ماجرای رحلت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام را، شاعران بسیاری ، در قالب مثنوی و قصیده و غزل و ترجیع بند، به نظم در آورده اند که پاره ای از آنها را پیش از این در خلال بخشهای گذشته آوردیم . برخی از شاعران ماجرای رحلت آن نازدانه را، از آغاز تا پایان به گونه مفصل گزارش کرده اند، که آن ها را یکجا در این بخش گرد آورده ایم .

اینک این شما شیفتگان خاندان عصمت و طهارت علیه السلام ، و این هم شرح قصه درگذشت جانگداز دردانه ابا عبدالله الحسین علیه السلام در خرابه شام :

۱.

سراینده : عبدالله مخبری فرهمند

روزگار آتش بیداد افروخت

دست کین خیمه و خرگاه تو سوخت

کودکی را که پدر در سفر است

روز و شب دیده حسرت به در است

تا زمانی که بود چشم به راه

دلش آزرده بود خواه نخواه

هر صدایی که ز در می آید

به گمانش که پدر می آید

باز چون دیده ز در برگیر

گرید و دامن مادر گیرد

همه کوشند ز بیگانه و خویش

بهر دلجوی او بیش از پیش

آن یکی خندد و بوسد رویش

آن دگر شانه زند بر مویش

مادرش شهد کند در کامش

گاه با وعده کند آرامش
 گاه گوید پدرت در راه است
 غم مخور، عمر سفر کوتاه است
 می برنش گهی از خانه به در
 تا شود منصرف از فکر پدر
 نگذارند دمی تنهایش
 سر نیچند ز خواهشهایش
 تا که دوران سفر طی گردد
 رفع افسردگی از وی گردد
 پدرش آید و گیرد به برش
 بکشد دست محبت به سرش
 دلش از وصل پدر شاد شود
 جانش از قید غم آزاد شود
 لیک افسوس به ویرانه شام
 کار این سان نپذیرفت انجام
 بود در شام میان اسرا
 طفلی از هجر پدر نوحه سرا
 خردسالی به اسارت در بند
 مرغ بشکسته پری پا به کمند
 کودکی دستخوش محنت و رنج
 جای بگزیده به ویرانه چو گنج
 بین اطفال یتیم شه دین
 گویی آن دختر ویرانه نشین

بود از جمله اطفال دگر

بیشتر عاشق دیدار پدر

چون خبر از ستم شمر نداشت

پدرش را به سفر می پنداشت

روز و شب دیده به در دوخته بود

دلش از آتش غم سوخته بود

داشت از غصه دوری پدر

سر به زانوی غم و دیده به در

لحظه ای بی پدر آرام نداشت

خبر از فتنه ایام نداشت

دائم از حال پدر می پرسید

علت طول سفر می پرسید

که کجا رفت و چرا رفته و کی

از سفر آید و بینم رخ وی ؟

تا به کی بی سرو سامان باشم

روز و شب سر به گریبان باشم

جای در گوشه ویرانه کنم

آرزوی پدر و خانه کنم ؟

جانم آمد به لب از هجر پدر

آه از این محنت و این طول سفر

بود همواره از این غم بیتاب

تا شبی دید به خلوتگه خواب

کان سفر کرده ز در باز آمد

طایر شوق به پرواز آمد
 لحظه ای در دل شب گشت جهان
 به مراد دل آن سوخته جان
 دید در خواب گل روی پدر
 جان به وجد آمدش از بوی پدر
 بوسه بر پای پدر زد از شوق
 دست بر گردنش افکند چو طوق
 جای بگزیده به دامان پدر
 جانش آمیخته با جان پدر
 با لب بسته حکایتها کرد
 ز آنچه بگذشت شکایتها کرد
 با پدر ز آنچه به دل داشت نهفت
 داستانها به زبان جان گفت
 گفت کای پشت فلک پیش تو خم
 نشود لطف فراوان تو کم
 مهر خود شامل ما فرمودی
 بذل احسان بجا فرمودی
 باز رو جانب ما آوردی
 الله الله که صفا آوردی
 بود رسم پدرت نیز بر این
 که کند لطف به ویرانه نشین
 هیچ دانی که در ایام فراق
 چو گذشته است به جمعی مشتاق

بی تو در مانده و بیچاره شدیم

در بیابان همه آواره شدیم

روزگار آتش بیداد افروخت

دست کین خیمه و خرگاه تو سوخت

هستی ما همه یکجا بردند

هر چه دیدند به یغما بردند

همه گشتیم گرفتار و اسیر

گاه در بند و گهی در زنجیر

بعد با یک سفر دور و دراز

شد از غم فصل نوینی آغاز

پیش از این ما چو نمودیم سفر

با تو بودیم و به آن شوکت و فر

کاروان قافله سالاری داشت

مثل عباس علمداری داشت

خیمه و خرگه و اسباب سفر

بود ممتاز و پراز زیور و زر

کودکان جمله در آغوش پدر

همه را سایه مهر تو به سر

لیک این بار چو کردیم سفر

سفری بود پراز خوف و خطر

یک نفر دوست به همراه نبود

محرمی غیر غم و آه نبود

نه پدر بود و نه سالاری بود

نه بردادر نه علمداری بود

طی ره بیکس و تنها بودیم

مورد کینه اعدا بودیم

دوری راه و مشقات سفر بود از طاقت ما افزونتر

بر همه بود خور و خواب حرام

تا رسیدیم به ویرانه شام

یا مرو ای پدر این بار سفر

یا مرا نیز به همراه ببر

که اگر بی تو بمانم این بار

به فراق تو شوم باز دچار

زین همه غم نتوانم جان برد

از فراق تو دگر خواهم مرد

خود به خواب اندر و، طالع بیدار

بود از وصل پدر برخوردار

لیک بس زود، شد آن وجد وصال

باز تبدیل به اندوه و ملال

یعنی آن خواب به پایان آمد

باز غم آمد و هجران آمد

چشم بگشود چو شهزاد ز خواب

آرزوها همه شد نقش بر آب

کرد بر دور و بر خویش نظر

تا ببیند مه رخسار پدر

لیک هر قدر فزونتر طلبید

اثر از گمشده خویش ندید

شهد امید به کامش خون شد

گشت نومید و غمش افزون شد

عاقبت باز در آن نیمه شب

ملتجی گشت به بانو زینب

که دگر باز چه آمد به سرم

بار دیگر به کجا شد پدرم

دیدم او را ز سفر آمده بود

به کجا باز عزیمت فرمود

لحظه ای پیش که آمد پدرم

جای بر سینه خود داد سرم

گفت با من که تو چون جان منی

ساعتی بعد تو مهمان منی

با چنان مرحمت و لطف و نوید

چه ز ما دید که رخ برتابید

ای پدر زود ز ما سیر شدی

چه خطا رفت که دلگیر شدی

روی برتافتی از محفل ما

باز خون شد ز فراق دل ما

از کفم دامن خود باز مگیر

مپسندم به کف هجر اسیر

دگر از رفته شکایت نکنم

قصه خویش حکایت نکنم

نگذارم که تو افسرده شوی
 از من و گفته ام آزرده شوی
 رحم بنمای به تنهایی ما
 گر خطا رفت ببخشای و بیا
 زینب آن مخزن صبر و اسرار
 گشت از قصه آن طفل فگار
 آب بیانات غم افزا چو شنید
 معنی گفته شه را فهمید
 دید کان کودک بی صبر و قرار
 می کشد رخت به دعوتگه یار
 اهل بیت از اثر آن تب و تاب
 راه بردند به کیفیت خواب
 هر چه کردند که در آن دل شب
 گیرد آرام و فرو بندد لب
 اشک از دیده نریزد این سان
 قصه خویش نیارد به زبان
 هیچ تسکین نپذیرفت آن حال
 سعی بیهوده شد و امر محال
 وعده و پند و تمنا و نوید
 هر چه کردند نیفتاد مفید
 عاقبت صبر و توان از همه برد
 همه را دست غم خویش سپرد
 حال آن کودک گم کرده پدر

در یتیمان دگر کرد اثر

داغها تازه شد و درد فزون

اشکها شد همه تبدیل به خون

ناله ای گشت ز ویرانه بلند

که طنین در همه افلاک فکند

آن کهن جایگه بی در و بام

که در آن آل علی داشت مقام

بود با بار گه کفر و ستم

چون شب و روز، به نزدیکی هم

گشت بیدار از آن ناله یزید

متعجب شد و موجب پرسید

خادمی جانب ویرانه شتافت

زان غمین واقعه آگاهی یافت

خبر آورد که زآن خیل اسیر

یکی از جمله اطفال صغیر

که ندارد خبر از قتل پدر

روز و شب دوخته دیدار به در

به امیدی که پدر باز آید

آن سفر کرده ز در باز آید

همچو آن تشنه پی برده به آب

دیده رخسار پدر را در خواب

بعد از آن خواب چو برداشته سر

روبرو گشته به فقدان پدر

حالی وصل پدر می جوید

قصه با دیده تر می گوید

همه را در غم او دل شده خون

اختیار از کفشان رفته برون

هر که را می نگری غمزده است

صحن ویرانه چو ماتمکده است

لیک چون بر الممش درمان نیست

تسلیت دادن او آسان نیست

بیم آن است که آن کودک زار

با چنین درد نباید بسیار

شرح این قصه چو بشنید یزید

فکر بی سابقه ای اندیشید

گفت کاین درد نه بی درمان است

بلکه بس چاره آن آسان است

بعد بر طشت زر افکند نظر

گفت از این چه علاجی بهتر

درد او گر غم هجر پدر است

شربت وصل در این طشت زر است

بدهیدش که از آن نوش کند

تا غم خویش فراموش کند

پس به دستور وی آنگه به طبق

جای دادند سر حجت حق

دید کز پرتو آن روی چو مهر

گشته دامان طبق رشک سپهر

گفت با خویش که این مهر منیر

با چنین جلوه شود عالمگیر

عاقبت جلوه این بدر نام

بدر پرده رسوایی شام

بهتر آن است که این مطلع نور

سازم از دیده مردم مستور

راز پوشیده هویدا نکنم

مشت رسوایی خود وا نکنم

خواست چون نور خدا را پنهان

گفت سر پوش نهادند بر آن

به گمانی که به روی خورشید

با کفی خاک توان پرده کشید

غافل از آنکه حجاب و سرپوش

نور حق را ننماید خاموش

این نه شمعی است که خاموش شود

یا حدیثی که فراموش شود

تا که بنیاد جهان بر سر پاست

هر شبی صبح شود عاشوراست

بعد آن گنج گرانمایه حق

یافت چون زینب سر پوش و طبق

گفت کاین هدیه بی سابقه را

بفرستید برای اسرا

لحظه ای بعد به دلخواه یزید

شعله شمع به پروانه رسید

چون نهادند طبق را به زمین

نزد آن کودک ویرانه نشین

به گمانی که به وی داور شام

زیر سر پوش فرستاده طعام

گشت آزرده ، سپس با دل ریش

گفت با عمه مظلومه خویش

که مرا رنج فراق پدرم

دارد از هستی خود بی خبرم

در دلم خواهش و سودایی نیست

جز پدر هیچ تمنایی نیست

کرده چشم تر و خون جگر

بی نیاز از طلب ما حصرم

نه مرا هست به دنیا هوسی

نه بجز وصل پدر ملتمسی

بر من این خواب و خور و آب و طعام

بی رخ ماه پدر باد حرام

زینب آن خواهر غمخوار حسین

مونس و محرم اسرار حسین

آن که در معرض تقدیر و بلا

سر نیچید ز تسلیم و رضا

آن تسلی ده دلسوختگان

آن مصیبت زده سوخته جان
دید چون حالت آن کودک زار
که به اندوه و الم بود دچار
گفت کای شمع شبستان حسین
گل زیبای گلستان حسین
ای که در حسرت دیدار پدر
دوختی دیده امید به در
آن دری را که به صد عجز و نیاز
می زدی ، حال به رویت شده باز
عاقبت اشک تو بخشید اثر
نخل امید تو آورد ثمر
لطف حق شامل حالت گردید
رهبر کوی وصال گردید
این طبق مشرق خورشید حق است
جان عالم همه در این طبق است
زیر این پرده سر سر خداست
راس نورانی شاه شهداست
انتظار تو به پایان آمد
آنکه می خواستیش آن آمد
حال دست تو و دامان پدر
بعد از این جان تو جان پدر
طفل ، این نکته چو در گوش گرفت
از طبق پرده و سرپوش گرفت

گشت ویرانه منور ز آن نور
 که به موسای نبی تافت به طور
 پرتو آن قمر عالم تاب
 بر شد از کنگره هفت حجاب
 چشم شهزاده چو افتاد به سر
 به سر بی تن و پر نور پدر
 آتشی شعله آهش افروخت
 که سراپای وجودش را سوخت
 شد از آن سوز دل و شعله آه
 تا ابد روی شب شام سیاه
 گفت کای جان به فدای سر تو
 که جدا کرده سر از پیکر تو؟
 که تو را کشت و ز حق شرم نکرد
 ریخت خون تو و آزرم نکرد؟
 که بریدست رگ گردن تو
 به کجا مانده پدر جان ، تن تو؟
 که مرا بی پدر و خوار نمود
 به فراق تو گرفتار نمود؟
 آن که این آتش بیداد افروخت
 خرمن هستی ما یکجا سوخت
 آرزوهای مرا داد به باد
 کند از کاخ امیدم بنیاد
 کرد کاری که ز دیدار پدر

شد دلم خون و غم افزون تر

ای پدر کاش به جای سر تو

می بریدند سر دختر تو

بعد از این بی پدر و بی سامان

به چه امید بمانم به جهان

سخت جانم به خداوند بسی

بی تو گر زنده بمانم نفسی

بی خبر از خود و با غم دمساز

با پدر کرد همی راز و نیاز

دلش از غم به تعب آمده بود

جان به نزدیکی لب آمده بود

گه گرفت آن سر پر نور به بر

گاه بوسید رخ ماه پدر

گشت پروانه صفت دور سرش

جان خود کرد فدای پدرش

چشم امید از این عالم بست

ترک جان گفت و به جانان پیوست

جان پاکش به پدر ملحق شد

رفت و قربانی راه حق شد

طایر جان وی از ساحت خاک

بال بگشود به اوج افلاک

تا که در تن رمق از جانش بود

آن سر پاک به دامانش بود

داشت بر سینه چو جان آن سر پاک
تا زمانی که خود افتاد به خاک
بعد چون رخت از این عالم بست
داد با جان ، سر شه نیز از دست
رفت از این عالم و با رفتن خویش
سوخت جان و دل آن جمع پریش
مرگ آن کودک دل خسته زار
برد از اهل حرم تاب و قرار
باز افزود غمی بر غمشان
تازه گردید کهن ماتمشان
یک گل دیگر از آن گلشن عشق
رفت در خاک و خزان شد به دمشق
که شنیده است در افطار جهان
که به جبران بلای هجران
بفرستند به طفلی مضطر
در دل شب سر خونین پدر؟
کس ندیده است و نبیند ایام
شب جاسوزتری ز آن شب شام
(مخبری) گرچه سر افکنده بود
خجل و عاصی و شرمنده بود
با توسل به جگر گوشه شاه
دارد امید رهایی ز گناه (۳۰۶)

سراینده : ناشناس

هستی زینب ، نمی خوابی چرا؟
 کار ما را ناله مشکل کرده است
 کاروان در شام منزل کرده است
 نازنینانی که نور دیده اند
 در دل ویرانه ای خوابیده اند
 غم بسی افزون ولی غمخوار نیست
 کاروان را کاروانسالار نیست
 عرش حق لرزان به خود از آهشان
 شهر جبریل ، فرش راهشان
 نازدانه دختری با صد نیاز
 با دلی آکنده از سوز و گداز
 سر نهاده روی خاک و، خفته بود
 لیک همچون زلف خود آشفته بود
 آنکه نسبت با شه لولاک داشت
 جای دامن ، سر به روی خاک داشت
 چون که سر از بستر رویا گرفت
 یک جهان غم در دل او جا گرفت
 نازنینان ، جملگی در خواب ناز
 کودکی بیدار، گرم سوز و ساز
 بهر دیدار بیتاب شد
 شمع آسا گریه کرد و آب شد
 پای تا سر حسرت و امید بود

ذره آسا در پی خورشید بود
 گرد روی ماهش از غم هاله داشت
 در فغانش یک نیستان ناله داشت
 ناله اش چون راه گردون می گرفت
 چشم او را پرده خون می گرفت
 هر چه خواهی داشت غم ، شادی نداشت
 طایر پر بسته آزادی نداشت
 هستیش از عشق مالا مال بود
 گریه می کرد و سرا پا حال بود
 ناله اش چون در دل شب شد بلند
 ناله جانسوز زینب شد بلند
 گفت با کودک که بیتابی چرا؟
 هستی زینب نمی خوابی چرا؟
 عندلیب من ، چرا افسرده ای ؟
 نوگل من از چه پژمرده ای ؟
 بهر زینب قصه آن راز گفت
 ماجرای خواب خود را باز گفت
 گفت : در رویا پدر را دیده ام
 دست و پا و روی او بوسیده ام
 چون شدم بیدار، باب من نبود
 ماه بود و، آفتاب من نبود
 دید فرزند برادر خسته است
 رشته الفت ز جان بگسسته است

درد را می دید و درمانی نداشت
 سر زحسرت روی دوش او گذشت
 ناگهان ویرانه رشک طور شد
 آفتاب آمد، جهان پر نور شد
 آفتاب عشق در ویرانه تافت
 ذره آسا سوی مهر خود شتافت
 لحظه ای حیران روی شاه شد
 پای تا سر محو ثارالله شد
 از دل کودک که محو شاه بود
 آنچه بر می خاست دود آه بود
 تا ببوسد، غنچه لب باز کرد
 بیقراری را ز نو آغاز کرد
 بحر عشق او تلاطم کرده بود
 دست و پای خویش را گم کرده بود
 ذره سان سرگرم ساز و سوز شد
 محو خورشید جهان افروز شد
 تحفه ای زبینه جانان نداشت
 رو نمایی غیر نقد جان نداشت
 دید چون نور حسینی را به طور
 مست شد موسی صفت از جام نور
 آن چنان شد مست کز هستی گذشت
 کار این می خواره از مستی گذشت
 ذره از روشن دلی خورشید شد

محفل افروز مه و ناهید شد

از شراب وصل شد سر مست او

متحد شد هست او با هست او

(دیگر از ساقی نشان باقی نبود)

(ز آنکه آن می خواره جز ساقی نبود)

من چه گویم وصف آن عالی جناب ؟

(آفتاب آمد دلیل آفتاب)

۳.

سراینده : علی اکبر پیروی

چه با آن نوگل بستان زهرا علیه السلام شد، خدا داند

که رفت از هوش و شد مدفون و آنجا بستری دارد

حسین بن علی علیه السلام در شام ویران دختری دارد

به کنج شام ویران دختر نیک اختری دارد

عزیزی ، دلبری ، شیرین زبانی ، ماه رخساری

لطیفی ، نازنینی ، گلرخی ، مه پیکری دارد

به کنج شام و در یک خانه تاریک و ویرانه

در این ویران سرا گنجی و گنجش گوهری دارد

سه ساله دختر مظلومه سلطان مظلومان

(رقیه) رو در آنجا بین چه عالی محضری دارد

اگر صحن و رواق او ندارد ظاهرا وسعت

ولی این جای کوچک در نظر زیب و فری دارد

چو دربار سلاطین معظم آن همایون فر

به دربار همایونش کتاب و دفتری دارد

ز یک سو جمع باشد گرد هم قنذاق و گهواره
 به سمت دیگری کاخ رفیعش منبری دارد
 شهادت می دهند قنذاقه و گهواره بر خردیش
 دهد منبر گواهی کو مقام اکبری دارد
 به دقت گر ببینی آستان اقدس او را
 گواهی می دهی که آنجا رواق منظری دارد
 ضریح و بارگاه قدسی آن دختر والا
 به چشم اهل معنی ، معنی والاتری دارد
 ولی این دختر مظلومه هم در شام بدفرجام
 ز جور شام ویران سرنوشت دیگری دارد
 ز دشت کربلا و کوفه آمد شام و در این جا
 چه آمد بر سر او، قصه حزن آوری دارد
 شبی می پرسد از عمه که بابایم کجا رفته ؟
 سفر هر چند طولانی است ، آن هم آخری دارد
 چو از زینب جواب مثبتی شنید آن دختر
 ز آه و شیونش آن شب خرابه محشری دارد
 یزید دون چو بشنید این غریو از خواب شد بیدار
 بگفتا: چیست این غوغا که بر جان اخگری دارد؟
 جوابش داد حاجب کاین هیاهو از اسیران است
 نوا از دختری باشد که حال مضطری دارد
 پدر می خواهد و از دوری او می کند شیون
 ز فرط غصه و غم جسم زرد و لاغری دارد
 چه با آن نوگل بستان زهرا شد، خدا داند

که رفت از هوش و شد مدفون و آنجا بستری دارد

یزید و بارگاه قدرتتش برچیده شد از بیخ

عمل چون بد بود بی شبهه و شک کیفری دارد

بریزد (پیروی) از پرده دل خون و می نالد

ز فقدان (رقیه) در دل خود آذری دارد

۴. سراینده : صغیر اصفهانی

پای گلگون شده از خار مغیلان دارم

رخ نیلی شده از سیلی عدوان دارم

باز خواهم که جهان یکسره غمخانه کنم

ساز فریاد و فغان از دل دیوانه کنم

جغد وش روی به ویرانه ز کاشانه کنم

گریم آن قدر که عالم همه ویرانه کنم

کآمد از حالت ویرانه نشینی یادم

وقت آن است کند سیل غمش بنیادم

چون غریبان سری آواره ز سامان دارم

چون یتیمان دلی آزرده و نالان دارم

چون اسران به کف غصه گریبان دارم

چون نی افتاده به چنگ غم و افغان دارم

بهر طفلی که یتیم است و غمین است و اسیر

ناز پرورد حسین آن شه بی یار و نصیر

کیست آن طفل ؟ رقیه ، که ز جور ایام

همه دم داشت فغان خاصه شبی کان ناکام

به خیال پدر افتاد به ویرانه شام

یادش آمد ز پدر، رفت ز جسمش آرام
 خیر مقدم چه به جا آمدی ، احسان کردی
 چه شد آخر که زما روی تو پنهان کردی
 ای پدر بی تو به ما دست بگشادند
 نان و خرما به تصدق به عیالت دادند
 درد دل جان پدر با تو فراوان دارم
 گاه وصل است و به لب شکوه ز هجران دارم
 پای گلگون شده از خار مگیلان دارم
 رخ نیلی شده از سیلی عدوان دارم
 غیر هر سنگ که فکندند زهر بام و برم
 کس دگر دست نوازش نکشیدی به سرم
 هیچ داری خبر ای جان پدر از دل ما
 که فلک سوخته از برق ستم حاصل ما
 داده در گوشه ویرانه ز کین منزل ما
 روشن از شعله آه است به شب محفل ما
 با پدر گرم فغان بود که ناگه از خواب
 گشت بیدار و نظر کرد ابا چشم پر آب
 نه پدر دید به بالین ، نه به تن طاقت و تاب
 ناله سر کرد دگر باره ز هجر رخ باب
 گفت عمه پدرم از سفر آمد چون شد
 باز گو کز غم او باز دلم پر خون شد
 به خدا عمه پدر بود کنون در بر من
 روشن از عارض او بود دو چشم تر من

از چه رو بار دگر پای کشید از سر من
 برس ای عمه به داد دل غم پرور من
 من غم دیده کجا، هجر رخ باب کجا
 این همه درد کجا، این دل بی تاب کجا
 پس خروشید و خراشید رخ همچون ماه
 به فلک گشت روان آه دل آل الله
 بر کشیدند ز دل جمله خروشی جانکاه
 عالمی را بنمودند پر از ناله و آه
 گشت آگاه از آن حال ، جفا پیشه یزید
 بفرستاد به ویرانه سر شاه شهید
 آه از آن دم که سر شاه به ویران آمد
 پی دلجویی آن جمع پریشان آمد
 از سر لطف به سر وقت یتیمان آمد
 به سر خوان غم آن سر زده مهمان آمد
 همه شستند ز جان دست ، چو جانان دیدند
 در سپهر طبق آن مهر درخشان دیدند
 چون رقیه به رخ باب کبارش نگریست
 از سحاب مژه بر آن گل احمر بگریست
 گفت پر خون - پدر - این موی نکوی تو ز چیست
 سبب قتل تو مرگ من غم زده کیست
 جان بابا، که جدا کرده سر از بدنت
 ای سر بی بدن آیا به کجا مانده تنت
 کی گمان داشتم ای من به فدای سر تو

که بدین حال ببینم سر بی پیکر تو
 غرقه در خون نگرما ماه رخ انور تو
 بی تو بابا چه کند دختر غم پرور تو
 پس لب خود به لب باب گرامی بنهاد
 تا خود از پای نیفتاد سر از دست نداد
 علم الله که چه بد حال دل آل رسول
 آن زمان کز ستم و کینه آن قوم جهول
 کرد رحلت ز جهان آن گل گلزار بتول
 در عجب ماند (صغیر) از تو ایا چرخ عجول
 که چه با خیل عزیزان تو ستمگر کردی
 ظلم بر آل علی بی حد و بی مرز کردی

۵. سراینده : حسان

عمه جان ، بگذار گریم زار زار
 چون که دیگر پر شده پیمانه ام
 عمه جان ، کو منزل و کاشانه ام
 من چرا ساکن در این ویرانه ام
 آشنایانم همه رفتند و، من
 میهمان بر سفره بیگانه ام
 عمه جان ، بگذار گریم زار زار
 چون که دیگر پر شده پیمانه ام
 شمع ، می ریزد گهر در پای من
 چون که داند کودکی دردانه ام
 عقل ، می گوید به من آرام گیر

او نداند عاشقی دیوانه ام
 دست از جانم بدار ای غمگسار
 من چراغ عشق را پروانه ام
 بگذر از من ای صبا حالم می‌رس
 فارغ از جان ، در غم جانانه ام
 بس که بی تاب از پریشانی شدم
 زلف ، سنگینی کند بر شانه ام
 من گرفتار به زلف و خال او
 من اسیر آن کمند و دانه ام
 خانمانم رفته بر باد ای عدو
 کم کن آزار دل طفلانه ام
 کی توانم رفت از کویش (حسان)
 من نمک پرورده این خانه ام
 عمه جان شب مرگ من است امشب
 وای که از نور رخ بایم خرابه روشن است امشب
 به زین العابدین بر گو که ما پیمانه بشکستیم
 تو هم پیمانه را بشکن در نزد من است امشب
 دختر دردانه منم
 به کنج ویرانه منم
 عمه چه آمد بسرم
 چرا نیامد پدرم ؟
 ۶.سراینده : حسان
 سوختم ز آتش هجر تو پدر تب کردم

روز خود را به چه روزی بنگر شب کردم

تازیانه چو عدو بر سر و رویم می زد

نا امید از همه کس روی به زینب کردم

اشک یتیم

ای عمه بیا تا که غریبانه بگیریم

دور از وطن و خانه ، به ویرانه بگیریم

پژمرده گل روی تو از تابش خورشید

در سایه نشینیم و به جانانه بگیریم

لبریز شد ای عمه دگر کاسه صبرم

بر حال تو و این دل ویرانه بگیریم

نومید ز دیدار پدر گشته دل من

بنشین به کنارم ، پریشانه بگیریم

گردیم چون پروانه به گرد سر معشوق

چون شمع در این گوشه کاشانه بگیریم

این عقده مرا می کشد ای عمه که باید

پیش نظر مردم بیگانه بگیریم

بخش یازدهم: حرم مطهر حضرت رقیه علیه السلام، زیارتنامه حضرت رقیه علیها السلام

من گلابم بوی گل جوید از من زآنکه آید

بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم

ای (رسا) از آستانش هر چه خواهی آرزو کن

عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم

چنانکه در آغاز کتاب حاضر آوردیم، عبدالوهاب بن احمد شافعی مصری، مشهور به شعرانی (متوفی به سال ۹۷۳ قمری)، در کتاب المنن، باب دهم، نقل می کند: (نزدیک مسجد جامع دمشق، بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیه علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام معروف است. بر روی سنگی واقع در درگاه این مرقد، چنین نوشته است:

هذا البيت بقعه شرفت بآل النبي صلى الله عليه وآله و بنت الحسين الشهيد، رقيه عليه السلام (این خانه مکانی است که به ورود آل پیامبر صلی الله علیه و آله و دختر امام حسین علیه السلام، حضرت رقیه شرافت یافته است) (۳۰۷)

مرقد مطهر این دختر مظلومه، در قرون اخیر بارها تعمیر شده است، یک بار در سال ۱۲۸۰ هجری قمری به دست یکی از سادات محترم به نام سید مرتضی که داستان آن در بخش اول این کتاب ذکر گردیده است. و آخرین تعمیر آن قبل از سالهای اخیر نیز به وسیله میرزا علی اصغر خان اتابک امین السلطان صدراعظم ایران در سال ۱۳۲۳ هجری قمری انجام گرفته است، در مورد تعمیر اخیر، مرحوم علامه سید محسن امین عاملی متوفای ۱۳۷۱ هجری قمری، اشعاری سروده که بر بالای درب مرقد حضرت رقیه علیه السلام نقش شده است و از جمله آنها این دو بیت است، که خود او در اعیان الشیعه نقل می کند و بیت آخر، ماده تاریخ تعمیر مرقد این مظلومه است

له ذوالرتبه العلیا علی

وزیر الصدر فی ایران جدد

و قد ارختها تزهو بنا

بقبر رقیه من آل احمد

در این اواخر، به علت کثرت توجه علاقمندان خاندان اهل بیت علیه السلام به قبر این دختر معصومه و کوچکی محل و گنجایش نداشتن آن برای زائرین، مرحوم مغفور حاج شیخ نصر الله خلخالی در صدد بر آمد که حرم مخدره را توسعه دهد و بدین منظور با کمک عده ای از نیکوکاران و محبان این خاندان، خانه های اطراف حرم را خریداری کرد. ولی به خاطر تعصبات جاهلانه و طمعکاریهای مغرضانه جمعی از صاحبان خانه ها از تخلیه بیوت خودداری کردند. از آنجا که بنای ساختمان جدید به منظور تاسیس یک محل عبادی بود، متصدیان امر نمی خواستند متوسل به زور شوند، با اینکه شرعا چنین حقی را داشتند، لذا تخلیه و تخریب کامل خانه های اطراف چندین سال به طول انجامید و چشم علاقمندان و مشتاقان به انتظار بود تا آنکه بحمدالله در نتیجه مساعی و بذل و بخشش بی دریغ بانیان و

متصدیان ، که اضعاف و مضاعف قیمت استحقاقی را به صاحبان خانه ها پرداخت کردند، در تاریخ ۱۳۶۴ هجری شمس برابر ۱۹۸۴ میلادی با حضور بعضی از مسولین و مقامات دولتی سوریه و جمعی از علما و روحانیون رسماً شروع به ساختمان شد. ضمناً برای اطمینان بیشتر از استحکام بنا مسیر رودخانه ای را که در داخل بنای فعلی بود هر چند قبلاً تغییر داده بودند، به طور کلی از ساختمان حرم بیرون بردند، و این تغییر پنج ماه به طول انجامید. سپس شروع به پی ریزی بنای جدید حرم گردید.

مجموع مساحت ساختمان تقریباً ۴۵۰۰ متر مربع است که ۶۰۰ متر مربع تقریبی از این مساحت فضای باز، و باقی زیربناست. در قسمت جنوبی ساختمان ، مسجدی به وسعت ۸۰۰ متر مربع (۴۰*۲۰) ساخته شده است که وسعت حرم و رواقهایش در بنای جدید تقریباً ۲۶۰۰ متر مربع خواهد بود. خداوند به بانیانش جزای خیر عنایت فرماید.

زیارتنامه حضرت رقیه علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا سيدتنا رقيه عليك تحيه و السلام و رحمه الله و برکاته السلام عليك يا بنت اميرالمومنين على بن ابيطالب السلام عليك يا بنت فاطمه الزهرا سيده نساءالعالمين السلام عليك يا بنت خديجه الكبرى ام المومنين و المومنات السلام عليك يا بنت ولي الله السلام عليك يا اخت ولي الله السلام عليك يا بنت الحسين الشهيد السلام عليك ايها الصديقه الشهيد السلام عليك ايها الرضيه المرضيه السلام عليك ايها التقيه النقيه السلام عليك ايها الزكيه الفاضله السلام عليك ايها المظلومه البهيه صلى الله عليك و على روحك و بدنك فجعل الله منزلک و ماواک في الجنة مع آبائك و اجدادک الطيبين الطاهرين المعصومين السلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار و على الملائکه الحافين حول حرمک الشريف و رحمه الله و برکاته و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين برحمتک يا ارحم الراحمين

بخش دوازدهم: اهل بیت علیه السلام از شام به مدینه باز می گردند

مدت توقف اهل بیت علیه السلام را در شام مختلف نوشته اند و علی التحقیق معلوم نیست، هر کس در این باب سخنی آورده و تقریباتی نموده است. در طراز المذهب از سید طباطبائی اعلی الله مقامه نقل کرده که ایشان در حاشیه ریاض المصائب چهل روز گفته است.

به روایت میلانی از کاشفی، وی شش ماه گفته و آن را نسبت به ابن بابویه داده است. صاحب مفتاح البکا و مهیج الاحزان نیز هیجده روز گفته اند و بعضی گفته اند که ده روز بیشتر در شام نمانده اند و العلم عندالله. بالجمله، چون یزید ملعون دید که مردم شام بر او لعنت نثار می کنند و نزدیک است که فتنه بپا شود، اهل بیت علیه السلام را بعد از تفقد، بین اقامت در شام و حرکت به سوی مدینه مخیر ساخت. علیاه مخدره زینب علیه السلام فرمود: ردنا الی المدینه فانها مهاجره جدنا رسول الله صلی الله علیه و آله (ما را به مدینه که هجرتگاه جد ماست باز گردان)

یزید لعین نعمان بن بشیر را، که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می رفت، طلبید و سی نفر، و به روایتی پانصد نفر، از سپاهیان را نیز همراه او کرد و گفت: اهل بیت علیه السلام را به مدینه برسان. همچنین اسباب سفر آنها را، آنچه لازم بود، مهیا کرد و سفارش نمود که به هر مکان که خود آنها اختیار نمایند رهسپار باش و هر جا که می خواهند فرود آیند فرود آی و شما از آنها دورتر فرود آیید که بر زنان دشوار نباشد. (۳۰۸)

یزید لعین سپس فرمان داد شتران را فراهم کردند و مالهای بسیار روی آنها ریخت و گفت: ای زینب و ای ام کلثوم علیه السلام این اموال را بگیرید تا عوض خون امام حسین علیه السلام بوده باشد.

علیا مخدره حضرت زینب کبری علیه السلام فرمود:

(ای یزید و یلک ما اقل حیاءک و اقسى قلبک و اصلب و جهک تقتل اخی و تقول خذوا عوضه مالا، لا والله لا یکون ذلک، فخرجل یزید) فرمود: ای یزید، وای بر تو چقدر بی حیا و سنگ دل و بی آزرمی، برادر مرا به قتل می رسانی و در عوض آن مال به من میدهی نه به خدا قسم این هرگز نخواهد شد. یزید خجلت زده و شرمگین گردید.

ابو مخنف و بعضی دیگر گویند: آنوقت سر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را با مشک و کافور خوشبو ساخته و به امام زین العابدین علیه السلام تسلیم کردند و ایشان آن سر مطهر را به کربلا رسانیدند و ملحق به جسد مطهر فرمودند.

در امالی شیخ صدوق می خوانیم: پس از قتل امام حسین علیه السلام آثار سماویه نمودار گشت و تا اهل بیت از شام بیرون نشدند و آن سر مطهر را به کربلا باز نگردانیدند، آن آثار سماویه و ارضیه مزبور مرتفع نگشت

ابو اسحاق اسفراینی در (نور العین) و جمعی دیگر نیز - چنانکه در طراز المذهب آنها را نام برده - می گویند سر مطهر در کربلا به بدن ملحق گشت.

بالجمله ، یزید دستور داد تا محملهای آنها را به انواع دیبای زر تار مزین کردند. آری ، آن ملعون در ابتدا چندانکه توانست در زجرت و کربت اهل بیت علیه السلام کوشید و آل پیغمبر صلی الله علیه و آله را چندان در ویرانه توقف داد که از رنج گرما و سرما چهره های مبارکشان پوست انداخت و گوشت ایشان از زحمت شتر سواری و زندان و صدمت آن مردم زشت بنیان آب شد و اندام شریفشان از کثرت آزار نزار گشت و هیچ گونه از مقتضیات عدوات و بغض و کین فرو گذار نکرد تا آتش دل پر کین خود را تسکین داد، تا اینکه رفته رفته مردم دنیا بر او شوریدند و او را مورد هزار گونه لعنت و شنعت قرار دادند، حتی فرزندان و غلامان و اهل بیت خود وی بر او شوریدند. چون این روزگار تاریک بدیده چاره ندید مگر آنکه با اهل بیت علیه السلام از در مهر درآید و آنها را با مال و عزت و حرمت به جانب مدینه مراجعت دهد. لذا شخصی را همراه ایشان فرستاد و به وی دستور داد که دقیقه ای در احترام و احتشام ایشان کوتاهی نکند.

وی اسباب سفر را به طور خوبی و شایسته مهیا ساخته زنان و دختران شام با لباسهای سیاه به انتظار بیرون شدند و مردم شام برای مشایعت مهیا گردیدند. چون امام زین العابدین علیه السلام از مجلس یزید بیرون شد، اهل بیت علیه السلام را اجازه داد که بیرون بیایند.

بانوان عصمت از حرمسرای یزید بیرون آمدند. زنان آل ابوسفیان و دخترهای یزید و متعلقات ایشان بیرون دویدند و از گریه و ناله صدا را به چرخ کبود رسانیدند.

گویند: چون علیا مخدره زینب سلام الله علیها چشمش بر آن محملهای زرتار افتاد ناله از دل برکشیده فرمود: مرا با محملهای زرین چه کار؟ در نتیجه آن محملها را سیاه پوش کردند و با مشاهده آنها صدای شیون مردم بالا گرفت . زمانی که اهل بیت علیه السلام خواستند سوار محمل شوند به یاد آن روزی که از مدینه بیرون شدند افتاده ، ناله ها از دل برکشیدند و امام زین العابدین علیه السلام آنها را تسلیت می داد و به صبر و شکیبایی امر می فرمود. در آن روز به اهل بیت علیه السلام بسی دشوار گذشت و هریک به زبانی اظهار ناله و سوگواری می نمودند تا از دروازه شام بیرون رفتند.

ناله مردم شام از شور قیامت خبر می داد و آنان ساکت نشدند تا زمانی که عماری آنها از نظر مردم شام غایب گردید، در این وقت نالان و گریان با کمال افسوس به شهر بازگشتند. و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر حرکت هر طور که می خواستند طی طریق می نمودند: هر جا می خواستند فرود می آمدند و در شهر و قریه نیز که وارد می شدند به مراسم عزاداری قیام می کردند و خاک را با اشک خونین عجین می ساختند

نعمان بن بشیر کمال توقیر و تکریم را نسبت به ایشان معمول می داشت و در هر کجا فرود می آمدند، با مردان خود، دور از ایشان منزل می کرد تا اهل بیت علیه السلام با فراغت بال و امنیت خیال به حال خود باشند و چنین بود تا هنگامی که به حوالی عراق نزدیک شدند.

از اینجا باید سیاست و کیاست الهی دختر رشید امیرالمومنین علیه السلام را سنجید که چگونه یزید را با خاک سیاه برابر کرد، چگونه مجلس عزا در عاصمه و پایتخت یزید بر پا کرد، چگونه فرمان داد که هر زنی از زنان شام می خواهد بیاید کسی او را منع نکند، چگونه مراثنی حاوی مظلومیت آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و مثالب و مطاعن بنی امیه را انشا کرد، و چگونه فرمان داد که عماریه را و علمها را سیاه کنند؟ البته در هر منزلی زینب علیه السلام همی ندای حق می زد و خط سیر خود را اعلاای کلمه حق قرار داده بود، و بدینگونه

تمامی سعی خود را به کار برد تا به هدف رسید، و این خود نشانگر عظمت و جلالت و شرافت و علو همت و صبر و شکیبایی و علم و دانش خاص و کاملی بود که خداوند متعال به زینب علیه السلام مرحمت کرده بود و در معنی، این گوهر گرانها را در خزینه خود برای احیای دین حق ذخیره کرده بود. (۳۰۹)

به یاد رقیه علیه السلام در مدینه

روایت شده است هنگامی که حضرت زینب علیه السلام با همراهان به مدینه بازگشت، زنهای مدینه برای عرض تسلیت به حضور ایشان آمدند. حضرت زینب علیه السلام تمامی حوادث جانسوز کربلا و کوفه و شام را برای آنها بیان می کرد، و آنها می گریستند تا اینکه به یاد حضرت رقیه علیه السلام افتاد و فرمود:

اما مصیبت رحلت حضرت رقیه علیه السلام در خرابه شام کمرم را خم و مویم را سفید کرد. زنها وقتی این سخن را شنیدند، صدایشان به شیون و ناله و گریه بلند شد، و آن روز به یاد رنجهای جانگداز حضرت رقیه علیه السلام بسیار گریستند. (۳۱۰)

بخش سیزدهم : کرامات حضرت رقیه علیه السلام

سه ساله دختری در شام ویران بجاماند ازحسین آن شاه عطشان ز جور اشقیا خاموش و، اما بتابد تا ابد این مهر رخشان

از حضرت رقیه علیهاالسلام و مرقد مطهر آن حضرت ، در طول تاریخ ، کرامات متعددی بروز کرده است که قبلا در خلال بخشهای گذشته ، به برخی از آنها اشاره کردیم (۳۱۱) و اینک توجه شما را به چند کرامات شگفت دیگر جلب می کنیم :

بگو چند جمله از مصیبت دخترم (رقیه) را بخواند

۱. مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده (متوفای محرم ۱۳۶۹ هجری قمری)، فرزند مرحوم محدث عالیمقام حاج شیخ عباس قمی (۳۱۲) رضوان الله تعالی علیهما، از وعاظ و خطبای مشهور تهران بودند. ایشان می فرمود:

یکسال به بیماری و ناراحتی حنجره و گرفتگی صدا مبتلا شده بودم ، تا جایی که منبر رفتن وسخنرانی کردن برای من ممکن نبود. مسلم ، هر مریضی در چنین موقعی به فکر معالجه می افتد، من نیز به طبیبی متخصص و باتجربه مراجعه کردم .

پس از معاینه معلوم شد بیماری من آن قدر شدید است که بعضی از تارهای صوتی از کار افتاده و فلج شده و اگر لا علاج نباشد صعب العلاج است .

طیب معالج در ضمن نسخه ای که نوشت دستور استراحت داد و گفت که باید تا چند ماه از منبر رفتن خودداری کنم و حتی با کسی حرف نزنم و اگر چیزی بخواهم و یا مطلبی را از زن و بچه ام انتظار داشته باشم آنها را بنویسم ، تا در نتیجه استراحت مداوم و استعمال دارو، شاید سلامتی از دست رفته مجددا به من برگردد.

البته صبر در مقابل چنین بیماری و حرف نزدن با مردم حتی با زن و بچه ، خیلی سخت و طاقتفرساست ، زیرا انسان بیشتر از هر چیز احتیاج به گفت و شنود دارد و چطور می شود تا چند ماه هیچ نگویم و حرفی نزنم و پیوسته در استراحت باشم ؟ آن هم معلوم نیست که نتیجه چه باشد.

بر همه روشن است که با پیش آمدن چنین بیماری خطرناکی ، چه حال اضطراری به بیمار دست می دهد. اضطراب و ناراحتی شدید است که آدمی را به یاد یک قدرت فوق العاده می اندازد، این حالت پریشانی است که انسان امیدش از تمام چاره های بشری قطع شده و به یاد مقربان درگاه الهی می افتد تا بوسیله آنها به درگاه خداوند متعال عرض حاجت کرده و از دریای بی پایان لطف خداوند بهره ای بگیرد.

من هم با چنین پیش آمدی ، چاره ای جز توسل به ذیل عنایت حضرت امام حسین علیه السلام نداشتم . روزی بعد از نماز ظهر و عصر، حال توسل به دست آمد و خیلی اشک ریختم و سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله علیه السلام را که به وجود مقدس ایشان متوسل بودم مخاطب قرار داده گفتم : یابن رسول الله ، صبر در مقابل چنین بیماری برای من طاقتفرساست . علاوه بر این من اهل منبرم و مردم از من انتظار دارند بر ایشان منبر بروم . من از اول عمر تا به حال علی الدوام منبر رفته ام و از نوکران شما اهل بیتم ، حالا چه شده که باید

یکباره از این پست حساس بر اثر بیماری کنار باشم . ضمناً ماه مبارک رمضان نزدیک است ، دعوتها را چه کنم ؟ آقا عنایتی بفرما تا خدا شفایم دهد.

به دنبال این توسل ، طبق معمول کم کم خوابیدم . در عالم خواب ، خودم را در اطاق بزرگی دیدم که نیمی از آن منور و روشن بود و قسمت دیگر آن کمی تاریک

در آن قسمت که روشن بود حضرت مولی الکونین امام حسین علیه السلام را دیدم که نشسته است . خیلی خوشحال و خوشوقت شدم و همان توسلی را که در حال بیداری داشتم در حال رویا نیز پیدا کردم . بنا کردم عرض حاجت نمودن ، و مخصوصاً اصرار داشتم که ماه مبارک رمضان نزدیک است و من در مساجد متعدد دعوت شده ام ، ولی با این حنجره از کار افتاده چطور می توانم منبر رفته و سخنرانی نمایم و حال آنکه دکتر منع کرده که حتی با بچه های خود نیز حرفی نزنم .

چون خیلی الحاح و تضرع و زاری داشتم ، حضرت اشاره به من کرد و فرمود به آن آقا سید که دم درب نشسته بگو چند جمله از مصیبت دخترم (رقیه) را بخواند و شما کمس اشک بریزید، ان شاء الله تعالی خوب می شوید. من به درب اطاق نگاه کردم دیدم شوهر خواهرم آقای حاج آقا مصطفی طباطبائی قمی که از علما و خطبا و از ائمه جماعت تهران می باشد نشسته است . امر آقا را به شخص نامبرده رساندم . ایشان می خواست از ذکر مصیبت خودداری کند، حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرمود روضه دخترم را بخوان . ایشان مشغول به ذکر مصیبت حضرت رقیه علیه السلام شد و من هم گریه می کردم و اشک می ریختم ، اما متأسفانه بچه هایم مرا از خواب بیدار کردند و من هم با ناراحتی از خواب بیدار شدم و متأسف و متأثر بودم که چرا از آن مجلس پر فیض محروم مانده ام ، ولی دیدن دوباره آن منظره عالی امکان نداشت .

همان روز، ویا روز بعد، به همان متخصص مراجعه نمودم . خوشبختانه پس از معاینه معلوم شد که اصلاً اثری از ناراحتی و بیماری قبلی در کار نیست . او که سخت در تعجب بود از من پرسید شما چه خوردید که به این زودی و سریع نتیجه گرفتید؟

من چگونگی توسل و خواب خودم را بیان کردم . دکتر قلم در دست داشت و سر پا ایستاده بود، ولی بعد از شنیدن داستان توسل من بی اختیار قلم از دستش بر زمین افتاد و با یک حالت معنوی که بر اثر نام مولی الکونین امام حسین علیه السلام به او دست داده بود پشت میز طبابت نشست و قطره قطره اشک بر رخسارش می ریخت . لختی گریه کرد و سپس گفت : آقا، این ناراحتی شما جز توسل و عنایت و امداد غیبی چاره و راه علاج دیگری نداشت . (۳۱۳)

آن سر، که خون او ز گلویش چکیده است

این گنج غم که در دل خاک آرمیده است

این دختر حسین سر از تن بریده است

این است دختری که پدر را به خواب دید

کز دشت خون به نزد اسیران رسیده است

بیدار شد ز خواب و پدر را ندید و گفت

ای عمه جان ، پدر مگر از من چه دیده است

این مسکن خراب پسندیده بهر ما

از بهر خود جوار خدا را گزیده است

زینب به گریه گفت که باشد برادرم

اندر سفر که قامتم از غم خمیده است

پس ناله رقیه و زنها بلند شد

و آن ناله را یزید ستمگر شنیده است

گفتا برند سوی خرابه سر حسین

آن سر که خون او ز گلویش چکیده است

چون دید راس باب ، رقیه بداد جان

مرغ روان او سوی جنت پریده است

این است آن سه ساله یتیمی که درجهان

جز داغ باب و قتل برادر ندیده است

دانی گلاب مرقد این ناز دانه چیست

از عاشقان کربلا اشک دیده است

معمور هست تا به ابد قبر آن عزیز

لیک قبر یزید را به جهان کس ندیده است . (۳۱۴)

حضرت فاطمه زهرا علیه السلام در خرابه شام

حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای سید مرتضی مجتهدی سیستانی از مدرسین حوزه علمیه قم ، طی نامه ای به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام چنین مرقوم داشته اند:

۲. عالم ربانی و مفسر قرآن ، جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج سید حسن درافشان (۳۱۵) درباره کرامات مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی (ره) (۳۱۶) چنین نقل کردند.

یک روز در خدمت حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی نشسته بودم (در آن زمان من شرح قطر می خواندم)، ایشان پوستینچه ای پوشیده و مشغول مطالعه کتابی بودند. درب خانه را زدند. گفتند معتمد الوزرا آمده و ملاقات می خواهد. در باز شد و او با کفش وارد خانه شد. آقا چند دقیقه به او اعتنا نکردند و پس از آن رو به او کرده و فرمودند: معتمد، حیا نمی کنی روی فرش نبوی با کفش وارد می شوی . او بیرون رفت و کفشش را در آورد، سپس داخل اطاق شده هفت تیر و کاغذی را از بغل در آورده و عرض کرد: آقا این حکم قتل شماسست ، از مرکز نوشته اند، بزمن یا زبانتان را جمع می کنید؟

آقا بغل را باز کردند و فرمودند: لچک خراباتی شهر بر سرت ، بزمن . من نگاه می کردم ، دیدم اشک چشم معتمد جاری شده و گفت : مادرم را می شناسم ، یعنی حلال زاده ام . آنگاه هفت تیرش را در قاب کرد و رفت . پسر عمو (۳۱۷) عرضه داشت : بابا چرا تقیه نمی کنید؟ چرا می خواهید عالمی را یتیم کنید؟ آقا فرمودند: بابا محمد جلو بیا پسر عمو نزدیک آمد و نشست . آقا فرمودند:

دیشب در عالم رویا در خرابه شام بودم . تمام اسرا در خرابه بودند. حضرت زهرا علیه السلام و هم تشریف داشتند. من که وارد شدم ، مادرم فاطمه زهرا علیه السلام فرمود: مادر علی بیا. من جلو رفتم . حضرت مرا در آغوش گرفته ، صورت و دهانم را بوسید و فرمود: مادر، بگو و نترس ، حافظ تو منم . پسر جان ، کسی که نگهبانی مثل حضرت زهرا علیه السلام دارد، برای او دیگران این روباهها چه کسانی هستند؟

انتقام ، خطاب به امام زمان سلام الله علیه

بیا برادر از خاک سیه این جسم پاک آخر

تن صد پاره را ای شاه دین بنما به خاک آخر

بیا در کربلا بنگر که همچون گل بود پرپر

تن سبط پیامبر گشته از کین چاک چاک آخر

خبرداری چه گفتا در کنار آن تن خونین

میان قتلگه زینب به آه سوز ناک آخر

(به زنجیر ستم بین کودکان و خردسالان را

سه ساله کودکی در کنج ویران شد هلاک آخر

تن جدت به روی خاک بی غسل و کفن باشد

سرش بر روی نی باشد چو ماه تابناک آخر

تو ای دست خدا بیرون بیا از آستین حق

برای انتقام آن همه خونهای پاک آخر

زن فرانسوی در کنار قبر حضرت رقیه علیه السلام

جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد مهدی تاج لنگرودی (واعظ) صاحب تالیفات کثیره ، در کتاب توسلات یا راه امیدواران صفحه ۱۶۱، چاپ پنجم چنین می نویسد:

۳. یکی از دوستانم که خود اهل منبر بوده و در فن خطابه و گویندگی از مشاهیر است و مکرر برای زیارت قبر حضرت رقیه بنت الحسین علیه السلام به شام رفته است ، روی منبر نقل می کرد:

در حرم حضرت رقیه علیه السلام زن فرانسوی را دیدند که دو قالیچه گران قیمت به عنوان هدیه به آستانه مقدسه آورده است . مردم که می دانستند او فرانسوی و مسیحی است از دیدن این عمل در تعجب شدند و با خود گفتند که چه چیز باعث شده که یک زن نامسلمان به این جا آمده و هدیه قیمتی آورده است ؟ چنین موقعی است که حس کنجکاوی در افراد تحریک می شود. روی همین اصل از او علت این امر را پرسیدند و او در جواب گفت :

همان گونه که می دانید من مسلمان نیستم ، ولی وقتی که از فرانسه به عنوان ماموریت به این جا آمده بودم در منزلی که مجاور این آستانه بود مسکن کردم . اول شبی که می خواستم استراحت کنم صدای گریه شنیدم . چون آن صداها ادامه داشت و قطع نمی شد. پرسیدم این گریه و صدا از کجاست ؟ در جواب گفتند: این گریه ها از جوار قبر یک دختری است که در این نزدیکی مدفون است . من خیال می کردم که آن دختر امروز مرده و امشب دفن شده است که پدر و مادر و سایر بازماندگان وی نوحه سرایی می کنند. ولی به من گفتند الان متجاوز از هزار سال است که از مرگ و دفن او می گذرد. برشگفتی من افزوده شد و با خود گفتم که چرا مردم بعد از صدها سال این گونه ارادت به خرج می دهند؟ بعد معلوم شد این دختر با دختران عادی فرق دارد: او دختر امام حسین علیه السلام است که پدرش را مخالفین و دشمنان کشته اند و فرزندانش را به این جا که پایتخت یزید بوده به اسیری آورده اند و این دختر در همین جا از فراق پدر جان سپرده و مدفون گشته است .

بعد از این ماجرا روزی به این جا آمدم . دیدم مردم از هر سو عاشقانه می آیند و نذر می کنند و هدیه می آورند. متوسل می شوند. محبت او چنان در دلم جا کرد که علاقه زیادی به وی پیدا کردم .

پس از مدتی به عنوان زایمان مرا به بیمارستان و زایشگاه بردند. پس از معاینه به من گفتند کودک شما غیر طبیعی به دنیا می آید و ما ناچار از عمل جراحی هستیم. همین که نام عمل جراحی را شنیدم دانستم که در دهان مرگ قرار گرفته ام. خدایا چه کنم، خدایا ناراحتم، گرفتارم چه کنم، چاره چیست؟ و اندیشیدم که، چاره ای بجز توسل ندارم، و باید متوسل شوم...

به ناچار دستم را به سوی این دختر دراز کرده و گفتم: خدایا به حق این دختری که در اسارت کتک و تازیانه خورده است و به حق پدرش که امام بر حق و نماینده رسالت بوده است و او را از طریق ظلم کشته اند قسم می دهم مرا از این ورطه هلاکت نجات بده. آنگاه خود این دختر را مخاطب قرار داده و گفتم: اگر من از این ورطه هلاکت نجات یابم ۲ قالیچه قیمتی به آستانه ات هدیه می کنم.

خدا شاهد است پس از نذر کردن و متوسل شدن، طولی نکشید برخلاف انتظار اطبا و متصدیان زایمان، ناگهان فرزندم به طور طبیعی متولد شد و از هلاکت نجات یافتم. اینک نیز به عهد و نذر وفا کرده و قالیچه ها را تقدیم می کنم.

دختر شاه شهید

زایرین، من پیروی از رادمردان کرده ام

پیروی از نهضت شاه شهیدان کرده ام

باب من در کربلا جان داد و دین را زنده کرد

من هم آخر جان فدای امر قرآن کرده ام

من در دریای عصمت دختر شاه شهید

کاین چنین افتاده، جا در کنج ویران کرده ام

گرچه خوردم تازیانه از عدو در راه شام

در بقای دین بحق من عهد و پیمان کرده ام

دختری هستم سه ساله رنج بی حد دیده ام

کاخ ظلم و جور را با خاک یکسان کرده ام

خورده ام سیلی ز دشمن همچو زهرا مادرم

چون دفاع از حق جدم شاه مردان کرده ام

رنجها بسیار دیدم در ره شام خراب

دین حق ترویج با رنج فراوان کرده ام

من گلی هستم ولی اعدای دین خوادم نمود

آل سفیان را به ناله خوار و ویران کرده ام

در زمین کربلا گرچه خزان شد باغ دین

من به اشک دیده عالم را گلستان کرده ام

می دویدم بر سر خار مغیلان نیمه شب

این فداکاری برای نور ایمان کرده ام

با پریشانی و با درد و یتیمی تا ابد

قبر خود آباد و قصر کفر ویران کرده ام

پایداری کرده ام در امر باب تاجدار

ظاهرا عالم پریشان و حال گریان کرده ام

در نهادم بود رمزی از شه لب تشنگان

واژگون تخت عدو با راز پنهان کرده ام

روز محشر کن شفاعت از من ای آرام جان

عمر خود بیهوده صرف جرم و عصیان کرده ام (۳۱۸)

مادر مسیحی با دیدن کرامت از رقیه علیه السلام مسلمان شد

جناب حجه السلام و المسلمین آقای سید عسکر حیدری ، از طلاب علوم دینی حوزه علمیه زینبیه شام چنین نقل کردند:

۴. روزی زنی مسیحی دختر فلجی را از لبنان به سوریه می آورد. زیرا دکترهای لبنان او را جواب کرده بودند.

زن با دختر مریضش نزدیک حرم با عظمت حضرت رقیه علیه السلام منزل می گیرد تا در آنجا برای معالجه فرزندش به دکتر سوریه مراجعه کند، تا اینکه روز عاشورا فرا می رسد و او می بیند مردم دسته دسته به طرف محلی که حرم مطهر حضرت رقیه علیه السلام آنجاست می روند.

از مردم شام می پرسد اینجا چه خبر است ؟ می گویند اینجا حرم دختر امام حسین علیه السلام است . او نیز دختر مریضش را در منزل تنها گذاشته درب اطاق را می بندد و به حرم حضرت علیه السلام می رود. آنجا متوسل به حضرت رقیه علیه السلام می شود و گریه می کند، به حدی که غش می کند و بیهوش می افتد. در آن حال کسی به او می گوید بلند شو برو منزل دخترت تنهات و خدا او را شفا داده است . برخاسته به طرف منزل حرکت می کند و می رود درب منزل را می زند، می بیند دخترش دارد بازی می کند.

وقتی مادر جویای وضع دخترش می شود و احوال او را می پرسد، دختر در جواب مادر می گوید وقتی شما رفتید دختری به نام رقیه وارد اطاق شد و به من گفت بلند شو تا با هم بازی کنیم . آن دختر به من گفت : بگو بسم الله الرحمن الرحیم تا بتوانی بلند شوی و سپس

دستم را گرفت و من بلند شدم دیدم تمام بدنم سالم است . او داشت با من صحبت می کرد که شما درب را زدید، گفت : مادرت آمد.
سرانجام مادر مسیحی با دیدن این کرامت از دختر امام حسین مسلمان شد.

عبرت خانه

زائرین قبر من این شام عبرت خانه است
مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است
دختری بودم سه ساله ، دستگیر و بی پدر
مرغ بی بال و پری را این قفس کاشانه است
بود سلطانی ستمگر صاحب قدرت یزید
فخر می کرد او که مستم در کفن پیمانه است
داشت او کاخی مجلل ، دستگاهی با شکوه
خود چه مردی کز غرور سلطنت دیوانه است
داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت
همچو مرغی کو بسا محروم ز آب و دانه است
تکیه می زد او به تخت سلطنت با کبر و وجد
این تکبر ظالمان را عادت روزانه است
من به دیوار خرابه می نهادم روی خود
زین سبب شد رو سفیدم ، شهرتم شاهانه است
بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن کفن
پر شکسته بلبلی را این خرابه لانه است
محو شد آثار او، تابنده شد آثار من
ذلت او عزت من هر دو جاویدانه است
(کهنمویی) چشم عبرت باز کن ، بیدار شو
هر که از اسرار حق آگه نشد بیگانه است

شفای دوباره

حجه الاسلام آقای سید شهاب الدین حسینی قمی واعظ، طی مکتوبی در تاریخ ۲۷ ذی قعدة ۱۴۱۴ قمری برابر ۷۳/۲/۱۸ مرقوم داشته اند که : آقای احمد اکبری ، مداح تهرانی ، برای ایشان جریان شفا گرفتن در زندگی دوباره خود را که از عنایات بی بی حضرت رقیه علیه السلام بود، چنین تعریف کرده است :

۵. به دردی مبتلا شده بودم که اطبا ناامید کردند. خلاصه کمیسیون پزشکی تشکیل و بنا شد مرا عمل کنند. قبل از عمل به من گفتند ممکن است عمل خوب باشد و ممکن است بد. عمل کردند و نتیجه ای مثبت بعد از عمل حاصل وصیت کن و با زن و بچه ات دیدار و خداحافظی نما. من هم دست و پایم بسته و روی تخت افتاده بودم ، فرستادم همه آمدند. وصیت کرده جریان را گفتم و با بچه ها دیدار و وداع کردم . از جمله طفل کوچکی بغلی بود که او را خم کردند و من صورتش را بوسیدم . همه گریان و افسرده از اطاق بیمارستان بیرون رفتند تا برای تحویل گرفتن جسد من و جریان مرگ و دفن و ناله آماده شوند. با همان وضع دردناک متوسل شدم به حضرت رقیه علیه السلام و اشعاری و ذکر توسلی داشتم . چند لحظه نگذشت که دید خانمی مثل ماه پاره جلوی تخت من حاضر شده و مرا با اسم و شهرت صدا زد: برخیز.

تعجب کردم . این کیست که مرا می شناسد و اسمم را می برد؟ گفتم لابد دختر یکی از هم اطاقیهای من است که برای احوالپرسی آمده است .

دوباره فرمود: پاشو. گفتم : نمی توانم ، دست و پایم بسته است و حق حرکت ندارم

فرمود: کجا دست و پای تو بسته است ؟ بلند شو. نگاه کردم دیدم دست و پایم باز است .

فرمود: چرا بلند نمی شوی ؟ گفتم : عمل کرده ام و نباید از جا حرکت کنم .

گفت : کجا را عمل کرده ای ؟ ببینم .

نگاه کردم ، دیدم اصلا اثری از عمل در بدن من نیست و جای عمل جوش خورده ، کانه عملی واقع نشده است . تعجب کردم . پرسیدم شما کی هستید؟ فرمودند: مگر مرا صدا نکرده ، و به من متوسل نشده بودی ؟ و از نظرم غایب شد. با سلامت کامل از تخت برخاستم و لباسم را پوشیدم و بیرون آمدم و جریان کرامت و عنایت بی بی را به همه گفتم و من هم در خیلی از منابر و مجالس این معجزه تکان دهنده را نقل کرده ام

با من سخن بگو

برده بردار ز رخساره بی پیکر خویش

بار دیگر بگشای آن لب چون شکر خویش

بی تو شد صرت من ، چون ورق برگ خزان

دست من گیر و ببر باز مرا در برخویش

شدهام بی تو اسیر غم و ویرانه نشین

از چه آخر تو نگیری خبر از دختر خویش

آنچنان رنج اسیری ز تنم برده توان

که دگر تاب ندارم بزنم بر سر خویش

که بریده است - پدر جان - سر تو، تشنه لبان

چه کنم گر ندرم سینه پر اخگر خویش

آتش عشق تو نازم که مجالم ندهد

تا که آبی بفشانم ز دو چشم تر خویش

از رقیه علیه السلام تقاضای همسفری مهربان کردم

۶. یکی از علما می گفت : حدود سال ۱۳۳۵ شمسی ، پس از سفر حج به شام رفتم ، تا پس از زیارت مرقد مطهر حضرت زینب علیه السلام و حضرت رقیه علیه السلام و...، به کربلا و نجف اشرف بروم در سوریه تنها بوده و بسیار مایل بودم که برای رفتن به عراق همسفر خوبی داشته باشم . هنگامی که وارد حرم حضرت رقیه علیه السلام شدم ، پس از زیارت ، از آن حضرت خواستم لطفی کنند و از خدا بخواهند که همسفر مهربان و خوبی در راه نصیبم شود.

هنوز از حرم بیرون نیامده بودم که یکی از تجار کاظمین با من ملاقات مهر انگیزی کرده ، با یکدیگر هم صحبت شدیم و فهمیدم که او نیز عازم عراق است باری ، او رفیق شفیق و همسفر مهربان من شد. با هم به کربلا و نجف اشرف ، و سپس به کاظمین رفتیم . او بسیار به من محبت کرد، و در طول راه میزبان مهربانی برای من بود، آنچنان که در این سفر احساس تنهایی نکردم و بسیار به من خوش گذشت دریافتم که این امر از الطاف حضرت رقیه علیه السلام بوده است که از او تقاضای همسفری مهربان کرده بودم

شد یقینم کز عطای ذوالمنن

از رقیه این عنایت شد به من

کس نگشت از درگه او نا امید

لطف او همواره بر شیعه رسید (۳۱۹)

مبلغ آن مقدور نبود

۷. مولف گوید: در شب ۲۶ محرم الحرام ۱۴۱۸ قمری توفیق رسیدن به خدمت آیه الله آقای حاج سید مهدی حسینی لاجوردی را پیدا کردم. از ایشان پرسیدم آیا کرامتی از فرزند خردسال حضرت امام عظیم حسین بن علی علیه السلام در خاطر دارید؟ تا در کتابی که درباره کرامات این نازدانه عزیز امام حسین علیه السلام در دست تالیف دارم به نقل از شما درج کنم؟ ایشان مرقوم فرمودند: این جانب در سفری که به سوریه داشتم با یکی از دوستان در نزدیکی مسجد اموی، در مغازه ای چند جلد کتاب خطی بسیار قدیم که از جمله آنها نهج البلاغه به خط یکی از علما حدود سنه (۶۰۰) دیدم. از قیت آن پرسیدم، قیمتی بسیار بالا گفت، که تهیه و پرداخت مبلغ آن مقدورمان نبود به حرم حضرت رقیه علیه السلام رفتم و متوسل به بی بی سلام الله علیها شدم.

در حین مراجعت، که از جلوی مغازه می گذشتم، صدا زد: سینا تعال ارید ان ابیع الکتب و قیمتها با ختیارک. و به قیمت مناسبت او را راضی کردم، و کتابها نصیب ما شد. اکنون این نسخه در قم در یکی از کتابخانه های عمومی موجود است. این یکی از کوچکترین کرامات این مظلومه خرابه شام بود.

آه که بمیرد ز غمت دخترت

گفت رقیه به دو چشمان تر

با سر ببریده پاک پدر

آه که شد خاک عزایم به سر

تو حجت ذوالمننی یا ابه

ای شه خوبان که نمودت شهید

تیغ جفای که گلویت برید

ای گل زهرا ز درختت که چید

تو زاده بوالحسنی یا ابه

عجب که یاد از اسرا کرده ای

لطف فراوان تو به ما کرده ای

تو راحت جان منی یا ابه

آه بمیرد ز غمت دخترت

از چه کبود است لب اطهرت

برده لب اطهر از خون سرت

رنگ عقیق یمنی یا ابه

خواستم از خالق بیچون تو

تا که ببینم رخ گلگون تو

آه که دیدم سر پر خون تو

از چه جدا از بدنی یا ابه

جان پدر خوش ز سفر آمدی

دیدن این خسته جگر آمدی

پای نبودت که به سر آمدی

تو شه دور از وطنی یا ابه

نیست مرا فرش و اثاثی دیگر

تا که ضیافت کثمت ای پدر

جان تو را تنگ بگیرم به بر

کنون که مهمان منی یا ابه

بعد تو ویرانه سرایم شده

لخت جگر قوت غذایم شده

سنگ جفا برگ نوایم شده

ز جور اعدای دنی یا ابه

(سیفی) غمدیده زار حزین

نوحه گر از بهر من بی معین

تا به سرش ای شه دنیا و دین

گهواره کوچک

۸. عالم متقی و پرهیزگار حضرت حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید مرتضی مجتهدی سیستانی از مدرسین حوزه علمیه قم نقل کردند:

آقای حاج صادق متقیان ، ساکن شهر مشهد مقدس ، که از خدمتگزاران دربار امام حسین علیه السلام است ، در ماه محرم الحرام سال ۱۴۱۸ هجری قمری برایم چنین نقل کرد:

شش سال از ازدواج دخترم گذشت و در این مدت دارای فرزند نشده بود، مراجعه به دکترهای متعدد و عمل به نسخه های زیاد، سودی نبخشیده بود. تا اینکه در ماه صفر سال ۱۴۱۷ هجری قمری عازم سوریه شدم . قبل از حرکت من ، مادرش گهواره کوچکی درست کرد و به من گفت : آن را به ضریح مطهر حضرت رقیه علیه السلام ببند، تا از نگاه لطف آمیز آن بزرگوار بهره مند شویم و حاجتمان روا شود.

من گهواره کوچک را با خود به شام بردم . در شام به زیارت حضرت رقیه علیه السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام رفتم و وارد دربار با عظمت و غم انگیز آن حضرت شدم . حرم آن مظلومه طوری است که همه زیارت کنندگان را تحت تاثیر قرار میدهد. گهواره را نزدیک ضریح بردم ، و با توجه و امید، آن را به ضریح نورانی حضرت بستم

شخصی که آنجا ایستاده و نظاره گر کارهای من بود، گفت : شما دیگر چرا به این گونه کارها اعتقاد دارید؟ گفتم : اعتقاد من به شخص حضرت رقیه علیه السلام است ، نه گهواره ، و این گهواره را وسیله اظهار اعتقاد و عقیده به خود آن بزرگوار قرار داده ام ، تا از طریق آن ، توجه حضرت رقیه علیه السلام را به خود جلب کنم . هر کسی به قدر معرفت خود کار می کند و معرفت من در این حد است ، نه عظمت آن بزرگوار.

پس از زیارت مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، به ایران بازگشتم . هنوز چند روز بیشتر نگذشته بود که مادرش گفت : باید دخترمان به آزمایشگاه برود، تایقین کنیم که آیا حضرت رقیه علیه السلام حاجت ما را از درگاه الهی گرفته است یا نه ؟

پس از آزمایش جواب مثبت بود، معلوم شد با یک گهواره کوچک ، امید و اعتقاد خود را به آن بزرگوار نشان داده و نظر لطف آن حضرت را به سوی خود جلب کرده ایم . اینک ، دخترم کودکی در گهواره دارد

گل و بلبل

آن بلبلم که سوخته شد آشیانه ام

صیاد سنگدل زده آتش به خانه ام

ای گل ز جای خیز که بلبل ز ره رسیده

بشنو صدای نغمه و بانگ ترانه ام

این دختر سه ساله ام رقیه است

جناب حجه الاسلام و المسلمین ذاکر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج شیخ محمد علی برهانی فریدنی کرامتی را به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام فرستاده اند و در آن مرقوم داشته اند:

۹. طبق امر مطاع جناب مستطاب حجه الاسلام و المسلمین و نخبه المتقین آقای حاج شیخ علی ربانی خلخالی (دامت توفیقاته) کرامتی را که حدود سی و چهار سال قبل در یکی از مجالس سوگواری حضرت سید الشهداء علیه السلام از زبان شیوای خطیب محترم جناب آقای حاج سید عبدالله تقوی شفاه شنیده ام نقل می کنم . جناب تقوی ، که یکی از وعاظ تهران و از اشخاص با اخلاق و نوکران بی ریا و عاشق دلباخته جد مظلومش امام حسین علیه السلام بودند، فرمودند:

من چندین سال است که در تهران در مجالس و محافل و منازل منبر می روم و افتخار نوکری جد مظلوم ، امام حسین علیه السلام ، را دارم . یکی از شبها که حدود ساعت ۹ شب پس از ختم منبر به منزل بر می گشتم صدای زنگ تلفن بلند شد. گوشی را برداشتم ، دیدم یکی از دوستان است به بنده فرمود فلان شخص بازاری ، به رحمت خدا رفته و فردا بعد از ظهر در فلان مسجد، مجلس ترحیم اوست . من شما را برای منبر رفتن در ختم آن مرحوم به فرزندان متوفی معرفی کرده ام ، سر ساعت ۳ (یا ۴) بعد از ظهر آنجا حاضر و مہیای منبر رفتن باشید

در همان حال بنده به یاد آمد که روز گذشته در خیابان ... و کوچه ... که نام آنها در حافظه این حقیر نمانده است روضه ماهیانه خانگی خواندم و خانمی در همان مجلس با التماس به من گفتند که فردا عصر در همین ساعت یعنی مثلاً ساعت ۴ در همین کوچه ، خانه روبرو به منزل ما تشریف بیاورید. من حاجتی دارم و نذر کرده ام سفره حضرت رقیه خاتون علیه السلام را بیندازم و شما باید روضه توسل به آن خانم کوچک و عزیز کرده امام حسین علیه السلام را بخوانید. من هم به وی قول دادم که سر ساعت موعود می آیم . خلاصه ، در تلفن به دوستم گفتم من فردا قول قبلی داده ام در منزلی روضه حضرت رقیه خاتون علیه السلام را بخوانم . دوستم گفت ای آقا، من خواستم خدمتی به شما کرده باشم . شما چه فکر می کنید

پیش خود فکر کردم که من باید چندین مجلس ، روضه حضرت رقیه و حضرت علی اصغر علیه السلام را بخوانم تا سی تومان پول به من بدهند. این یک تاجر سرمایه دار است که فوت شده ، لاقول پول خوی به من می دهند. به هر حال از رفتن به منزل آن زن منصرف شده ، رفتم در رختخواب خوابیدم و به خواب رفتم .

در عالم خواب دیدم در خیابان ، سر نبش همان کوچه ای که دیروز در آنجا روضه خوانده بودم ، یک سید نورانی ایستاده و دست یک دختر سه ساله ای را هم در دست دارد. با هم سلام و تعارف کردیم و من از او سوال کردم : نام شریفتان چیست و در کجای تهران سکونت دارید؟ پاسخ داد: من در همه مجالس سوگواری خودم حاضر می شوم و این دختر هم دختر سه ساله من رقیه است . شما ما خانواده را به مادیات و دنیا نفروشید. چرا این زن را پس از آنکه به وی قول دادید در منزلش روضه بخوانید، چشم انتظار گذاشتید؟ چرا به خاطر اینکه آن حاجی بازاری که فوت شده و وراثش پول بیشتری به تو می دهند می خواهی خلف وعده بکنی ؟ و بنا کرد بشدت گریه کردن و با آن دختر به سمت همان خانه ای که آن زن منتظر من بود رفتند.

من بیدار شدم و به دوستم تلفن کردم . حدود ساعت ۲ بعد از نصف شب بود. با گریه به او گفتم : فلانی ، فردا برای مجلس ترحیم آن حاجی ، منتظر من نباشید، که به هیچ وجهی نخواهم آمد. فردا نیز سر ساعت به منزل آن خانم رفتم و روضه مصیبت حضرت رقیه علیه السلام خاتون را خواندم و قضیه را هم روی منبر گفتم هم خودم و هم مستمعین ، شدیداً منقلب گشته و گریه بی سابقه ای بر ما حاکم شد، به طوری که بعد از ختم روضه هم باز همگان به شدت گریه می کردیم و بوی عطر خوشی فضای خانه را فرا گرفته بود و من تا به حال چنین حالی در خود ندیده بودم .

احقر الناس مخلصکم

محمد علی برهانی فریدنی

سایه لطفی فکنی یا ایه (۳۲۰)

مرغ دلم خرابه شام آرزو کند

تا با سه ساله دخترکی گفتگو کند

آن دختری که قبله ارباب حاجت است

حاجت رواست هر که بدین قبله رو کند

تاریکی خرابه به چشمان اشکبار

با راس باب شکوه ز جور عدو کند

خونین چه دید راس پدر را رقیه خواست

با اشک خویش خون زرخش شستشو کند

خوابید در خرابه که تا کاخ ظلم را

با ناله یتیمی خود زیر و رو کند

مقداری شیر به فقرا احسان می کنم

۱۰. فاضل دانشمند حجه الاسلام آقای شیخ هادی اشرفی تبریزی نقل کردند:

در مسافرتی که به تبریز داشتم و در منزل همشیره مهمان بودم ، سخن از شهیده سه ساله حضرت رقیه علیه السلام به میان آمد. گفتم برخی معتقدند که امام حسین علیه السلام دختری به نام رقیه علیه السلام ندارد و این خبر را تکذیب کرده اند. ناگهان مادر شوهر خواهرم با لحنی محکم گفت اگر همه هم او را انکار کنند من یکی نمی پذیرم ، زیرا من چندین بار خودم به ایشان متوسل شده و نتیجه گرفته ام .

از جمله ، چندی پیش که پسر (صابر ریحانی) در اهواز مشغول خدمت بود اتفاقات عجیبی افتاد. قضیه از این قرار بود که شوهرم ، که راننده کامیون است ، در نزدیکی میانه از یک تصادف دلخراش اتوبوس که حامل سربازانی بوده و همه آنها در آن تصادف کشته شده بودند مطلع شد و خیلی نگران به منزل آمد. به پادگان تلفن کردیم و از حال صابر پرسیدم ، آنها جواب دادند که صابر در حال مرخصی است و در پادگان نیست . نگرانی مان چند برابر شد و در همان روز در محله ما شایع گشت که دنبال منزل سربازی که (نام پدر آن قدرت الله باشد) می گشته اند تا فوت پسر سربازش را به خانواده اش اطلاع بدهند. دیگر ظن قوی ، بلکه تقریباً یقین ، حاصل شد که صابر مرده است . من در همین حال که روحا منقلب بودم دقیقاً توجهم به خانم رقیه ع جلب شد و گفتم : خانم ، اگر خبر سلامتی پسر را بشنوم ، کاری که از دستم بر نمی آید ولی مقداری شیر به فقرا احسان می کنم

با حالتی بغض آلود افزود: هنوز جمله ام تمام نشده بود که تلفن زنگ زد. با حالتی مضطرب گوشی را برداشتم ، صدای فرزندم صابر بود... تا صدای صابر را شنیدم از حال رفتم . پسر بزرگترم (که داماد ما باشد) گوشی را برداشته و صحبت می کند و صابر می گوید وقتی که شما با پادگان تماس گرفته بودید من در مرخصی بودم ، الان برگشتم پیغام شما را گفتند و من تلفن کردم .

جبریل امین خادم و دربان رقیه

گردید فلک و اله و حیران رقیه

گشته خجل او از رخ تابان رقیه

آن زهره جبینی که شد از مصدر عزت

جبریل امین خادم و دربان رقیه

هم وحش و طیور و ملک و عالم و آدم

هستند همه ریزه خور خوان رقیه

خواهی که شود مشکلک اندر دو جهان حل

دست طلب انداز به دامان رقیه

جن و ملک و عالم و آدم همه یکسر

هستند سر سفره احسان رقیه

کو ملک یزید و چه شد آن حشمت و جاهش

اما بنگر مرتبت و شان رقیه

یک شب ز فراق پدرش گشت پریشان

عالم شده امروز پریشان رقیه

دیدی که چسان کند ز بن کاخ ستم را

در نیمه شب آن دل سوزان رقیه

بگو نامش را حسین بگذارد

۱۱. حجت الاسلام و المسلمین حامی و مروج مکتب اهل بیت علیه السلام آقای حاج شیخ محمود شریعت زاده خراسانی ، طی نامه ای در تاریخ دوم جمادی الثانیه ۱۴۱۸ هجری قمری دو کرامت به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام ارسال نموده و مرقوم داشته اند:

۱. روزی وارد حرم حضرت رقیه علیه السلام شدم ، دیدم جمعی مقابل ضریح مقدس مشغول زیارت خواندن و عزاداری می باشند و مداحی با اخلاص به نام حاج نیکویی مشغول روضه خوانی است از او شنیدم که می گفت :

خانه های اطراف حرم را برای توسعه حرم مطهر خریداری می نمودند. یکی از مالکین که یهودی یا نصرانی بود، بهیچوجه حاضر نبود خانه خود را برای توسعه حرم بفروشد. خریداران حاضر شدند که حتی به دو برابر و نیم قیمت خانه را از او بخرند، ولی وی نفروخت . بعد از مدتی زن صاحب خانه حامله شده و نزدیک وضع حمل وی می شود. او را نزد پزشک معالج می بردند، بعد از معاینه می گوید: بچه و مادر، هر دو در معرض خطر می باشند و خانم باید زیر نظر ما باشد. قبول کردند، تا درد زایمان شروع شد. صاحب خانه می گوید: همسرم را به بیمارستان بردم و خودم برگشتم و آمدم درب حرم حضرت رقیه علیه السلام و به ایشان متوسل شدم و گفتم اگر همسر و فرزندم را نجات دادی و شفای آنان را از خدا خواستی و گرفتی خانه ام را به تو تقدیم می کنم

مدتی مشغول توسل بودم ، بعد به بیمارستان رفتم و دیدم همسرم روی تخت نشسته و بچه در بغلش سالم است . همسرم گفت : کجا رفتی ؟ گفتم رفتم جایی کاری داشتم . گفت : نه رفتی متوسل به دختر امام حسین علیه السلام شدی . گفتم از کجا می دانی ؟ زن جواب داد: من ، در همان حال زایمان که از شدت درد گاهی بیهوش می شدم ، دیدم دختر بچه ای وارد اطاق بیمارستان شد و به من گفت : ناراحت مباش ، ما سلامتی تو و بچه ات را از خدا خواستیم ، فرزند شما هم پسر است ، سلام مرا به شوهرت برسان و بگو اسمش را حسین بگذارد. گفتم : شما کی هستید؟ گفت : من رقیه دختر امام حسین علیه السلام هستم .

بعد از روضه خوانی از مداح مذکور (حاجی نیکویی) سوال کرم این داستان را از که نقل می کنی؟ در جواب گفت: از خادم حرم حضرت رقیه علیه السلام نقل میکنم، که خود از اهل تسنن می باشد و افتخار خدمتگزاری در حرم نازدانه امام حسین علیه السلام را دارد و پدرش هم از خادمین حرم حضرت رقیه علیه السلام بوده است.

همان دختر را در خواب دیدم

۱۲. برادر بزرگوار حجت الاسلام خادم اهل البیت علیه السلام جناب آقای حاج شیخ علی ربانی خلخالی دام عزه العالی

۲. داستان مذکور را آن گونه که شنیده بودم نقل کردم، ولی اتفاقی عجیب برای اینجانب رخ داد که دریغ است از ذکر آن در پایان نوشته بگذرم

این جانب روزی مشغول خواندن مصیبت حضرت رقیه علیه السلام بودم که در اثنای آن صدای غش کردن خانمی همراه با فریاد و گریه شدید اطرافیان به گوش رسید. خانم مذکور بعد از مجلس به هوش آمد. وی را نزد من آوردند و او به من گفت: خانمی هستم دارای ۳ فرزند مبتلا به مرض قلب شدم و همه دکترها جوابم کردند، به طوری که ناامید شدم. به شوهرم گفتم: مرا به حرم حضرت رقیه علیه السلام ببر. امروز روز سوم است که ما اینجا هستیم دیشب خواب دیدم دختر بچه ای برگ سبزی را به من داد و گفت: این را بخور، خوب خواهی شد. گفتم: شما کی هستید؟ گفت: من رقیه دختر امام حسین علیه السلام هستم. از خواب بیدار شدم، آمدم به حرم درحیانی که شما مشغول خواندن روضه بودید، همان دختر را در بیداری دیدم که همان برگ سبز را به من داد و همه اطرافیان این صحنه را دیدند. در نتیجه من نتوانستم تحمل کنم و بی اختیار بیهوش شدم، و بحمدالله الان حالم خیلی خوب است.

دوباره از سقیفه دست آن ظالم برون آمد

که مثل مادرم زهرا ز سبیلی پاره شد گوشت

من آن شمع که آتش بس که آیم کرد، خاموش

همه کردند غیر از چند پروانه، فراموش

اگر بیمار شد کس گل برایش می برند و من

به جای دسته گل باشد سر بابا در آغوش

پس از قتل تو ای لب تشنه آب آزاد شد بر ما

شرار آتش است این آب بر کامم، نمی نوشم

تو را بر بوریا پوشند و جسم من کفن گردد

به جان مادرت هرگز کفن بر تن نمی پوشم

دوباره از سقیفه دست آن ظالم برون آمد

که مثل مادرم زهرا ز سیلی پاره شد گوشت

اگر گاهی رها می شد ز حبس سینه فریادم

به ضرب تازیانه ، قاتلت می کرد خاموشم

فراق یار و سنگ اهل شام ، و خنده دشمن

من آخر کودکانم ، این کوه سنگین است بر دوشم

نگاه نافذت با هستی ام امشب کند بازی

گه از تن می ستاند جان ، گه از سر می برد هوشم

بود دور از کرامت گر نگیرم دست (میثم) را

غلام خویش را، گر چه گنهکار است ، نفروشم

توسل به حضرت رقیه علیه السلام مشکم را چاره کرد.

جناب آقای عبدالحسین اسماعیلی قمشه ای ، از شخصیت‌های فرهنگی سابقه دار شهرضا، پیرو در خواستی که از ایشان شده است ، در باب کرامتی که خود شخصا از حضرت رقیه علیه السلام دیده اند، نامه زیر را به انتشارات مکتب الحسین علیه السلام ارسال داشته اند:

۱۳. موضوعی که می نویسم مربوط به حدود ۱۵ سال پیش از این تاریخ ، یعنی اوایل دوران جمهوری اسلامی ایران است . حقیر، که دارای گذر نامه اقامت در کویت بودم ، در تاریخ ۷ مهر ۱۳۶۱ شمسی به قصد کویت از سوریه حرکت کردم پیش از حرکت ، در دو سه روزی که در دمشق اقامت داشتم ، افتخار پیدا کردم که به زیارت اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله نایل شوم و مراقد مطهر حضرت زینب علیه السلام و حضرت رقیه خاتون دختر امام حسین علیه السلام و سایر قبور متبرکه امامزادگان عظام در شام را زیارت کنم .

پیش آمد جالبی که در این سفر رخ داد آن بود که ، هنگام تشرف به حرم مطهر حضرت رقیه خاتون علیه السلام چون قبلا حاجتی داشتم ، پای ضریح مطهر نشسته دست در شبکه پایین ضریح انداختم و عرض کردم :

ای دختر امام حسین علیه السلام ، گرفتن این شبکه مثل گرفتن دامن چادر شما می باشد. شما می دانی که چه حاجتی دارم ، و احتیاج به بیان اظهار ندارد تو را به حق خود و پدر و اجداد طاهرینت علیه السلام از پدر بزرگوارت بخواه تا از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهد از درگاه خداوند متعال مسئلت کند که حاجت مرا برآورده سازد.

این را گفتم و بیرون آمدم و رهسپار کویت شدم . چون ایام ، ایام جنگ تحمیلی و روزهای دشوار و سختی بود و دولت ایران اجازه بیش از دو هزار تومان را نمی داد و حقیر هم بیش از آن نداشتم ، باید برای بازگشت ، طبق معمول برای کرایه و غیره پولی دستگردان کنم و در ایران پردازم .

موقع ورود به کویت معلوم شد که دولت ایران تصویب کرده که ایرانیان مقیم کویت - که ۶ ماه در کویت می ماندند - می توانند معادل صد هزار تومان به قیمت ارز از ایران اجناس مجاز وارد کنند و این باعث دشوار شدن پول شده بود که این جانب - با مضیقه ای که گرفتار آن بودم - بلا تکلیف ماندم . تا اینکه یک شب ، در حوالی سحر، مجددا دست التجا به دامان حضرت رقیه علیه السلام زدم و عرض کردم : (بی بی جان . پس نتیجه خواهش و توسل من چه شد؟) کهنانگهان مطلبی به ذهنم خطور کردی که فردای آن شب به سراغ آن مطلب رفتم و تعقیب این امر، بزودی منجر به رفتن من به مدارس ایرانی کویت و اشتغال به شغل خطاطی نزد اولیای آن مدارس گردید و توسل به آن باب الحوائج ، مشکلاتم را حل کرد و حاجت مزبور به خوبی و زودی برآورده شد.

سال بعد هم به دعوت سرپرست مدارس به کویت رفتم ، ولی بر اثر جنگ تحمیلی و فشار بیگانگان ما را از کویت اخراج کردند که در آن حادثه نیز، عنایات بی بی با ما بود و شرح آن فرصتی دیگر می طلبد. و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته .

عبدالحسین اسماعیل قمشه ای (شهرضا)

بزن مرا که یتیم ، بهانه لازم نیست .

مرا که دانه اشک است دانه لازم نیست

به ناله انس گرفتم ، ترانه لازم نیست

ز اشک دیده به خاک خرابه بنوشم

به طفل خانه به دوش ، آشیانه لازم نیست

نشان آبله و سنگ و کعب نی کافی است

دگر به لاله رویم نشانه لازم نیست

به سنگ قبر من بی گناه بنویسید

اسیر سلسله را تازیانه لازم نیست

عدو بهانه گرفت و زد و به او گفتم

بزن مرا که یتیم ، بهانه لازم نیست

مرا ز ملک جهان گوشه خرابه بس است

به بلبلی که اسیر است لانه لازم نیست

محبت خجلم کرده ، عمه دست بدار

برای زلف به خون شسته ، شانه لازم نیست

به کودکی که چراغ شبش سر پدر است

دگر چراغ به بزم شبانه لازم نیست

وجود سوزد از این شعله تا ابد (میثم)

سرودن غم آن نازدانه لازم نیست

حضرت رقیه علیه السلام برایمان ویزای حج گرفت

محقق و مروج مکتب محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله جناب آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر) صاحب تالیفات کثیره بویژه کتاب شریف سیاه پوشی در سوگ ائمه نور علیه السلام در مقاله ای چنین مرقوم داشته اند.

۱۴. برادر عزیز و گرامی ، جناب حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی ربانی خلخالی درخواست فرموده اند که اگر کراماتی از در یتیم اهل بیت علیه السلام در شام ، حضرت رقیه خاتون علیه السلام دیده یا شنیده ام ، برای اطلاع خوانندگان عزیز بنویسم . ذیلا سه کرامت از آن دردانه ابا عبدالله علیه السلام تقدیم می شود:

شب شنبه ۲ آبان ۱۳۷۶ شمسی در تهران ، منزل مرحوم پدرم - حجه الاسلام حاج شیخ محمد ابوالحسنی - خدمت مادر مشرف بودم . به وی گفتم : شما با مرحوم آقا (پدرم) مکرر به سوریه رفته و مراقد مطهر اهل بیت علیه السلام در شام را زیارت کرده اید، چنانچه طی این مدت از حضرت رقیه علیه السلام کرامتی دیده اید بیان کنید تا در کتاب (ستاره درخشان شام ، حضرت رقیه ...) نوشته جناب حجه الاسلام و المسلمین ربانی خلخالی درج گردد و شاهی بر حقیقت و حقانیت این در دانه اهل بیت علیه السلام باشد

مادرم ، در حالیکه از تجدید خاطرات معنوی گذشته به وجد و شور آمده بود، گفت : بلی ، به چشم خود دیده ام و تعریف کرد:

۱. اوایل دولت بازرگان بود. در حدود ماه رجب (سال ۱۳۹۹ قمری ، ۱۳۵۸ شمسی) بود که یک روز مرحوم آقا (پدرت) عکس خود و من و دو خواهر و یک برادر کوچک را به من داد و گفت به سفارت عراق برو بلکه بتوانی ویزای کربلا بگیری و با هم به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام برویم .

عکسها را به سفارت عراق بردم (که آن روز، در نزدیکی میدان ولی عصر (عج) قرار داشت) و اسمها را نوشتم و به خانه برگشتم . منتظر بودیم که اسمها مان برای زیارت کربلا در آید. چند ماه گذشت و طی این مدت ، از آنجا که شوق زیادی به زیارت آقا ابا عبدالله الحسین علیه السلام داشتم ، مخصوصا در ماه رمضان چندین بار به سفارت عراق سر زدم تا بلکه اسممان در آمده و ویزا به ناممان صادر شده باشد، ولی خبری نشد. در ماه شوال هم که اسمها در آمد، نام مادر میان آنها نبود.

به منزل ام د و در حالیکه سخت غمگین و ناراحت بودم و گریه می کردم ، گفتم : خدایا ما را، یا این طرفی کن و یا آن طرفی (یعنی یا به کربلا بفرست و یا سفر مکه را نصیبمان کن)

و در اینجا بود که شوق زیارت بیت الله الحرام در سر مان افتاد و به فکر سفر حج افتادیم .

تذکره بین المللی ما اجازه می داد که ، پس از انجام تشریفات اداری ، معمول ، به همه جای دنیا سفر کنیم ، ولی برای مسافرت به عربستان سعودی در فاصله اول شوال تا ۱۰ ذی حجه (مقام ایام حج واجب) این تذکره کار ساز نبود و سفر حج ، ویزای مخصوص می طلبید.

آقا به خانه آمد و پرسید: چه شد، اسم ما در آمد؟ گفتم : (خیر، اسمهای ما در نیامده است) و ایشان نیز ناراحت شد. ایشان آن زمان ، مجلس آیه الله زنجانی (که حدود شاهپور سابق منزل داشت) منبر می رفت . آیه الله زنجانی می بیند آقا ناراحت است . از وی می پرسد: چه مشکلی برایتان پیش آمده است ؟ ایشان قصه را نقل می کند و آیه الله زنجانی می گوید:

نگران نباشید، من الان یک نامه برای سفارت سعودی در تهران می نویسم ، آنها به شما ویزای مکه خواهند داد.

آقا، نامه آیه الله زنجانی را به سفارت سعودی می برد و با آنها به عربی سخن می گوید. کارمندان سفارت از ایشان خیلی خوششان آمده ، از وی بگرمی استقبال می کنند و یک ویزای مجانی - برای شخص ایشان ، نه همه - ما صادر می کنند، و آقا در حالیکه می پنداشته ویزای مزبور برای همه ما صادر شده ، خوشحال و مسرور از سفارت بیرون می آید.

ما در خانه بودیم که آقا آمد و گفت : الحمدلله ، همه چیز درست شد، مهیای سفر حج شوید.

از شادی در پوست نمی گنجیدیم و مخصوصا بچه ها که قرار بود برای اولین بار به حج روند خیلی خوشحال بودند

مسیر زمینی حج ، از سوریه می گذشت و تذکره بین المللی ما اجازه سفر به سوریه را می داد. من برای بچه ها لباس احرام تهیه کردم و آقا هم تشریفات امضای گذرنامه برای سفر به سوریه را به انجام رساند و حدود نیمه شوال (۱۳۹۹ قمری ، شهریور ۱۳۵۸ شمسی) از ایران به سمت سوریه حرکت کردیم

در سوریه ، وارد مسافرخانه ای شده و یک اتاق اجاره کردیم . فرد عربی در جوار ما اتاق داشت که با آقا دوست شده بود. یک روز به آقا گفت : حاج آقا گذرنامه تان را بدهید ببینم . گرفت و پس از دیدن گفت :

ویزای ورود به مکه ، فقط برای شخص صادر شده ، و خانواده تان با بچه ها، حق ورود به مکه و مدینه را ندارند

از شنیدن این سخن ، گویی دنیا بر سرمان خراب شد، و مخصوصا بچه ها از اینکه اولین باری بود که قرار بود به سفر حج بروند و اینک ، بر خلاف اشتیاق شدیدشان ، معلوم شده بود که راه مکه به رویشان بسته است ، سخت ناراحت شدند و به گریه و شیون پرداختند.

آقا گفت : باباجان ، گریه نکنید. من هیچگاه در این سفر، تنهایتان نمی گذارم . با هم آمده ایم و با هم نیز یا به حج می رویم یا بر می گردیم .

عرب مزبور به آقا گفت : شما برای بردن خانواده و بچه هایتان به حج ، باید یا به سفارت سعودی در دمشق بروی و یا به سفارت ایران سر بزنی . ولی آقا گفت : خیر، ما را تا اینجا، عنایت و کرامت حضرت رقیه علیه السلام آورده است و از اینجا به بعد نیز می تواند خودش ویزای ورود به مکه را برایمان درست کند. ما هیچ کجا نمی رویم و فقط به حرم خود این خانم رفته و به وی ملتجی می شویم . فردا صبح - روز چهارشنبه - ساعت ۱۷ از مسافر خانه به سمت حرم حضرت رقیه علیه السلام حرکت کردیم . درب حرم بسته بود و ما کنار دیوار ایستاده و منتظر ماندیم . حال ، نگاهمان به درب حرم است و من و بچه ها همینطور به حضرت توسل جسته و اشک می ریزیم .

در این اثنا، چشمان به یک اقا سید روحانی جوان (حدوداً ۲۵ ساله) با عبا و نعلین و عمامه مشکی افتاد و که خیلی سنگین و با وقار ایستاده و منتظر باز شدن درب حرم بود و یک خانم محجبه و پوشیه زده (که صورتش را ندیدم) در کنار وی قرار داشت . آقا نزد سید رفت و به زبان عربی با ایشان شروع به صحبت کرد. از وی پرسید: شما از کجا آمده اید؟ و او گفت : از نجف ، و سر صحبت باز شد. مدتی با هم صحبت کردند و آقا ماجرای ما را با ایشان در میان گذاشت ...در اثر فاصله ای که میان ما و آنها بود، جزئیات صحبتشان را نیم فهمیدیم . همین قدر متوجه شدیم که به آقا گفت : گذرنامه تان را به من بدهید، و آقا هم گذرنامه را به او داد. طولی نکشید خادم آمد و درب حرم را به روی زوار گشود. اول ، آقا سید با خانمش ، و سپس نیز ما به دنبال آنان ، وارد حرم دست راست ، مسجدی به نام خرابه شام وجود داشت که می گفتند حضرت رقیه علیه السلام در همانجا از دنیا رفته است . ما به سمت ضریح حضرت رقیه علیه السلام رفتیم و سید و خانمش نیز وارد مسجد مزبور شدند. چند دقیقه بیشتر نگذشت که گذرنامه را به آقا برگرداندند و گفتند

ما ویزای اهل بیت شما را گرفتیم ، و اکنون همراه خانواده به حج بروید

و رفتند و نایستادند وقتی نگاه کردیم دیدیم ویزای خانواده را نیز مجانی صادر کرده اند.

آقا گفت : حال که ویزا گرفته ایم ، بهتر است ماشین گرفته و سریعاً به مکه برویم . صبح روز بعد - که پنجشنبه بود - برای رفتن به مدینه یک سواری گرفتیم (اول ، به مدینه می رفتیم) آقا گفت : در این سفر، باید یک نفر عرب را هم که راه را به خوبی بلند باشد، همراه خود ببریم . مسیر حرکت سوریه به عربستان ، از کشور اردن می گذشت ، چون روابط سوریه و عراق خوب نبود.

بزودی عربی پیدا شد که همچون ما قصد رفتن به مدینه را داشت و با راه هم خوب آشنا بود. خوشحال شدیم .

با سواری از شام حرکت کردیم ، ولی هنوز از کشور سوریه خارج نشده بودیم که ماشین خراب شد و از رفتن باز ماندیم . راننده رفت و ماشین دیگری بیاورد و ما از حدود ۷ صبح تا ۴ بعد از ظهر معطل وی شدیم ولی خبری از او نشد. شخص عرب همراه ، که ظاهراً یک مقام امنیتی بود، تلفنی به سازمان امنیت سوریه زد و با نقل ماجرا، درخواست یک وسیله کرد .بعد از ختم گفتگوی تلفنی ، به ما گفت : الان ساعت ۴ بعد از ظهر است ، ساعت ۴/۵ ماشین خواهد آمد. بزودی یک ماشین از راه رسید، آن هم چه ماشینی بهترین ماشینی که می توانستیم تصور کنیم : راحت ، جادار، کولردار، سریع السیر...و دارای یک راننده بسیار خوب که راه را کاملاً بلد بود و میانبر می زد. دفعه های قبل که از شام به مکه می رفتیم ، اتوبوسها از داخل اردن می گذشتند و مسیر طولانی تر می شد، اما او به جای آنکه ما را وارد اردن کرده و گرفتار ترافیک خیابانها سازد، یگراست از جاده کمربندی بیرون شهر به سمت مرز عربستان برد.

نزدیکیهای مرز عربستان ، یک قهوه خانه پیدا شد. آقا به راننده گفت : شما خسته شده ای ، بهتر است یک ساعت در اینجا استراحت کنی ، و ما هم هوایی بخوریم . راننده ساعتی خوابید و سپس برخاست و دوباره به راه افتادیم و در حدود ساعت ۱ یا ۲ نصف شب ۲۹ شوال (۱۳۹۹ قمری) به مرز عربستان رسیدیم .

برای عبور از مرز بایستی بازرسی می شدیم و از این بابت ، نگران بودیم اعتبار ویزایی که در حرم حضرت رقیه علیه السلام برای ما صادر شده بود، اکنون معلوم می شد: هنگام بازرسی ، شرطه ها یک نگاه به ما کردند و یک نگاه هم به ویزای ما، و تمام شد...خیلی راحت و آسان از ایستگاه بازرسی شدیم .

وارد عربستان شدیم و فردا ساعت ۱۱ صبح روز جمعه ، جلوی قبرستان بقیع از ماشین پیاده شدیم و محلی برای اقامت تهیه دیدیم .

آقا گفت : الحمدلله وارد عربستان شدیم ، اما باز این احتمال هست که در ایام حج ، مانع رفتن ما به مکه شوند. بهتر است تا حجاج نیامده و شلوغ نشده است به مکه برویم و یک حج عمره بجا آوریم تا اگر بعدا امکان انجام دادن حج با حجاج پیش نیامد، حسرت زده نباشیم .

تقریبا حدود پنجم یا ششم ذی القعدة بود. پس از نماز مغرب و عشا و صرف شام ، یک ماشین سواری گرفته و عازم مکه شدیم . راننده از شیعیان سیاه پوست بود. در طول راه ، هر جا به مامورین سعودی بر می خوردیم ، راننده خود، گذرنام ما را می برد و نشان می داد و بر می گشت ، و خلاصه هیچ جا جلوی ما را نگرفتند. حتی به ما گفته بودند که در مسیر مدینه به مکه ، بین راه ، بعضی جاهها مامورین سعودی پول می گیرند و باید پول همراهتان باشد، و به همین علت آقا در جیبش پول گذاشته بود، ولی هیچ جا کسی از ما پولی نخواست و خرج راه ، منحصر به همان دستمزد راننده بود.

حدود ساعت ۱۲ شب به مکه مکرمه رسیدیم . قبلا در میان راه ، در مسجد شجره محرم شده بودیم و در پی آن ، اعمال حج را همان شبانه انجام دادیم . صدای اذان صبح که برخاست ، کار ما تمام شده بود. نماز صبح را خوانده مقداری استراحت کردیم و در ساعت ۸/۵ - ۹ صبح به قصد بازگشت به مدینه ، به ترمینال مکه رفتیم . دیدیم هیچ ماشینی نیست . با خود گفتیم : خدایا. خودت ما را به مهمانی دعوت کردی و به اینجا آوردی ، حالا هم خودت ماشین بفرست . یک وقت دیدیم شخصی با یک بنز سفید مدل بالا و خیلی شیک ، جلوی پای ما ترمز کرد و بعد از کمی صحبت (به زبان عربی) با آقا، گفت : سوار شوید. سوار شدیم و او ما را سریعا به مدینه رسانید و پولی هم نگرفت . اینک ، در مدینه بودیم . پس از حدود ۲۵ روز اقامت در مدینه ، سر و کله حجاج پیدا شد و آقایانی که در کاروانهای مختلف بودند و آقا را می شناختند، هر کدام اصرار داشتند که ما (برای سهولت در انجام اعمال حج ، و رفتن به منا و...) به کاروان آنها ملحق شویم . و ما هم بالاخره کاروان حاج سید محسن آل احمد را که بیشتر از دیگران اصرار می کرد برگزیدیم .

در هنگام بجا آوردن اعمال حج اکبر نیز هیچکس مانع و مزاحم ما نشد، تا اینکه زمان حج به پایان رسید و ما از سر پل حضرت ابوطالب علیه السلام با یک اتوبوس ، یکرست به شهر مقدس قم آمده و از آنجا راهی تهران شدیم . این کرامتی بود که ما به چشم خود، از توسل به حضرت رقیه علیه السلام دیدیم .

ناسزا گفتن ، سزای صوت قرآنی نبود

روز ما در شامتان جز شام ظلمانی نبود

ای زنان شام ، این رسم مهمانی نبود

سنگ باران مسلمان ، آنهم آخر از بالای بام

این ستم بالله روا در حق نصرانی نبود

پایکوبی در کنار راس فرزند رسول

با نوای ساز آیین مسلمانان نبود

ما که رفتیم ای زنان شام نفرین بر شما

ناسزا گفتن سزای صوت قرآنی نبود

مردهاتان بر من آوردند هفده دسته گل

دسته گل غیر آن سرهای نورانی نبود

ای زنان شام آتش بر سر ما ریخته

در شما یک ذره خلق و خوی انسانی نبود

ای زنان شام در اطراف مشتی داغدار

جای خوشحالی و رقص و دست افشانی نبود

ای زنان شام گیرم خارجی بودیم ما

خارجی هم گوشه ویرانه زندانی نبود

طفل ما در گوشه ویران ، دل شب دفن شد

هیچ کس آگاه از این سر پنهانی نبود

ای سرشک شیعه شاهد باش بر آل رسول

کار (میثم) غیر مدح و مرثیت خوانی نبود

از مادر پرسیدم : آیا کرامت دیگری از آن حضرت در خاطر داری ؟ گفت : بله ، کرامت دیگری در یاد دارم که چند سال قبل از کرامت فوق رخ داده است ، و چنین تعریف کرد:

۱۵. کربلای شما هم درست شد.

۲. حدود بیست سال قبل ، در اوج حکومت پهلوی . من و مرحوم آقا، با گذرنامه بین المللی به سوریه رفتیم تا از آنجا ویزای عراق گرفته به کربلا برویم . در سوریه ، برای گرفتن ویزای عراق ، حدود ۱۵ روز توقف کردیم و در این مدت ، چندین بار به لبنان رفته و برگشتیم . از جمله روز ۱۵ شعبان آن سال در لبنان بودیم . آقا گذرنامه را به سفارت عراق در لبنان برده بود که برای گرفتن ویزای کربلا اسم نویسی کند.

من در هتل ، تنها بودم . روز ولادت آقا امام زمان عج بود دیدم اینجا در لبنان خبری از جشن و چراغانی نیست . دلم هم برای زیارت کربلا تنگ شده بود. گفتم : ای امام زمان ، الان روز ولادت تو در ایران چه خبر است ؟ همه جا چراغانی و نقل شیرینی ... ولی اینجا سوت و کور است .. در همان حین یک لحظه خوابم برد. در خواب دیدم یک جوان خوش سیما و چهار شانه عرب که انسان حظ می کرد نگاهش کند، جلوی تخت من با قدمهای بلند از این سو به آن می رود و می گوید: کربلای شما هم درست شد.

از خواب بیدار شدم . مرحوم آقا از سفارتخانه عراق برگشت و گفت : اسمها را نوشتم . ما به سوریه بازگشتیم ولی بعد از چند روز معلوم شد که به ما ویزا نمی دهند.

دیدیم که این راه به جایی نرسید. در سوریه ، یک نفر به نام سید انور بود که بنگاهی داشت و به اصطلاح کار چاق کن بود. وی که با راننده های ایرانی دست داشت ، گذرنامه ها را از زوار می گرفت و توسط افرادی که در اختیار داشت به ایران می فرستاد و آنان توسط عواملی که در سفارت سعودی و جاهای دیگر می شناختند، به طور قاچاقی برای صاحبان گذرنامه ها، ویزای مکه می گرفتند و به سوریه می آوردند.

سید انور گذرنامه ما و جمعی دیگر از زوار را گرفته دست افراد مزبور داد تا برایمان از ایران ویزای حج بگیرند. فردی که گذرنامه من و آقا به دستش داده شده بود، یک افغانی بود.

گذرنامه ها را بردند و ما به انتظار نشستیم . بزودی خبر رسید که افراد مزبور در هنگام بازگشت به سوریه ، در فرودگاه ایران دستگیر شده و به زندان افتاده اند.

این خبر، به نحو زاید الوصفی ، مایه ناراحتی و نگرانی زوار شد و آنان را سخت دلگیر و متوحش ساخت . چه ، علاوه بر محرومیت از حج ، ممکن بود سوء سابقه نیز برای آنها ایجاد کند. بعضی از زوار گفتند: برای فرح - شهبانوی وقت ایران - نامه می فرستیم و از وی تمنا می کنیم که مشکل ما را حل کند... آقا به آنها گفت : نه ، این کار را نکنید، بیاید متوسل به حضرت رقیه علیه السلام شویم ، آن حضرت کارمان را درست خواهد کرد.

برخی از زوار هر روز در هر حرم آن حضرت جمع می شدند و آقا برایشان صحبت می کرد و روضه می خواند. حدود بیست روز طول کشید تا اینکه بعضی از گذرنامه (و نه همه آنها) آمد. معلوم شد زمانی که فرد افغانی مزبور پس از گرفتن ویزا به فرودگاه تهران آمده بود تا به سوریه باز گردد، مامورین ایرانی با مشاهده گذرنامه های ایرانی نزد او، به وی می گویند: این گذرنامه های ایرانی در دست تو افغانی چه می کند؟ و در مقام دستگیری او بر می آیند.

فرد افغانی می دود که از دست مامورین خلاص شود و در این حین، بعضی از گذرنامه ها از دست یا جیب او در جوی آب می افتد و آب آنها را می برد. ولی گذرنامه من و آقا داخل جیب او بوده و نمی افتد و عجیب این است که پس از دستگیری و زندان نیز مامورین متوجه آن ها نمی شوند و محفوظ می ماند.

به هر حال گذرنامه چند نفر گم شده بود ولی گذرنامه ما و جمعی دیگر به دستان رسید.

وقتی گذرنامه ها رسید، دیدیم ویزای ما را داده اند ولی یک روز بیشتر برای ورود عربستان مهلت نداریم (زیرا ویزای ما تقریباً ۲۰ روز بیش صادر شده بود و به علت دستگیری فرد افغانی، اینک یک روز بیشتر از مهلت اعتبار آن باقی نمانده بود، و بایستی عجله می کردیم) لذا همان روز ماشینی گرفته حرکت کردیم و با سرعتی که داشت شب هنگام به مدینه رسیدیم و بعد از برگزاری اعمال حج، به ایران بازگشتیم.

هنگام گرفتن ویزای حج در سوریه (که شرح آن گذشت) به حضرت رقیه علیه السلام عرض کرده بودم که اگر وسایل سفر ما به کربلا نیز فراهم شود، مجدداً به پابوش آمده و از آنجا، به کربلا خواهیم رفت. زمانی که از مکه به ایران برگشتیم، در سفارتخانه عراق در تهران برای سفر به کربلا اسم نویسی کردیم و در ضمن، آقا گذرنامه را به کسی داد که به طور سفارشی، برای ما ویزای سفر به عراق را بگیرد. ۳ هفته از آن تاریخ گذشت و خبری نشد. به نحوی که مایوس شدیم و خواستیم گذرنامه را از شخص مذکور بگیریم ولی او نداد و گفت، بگذارید باز هم نزد من باشد، ببینم چکار می توانم بکن مدت کوتاهی نگذشت که اسم ما در روزنامه برای یک سفر ۷ روز به کربلا در آمد و همزمان با آن ویزای سفارشی نیز آماده شد. آقا گفت من هفت روزه به کربلا نمی روم و آنجا باید مدتی بیشتر بمانیم. لذا از ویزای سفارشی استفاده کردیم به کربلا مشرف شدیم.

از آنجا که با حضرت رقیه علیه السلام عهد کرده بودیم که اگر سفر کربلا درست شود مجدداً به زیارت او خواهیم رفت، مسیر حرکت به عراق را از طریق سوریه قرار دادیم. پس از فراغ از زیارت مراقد اهل بیت علیه السلام در شام، به ما گفتند چون روابط بین دولتم سوریه و عراق خوب نیست، باید از طریق اردن به بغداد بروید. من ترسیدم و به آقا گفتم: من سوار این ماشینها نمی شوم.

در سوریه، یک حاج محمود شیرازی بود که نزدیک حرم حضرت رقیه علیه السلام به زوار منزل کرایه می داد و ما نیز وارد بر او بودیم. آقا از وی پرسید: آیا اینجا برای رفتن به بغداد، هواپیما ندارد؟ منزل ما می ترسد با ماشین برود. حاج محمود گفت: آری، امروز یک هواپیما از فرانسه به دمشق می آید، ۲ نفر از مسافرینش را پیاده می کند و سپس به بغداد می رود. من آن دو صندلی خالی را برای شما رزرو می کنم. شما سوار آن شوید و به بغداد بروید. ۲ بلیط هواپیما را برای ما گرفت و ما شب جمعه ساعت ۷ بعد از ظهر به فرودگاه دمشق رفتیم و از آنجا ساعت ۹ با هواپیما به سمت بغداد حرکت کردیم.

هوایما ساعت ۱۰ وارد فرودگاه بغداد شد. پس از پیاده شدن از هوایما جمعی از سرنشینان گفتند ما به کاظمین علیه السلام می رویم ، ولی آقا گفت : امشب شب جمعه و شب زیارتی آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام است و من باید کربلا باشم . خوشبختانه ، از نظر اسباب و اثاثیه سفر نیز سبکبار بودیم . یک سواری گرفتیم و سریع به کربلا رفتیم . حدود نیمه شب به کربلا رسیدیم و تا صبح بین حرم امام حسین علیه السلام و حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام در رفت و آمد و زیارت بودیم

سفرمان در آن سال در عراق ۴۰ روز طول کشید و در پایان ، سالم و خورسند به ایران بازگشتیم . رزقنا الله تعالی فی الدنیا زیارتهم و فی الاخره شفاعتهم .

خویش را امشب به دامانم تو جا دادی پدر

بیت الاحزان مرا امشب صفا دادی پدر

با وصال خویش قلبم را شفا دادی پدر

ز آتش هجران تو یک شب نه هر شب سوختم

خوش به من در کودکی درس وفا دادی پدر

در منای عشق رفتی یا به قربانگاه خون

جان خود را در ره جانان کجا دادی ، پدر؟

بر عزاداران خود امشب به ویران سرزدی

اجر نیکویی به این صاحب عزا دادی پدر

من در آغوش تو هر شب داشتم جا مرحبا

خویش را امشب به دامانم تو جا دادی پدر

همره خود بر مرا، تا اهل عالم بنگرند

دخترت را نیز در راه خدا دادی پدر

نظم (میثم) (۳۲۱) برد دل از دوستان و شیعیان

کز کرم او را تو طبع دلربا دادی پدر

دستهای کوچک دارد، ولی گره های بزرگ را باز می کند

۱۶. در اواخر ماه مبارک رمضان ۱۴۱۷ هجری قمری سیمای جمهوری اسلامی ایران (به مناسبت روز قدس) سریالی به نام بازمانده نشان داد که قبلاً فیلم آن نیز با همین عنوان در سینماهای کشور نمایش داده شده بود

سریال بازمانده، بر محور زندگی یک زن و مرد مسلمان فلسطینی (سعید و لطیفه) دور می زند که در جریان کشت و کشتار وحشیانه فلسطینیا توسط اسرائیلیها در سال ۱۹۴۸ در شهر حيفا به نحوی جانگداز به قتل می رسند و کودکی شیرخوار (به نام فرحان) از آنها باقی می ماند که پس از دو سه روز گرسنگی و تشنگی، همراه با خانه مسکونی پدر و مادرش (سعید و لطیفه) به تصرف و اشغال یک خانواده مهاجر صهیونیست (از اروپای شرقی) در می آید.

خانواده صهیونیست، که بچه دار نمی شده اند، از دیدن بچه در خانه بسیار خوشحال شده او را در اختیار می گیرند و نام وی را از فرحان به موشه (تلفظ عبری موسی) تغییر می دهند. سرگذشت (فرحان)، نمادی گویا و غم انگیز از اشغال (فلسطین) و سیاست (یهودی کردن) آن از سوی صهیونیستهای زورگو و اشغالگر است.

چندی بعد مادر بزرگ فرحان (موسوم به صفیه) پس از قتل پسر و عروسش (سعید و لطیفه)، به اسم دایه پیشین کودک خود را به خانه مزبور رسانیده و در صدد بر می آید که در اولین فرصت مساعد، نوه خویش (فرحان) را از چنگ صهیونیستها نجات بخشد. دیری نمی گذرد که خانواده صهیونیست عزم سفر به یافا می کنند قرار می شود بچه و صفیه را نیز همراه خود ببرند. وسیله نقلیه مورد نظر، قطاری بود که مقادیر بسیار زیادی مهمات نظامی سرباز اسرائیلی برای کشتار فلسطینیهای یافا می برد.

ماجرای، با نشیبت و فرازهای مهیج خویش، سرانجام به اینجا منتهی می شود که مادر بزرگ (صفیه) از سوی همسر مبارز خود (رشید) ماموریت می یابد که یک چمدان پر از مواد منفجره را همراه خود به داخل قطار ببرد و در میان راه آن را منفجر سازد و خود با بچه بیرون ببرد

در صحنه بسیار جالب و هیجانزای پایانی فیلم، صفیه فرحان را به بهانه تعویض لباس به یک کوبه خالی می برد و در آنجا ضامن انفجار چمدان را می کشد، سپس کودک را در آغوش فشرده و برای حفظ جان او، که نمادی از فلسطین در بند است، آیه الکرسی می خواند و آنگاه در حالیکه کودک را در بغل دارد از قطار در حال حرکت بیرون می پرد: صفیه جادر جا می میرد؛ قطار کمی بالاتر همراه با انبوه مسافران صهیونیست و تسلیحات مرگبارش منفجر می شود، و فرحان موسی وارد در چنگ فرعونیان اما در کنف حفظ خداوند تنها و بی سرپرست زنده مانده و باشیون خویش، در انتظار جلوه ای از لطف الهی باقی می ماند...

فیلم بازمانده در سوریه ساخته شده، و هنر پیشه های آن تماماً سوری و مصری هستند، ولی کارگردان آن یک هنرمند ایرانی به نام آقای سیف الله داد است. بازمانده، برای نخستین بار در جشنواره فیلم دمشق نمایش داده شده و خاصه به دلیل صحنه فینال (پایانی) آن، از سوی طبقات مختلف مردم مورد استقبال بی سابقه قرار گرفت. به قول کارگردان فیلم (در مصاحبه با مجله نیستان، ش ۸، اردیبهشت ۱۳۷۵ شمسی، ص ۶۰): (فیلم به ۵ نوبت نمایش اضافه کشیده شد. سالن سینمای جشنواره، ۳۰۰ نفری بود ولی به علت هجومی که مردم برای دیدن فیلم آورده بودند، اینها مجبور شدند که یک سالن ۱۵۰۰ نفره را تدارک ببینند که فیلم را در چند نوبت در آنجا نمایش دادند به اضافه دانشگاه و غیره... بعد از اینکه فیلم جلسات اول و دوم نمایش عادی خود را داشت و انعکاس خیلی شدید مطبوعاتی پیدا

کرد، همه مردم شائق شده بودن که این فیلم را ببینند و آن هجومها به وجود آمد. من به کرات در پایان فیلم شاهد این بودم که زنها با چشمان خیس و گریان بیرون می آمدند و مردها با بغض خیلی از کسانی که در قضایای فلسطین استخوان خرد کرده بودند به شدت احساس خوشایند خودشان را با فیلم می گفتند)

جالب این است که به گفته آقای سیف الله داد، کارگردان فیلم بازمانده : در خود فیلمنامه و سناریوی فیلم چنین پایان زیبا و بسیار مهیجی پیش بینی نشده بود و کارگردان در یافتن چنین خاتمه دل انگیزی برای فیلم ، مرهون توسل به حضرت رقیه علیه السلام در دمشق بوده است .

آقای داد، در همان مصاحبه (ص ۶۷) در توضیح ماجرا می گوید:

موضوع فیلم (در جریان مطالعات تاریخی و سایر عوامل به شدت تغییر کرد و بعد یک جایی به داستان حضرت موسی پیوند خورد و جنبه گویاتری پیدا کرد و کل سناریو چهار یا پنج بار بازنویسی شد و از اول تا آخر همه چیزش به هم می ریخت و دوباره با حوصله آن را می نوشتم . فصل فینال چیزی که الان می بینیم ، فصلی است که من اصلا در سناریو ننوشته بودم . یعنی در اولین نسخه ، فیلم در ایستگاه قطار تمام می شد. در دومین نسخه ، فیلم در قطار در حال حرکت تمام می شد. امام موقع فیلمبرداری احساس کردم که ایرادهایی وجود دارد. مثلا رشید، یعنی پدر بزرگ بچه ، هم در ایستگاه قطار از بین می رفت . بعد در جریان ساخت فیلم ، صحنه را با همان دیالوگها، جابه جا کردم و این برای خودم و بچه ها جالب بود که از دیالوگهای یک آدم سالم برای یک آدم در حال موت استفاده می کردم . یعنی او در حالت عادی می گفت که : اگر من نتوانستم چمدان را بگیرم ، غسان هست و اگر او نبود مریم هست . ولی در حین اجرا دیدم که چیز خوبی نمی شود و بهتر است که زودتر تکلیف رشید را روشن کنم ، این را برای دوستان خودم می گویم ، با توجه به اعتقاداتشان . احساس می کردم دیگر نمی دانم پایان فیلم را باید چه کار کنم ، یعنی سناریو را داشتم ولی برایم کافی نبود.

خیلی فکر کردم ، یک یا دو هفته هم بین تمام شدن بخشهای قبلی فیلم و شروع فیلمبرداری در ایستگاه قطار فاصله افتاد. ما فیلمبرداری می کردیم ولی بچه ها هم می دیدند که من با سناریو پیش نمی روم و من فقط شب به شب می فهمیدم که باید چه کار بکنم و این هم بر می گشت به آن که من دچار چنان استیصالی شدم که دست کمی از استیصال خود صفیه نداشت . البته هیچ وقت رفتاری نمی کردم که دیگران فکر کنند که من نمی دانم چه کار کنم نهایتا به حضرت رقیه متوسل شدم . این توسل و نذرها سبب شد که به نظر خودم ، یکی از درخشانترین فینالهای فیلم ایجاد شود.

در دمشق وقتی برای بار آخر به جشنواره رفته بودم ، دیدم که فینال فیلم چه تاثیری روی همه گذاشت و پیداست که در فینال فیلم چیزی خارج از نفس ما به آن خورده است . بعد از جشنواره در جلسه اول ، خداحافظی کردم و رفتم به حرم حضرت رقیه برای تشکر کردن . البته این حرفها در عالم سینما و روشنفکرها خیلی معنا ندارد ولی این شد و من آنجا متوجه شدم که می شود چیزهایی را از کسانی گرفت که ظاهرا اصلا نایست به تو بدهند. مثل آن آیه ای که می گوید اگر بر خدا توکل کنید از جاهایی که حساب نمی کنید به شما روزی می رسد. به نظر خودم و به نظر تمام بچه هایی که فیلم را دیده اند خیلی تعجب آور بود که آدمهایی را می دیدیم که به نظر می

آمد هیچ وابستگی مذهبی ندارند ولی فینال فیلم زیر و رویشان می کرد و تکانشان می داد. این نفس مال حضرت رقیه است و بی معرفتی و ناشکری است اگر این را در یک جایی نگوئیم .

راستی آیا تاکنون اندیشیده ایم که وجود مرقد مطهر حضرت رقیه و عمه بزرگوارش زینب کبری سلام الله علیهما در شام ، به لطف الهی ، چه برکاتی از حیث حفظ منطقه از دستبرد صلیبون در قرون وسطی و نیز تجاوز صهیونیستهای خون آشام و جلوگیری از اجرای نقشه (نیل تا فرات) آنان در عصر حاضر داشته است ؟ و آیا تا کنون برای نجات (قدس) در بند، انسان دلسوخته ای دست توسل به این دو گنج پنهان شام زده است ؟

آقای سیف الله داد، که گوشه ای از قدرت شگرف نازدانه ابا عبدالله الحسین علیه السلام را در یک تجربه معنوی به چشم دیده است ، می گوید: (من آنجا متوجه شدم که می شود چیزهایی را از کسانی گرفت که ظاهرا اصلا نبایست به تو بدهند) آری ، رقیه علیه السلام دستهایی کوچک دارد ولی گره های بزرگ را باز می کند.

زبان حال رقیه بنت الحسین علیه السلام

صبا به پیر خرابات از خرابه شام

ببر ز کودک زار، این جگر گداز پیام

که ای پدر ز من زار هیچ آگاهی

که روز من شب تار است و صبح روشن شام

به سرپرستی ما سنگ آید از چپ و راست

به دلنوازی ماها ز پیش و پس دشنام

نه روز از ستم دشمنان تنی راحت

نه شب ز داغ دل آرامها دلی آرام

به کودکان پدر کشته ، مادر گیتی

همی ز خون جگر می دهد شراب و طعام

چراغ مجلس ما شمع آه بیوه زنان

انیس و مونس ما ناله دل ایتام

فلک خراب شود کاین خرابه بی سقف

چه کرده باتن این کودکان گل اندام

دریغ و درد کز آغوش نار افتادم

به روی خاک مذلت ، به زیر بند لثام

به پای خار مگیلان ، به دست بند ستم

ز فرق تا قدم از تازیانه نیلی فام

به روی دست تو طوطی خوش نوا بودم

کنون چو قمری شوریده ام میانه دام

به دام تو چو طوطی شکر شکن بودم

بریخت زاغ و زغن زهر تلخم اندر کام

مرا که حال ز آغاز کودکی این است

خدای داند و بس تا چه باشدم انجام

هزار مرتبه بدتر ز شام ماتم بود

برای غمزدگان صبح عید مردم شام

به ناله شرانگیز بانوان حجاز

به نغمه دف و نی شامیان خون آشام

سر تو بر سر نی شمع ، ما چو پروانه

به سوز و ساز زنا سازگاری ایام

شدند پردگیان تو شهره هر شهر

دریغ و درد ز ناموس خاص و مجلس عام

سر برهنه به پا ایستاده سرور دین

یزید و تخت زر و سفره قمار و مدام

ز گفتگوی لبث بگذرم که جان به لب است

کراست تاب شنیدن ، کرا مجال کلام ؟

بخش چهاردهم : آثار و ابنیه تاریخی شام

فصل اول : سرزمین شام از دیدگاه قرآن و روایات

آیات و روایاتی در توصیف و تمجید از شام و بخصوص از دمشق در دست است که بعضی از آنها شایان توجه می باشد. از جمله آیات مزبور این آیه شریفه است : یا قوم ادخلوا الارض المقدسه التي كتب الله لكم ... (۳۲۲)

خدای تعالی (آن زمان که بنی اسرائیل هنوز به جرم سرپیچی از فرمان پیامبر، مغضوب و مطرود درگاه الهی قرار نگرفته بودند) به آنان خطاب می کند: به سرزمین مقدسی که خدای تعالی به نام شما ثبت کرده است داخل شوید. در روایات عامه و خاصه وارد شده است که مقصود از زمین مقدس ، کشور شام است .

محدث جلیل صاحب تفسیر شریف صافی در ذیل همین آیه شریفه به نقل از تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: (الارض المقدسه یعنی الشام) مقصود از زمین مقدس ، شام است صاحب مجمع البیان نقل می کند که مقصود از ارض مقدسه ، دمشق و فلسطین و قسمتی از اردن است . و این مکان از آنرو مقدس خوانده شده که چون جایگاه انبیا و مومنین بوده از آلودگی به شرک ، پاک و پاکیزه بوده است

در بعضی از کتب آمده است که چون ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام در کوه لبنان اقامت گزید، پس از مدتی علاقمند شد که دیداری از ارض مقدس بکند. خدای تعالی به او وحی فرمود که بر فراز قله کوه بر شو و نگاه کن ، هر چه که در چشم انداز تو قرار گیرد مقدس است . آن حضرت نگاه کرد، دمشق و فلسطین و اردن در دیدگاه حضرتش قرار گرفت .

(نزل ابراهیم علیه السلام بجبل لبنان ، و اقام به مده ، فاشتاق الی الارض المقدسه ، فاوحی الله الیه : اصعد علی راس الجبل و انظر، فما ادرك نظرك فهو مقدس ، فنظر فانتهی نظره الی دمشق و فلسطین و الاردن . رواه مقاتل و الکلبی) (۳۲۳)

دیگر از آیات ، آیه شریفه سوره اسرا است :

(سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بار کنا حوله) (۳۲۴)

منزه است آن خدایی که بنده اش را شب هنگام از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد، همان مسجد اقصی که اطراف و جوانبش را مبارک ساختیم

گفته اند مقصود از اطراف مسجد اقصی که مبارک شده ، دمشق و فلسطین است .

چهار قصر از بهشت در دنیا

از نظر احادیث اسلامی از طرق خاصه سفینه البحار - قدس باب فضل بیت المقدس الاسرا الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله (امالی) از امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرده که فرموده: چهار قصر از بهشت در دنیا است: مسجد الحرام و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه

(من لایحضره) از امیرالمومنین علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

یک نماز در بیت المقدس معادل هزار نماز است، و یک نماز در مسجد اعظم معادل صد نماز است، و نمازی در مسجد قبله معادل بیست و پنج نماز است

و نمازی در مسجد بازار معادل دوازده نماز است. و نماز مرد در خانه خود یک نماز است

(لالی الاخبار) از طریق خاصه روایات کثیره است که مسجد الحرام به صد هزار نماز است و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله (در مدینه) به ده هزار نماز است و هر کدام از مسجد کوفه و مسجد الاقصی به هزار نماز است و مسجد جامع برای جمعه و جماعات و اگر چه متعدد باشد صد نماز است. و مسجد قبله مانند مسجد محله در بلد، بیست و پنج نماز است. و مسجد بازار به دوازده نماز است و مسجد زن خانه او است.

از ابن عباس آمده که ارض مقدس همان فلسطین است خدا آن را از آن جهت تقدیس کرده که حضرت یعقوب علیه السلام در آن متولد شد و آن مسکن پدر او حضرت اسحاق و حضرت یوسف علیه السلام بود، و همه بعد از مرگ جنازه شان به سرزمین فلسطین انتقال یافت. مقبره همه در شهر خیل الرحمن است و جنازه حضرت یوسف علیه السلام را از مصر آوردند و در آنجا دفن کردند.

ساختمان بنای بیت المقدس بر دست حضرت داود و حضرت سلیمان علیه السلام بوده است.

تجلیل امپراتوران از بیت المقدس

همین که روم بر فارس غلبه کرد (هراکلیوس امپراتور) خسرو پرویز را شکست داد بیت المقدس را پس گرفت (حتی تا به مدائن پایتخت ایران آمد و صلیب عیسی علیه السلام را از مدائن پس گرفت) و برای شکر گزاری آنکه بیت المقدس را گرفته امپراتور روم پیاده از مرز ایران به بیت المقدس آمد زیر پای او گل و ریاحین افشاندند بر گل و ریاحین تا بیت المقدس پیاده قدم زد. (۳۲۵)

منتخبات التواریخ (نوشته حصنی) از سهیلی نقل می کند که گفته است: مراد از (بار کنا حوله) شام است، و شام در لغت سریانی به معنای پاکیزه است، و به آن از آن جهت شام گفته شده، که سرزمینی پاکیزه است و نعمتش فراوان

نیز در آیات شریفه: (قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم) و ارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین # و نجیناه و لوطا الی الارض الی بارکنا فیها للعالمین) و آیه: (تجری بامرہ الی الارض الی بارکنا فیها...) (۳۲۶) مقصود از (بار کنا فیها) در هر دو آیه شام است

مرحوم خراسانی در منتخب التواریخ از روضات نقل می کند که ابوبکر خوارزمی آورده است:

(جنات الدنيا اربع : غوطه دمشق و صدف سمرقند و شعب بوان و ابله البصره . و افضلها غوطه دمشق) باغهای بهشتی دنیا چهار است : غوطه دمشق و..و غوطه دمشق از همه بهتر است

در روایات عامه ، مدح بلیغی از شام ، خصوصا دمشق شده است - هر چند به احتمال قوی بیشتر آنها روایاتی است که وعاظ السلاطین به منظور جلب رضایت دولتمردان و یا توجیه جنایات آنان جعل کرده اند. مخصوصا ابو هریره - راوی زیر دست عامه - روایات عجیبی در این باره دارد. از جمله می گوید: چهار شهر از شهرهای بهشت است : مکه و مدینه و بیت المقدس و شام

نیز می گوید: (رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من فتنه هایی روی خواهد داد، عرض شد، یا رسول الله چه دستور می فرمایید؟ فرمود: شام را رها نکنید (ستکون فتن قیل یا رسول الله فما تامرنا؟ قال علیکم بالشام)

و این در حالی است که شام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله حدود یک قرن جایگاه بوزینگان اموی گردید و امام باقر علیه السلام از مردم آن به بدی یاد می کرد.

محدث جلیل ، فیض کاشانی (قدس سره) در تفسیر صافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:

چه زمین خوبی است شام ، و چه مردم بدی هستند اهل شام ، و چه بلاد بدی است مصر. بدانید که آنجا زندان کسانی است که خدای تعالی بر آنها غضب کرده است ، و داخل شدن بنی اسرائیل به مصر نبود مگر به علت سرپیچی آنها از فرمان خدا. زیرا خدای تعالی فرمود: داخل شوید به زمین مقدسی که خداوند به نام شما نوشته است یعنی شام . ولی آنان از داخل شدن به شام خودداری کردند، و به جزای این سرپیچی چهل سال در بیابانها مصر سرگردان شدند و پس از چهل سال سرگردانی داخل مصر شدند، و فرمود: تا توبه نکردند و خداوند از آنان راضی نشد از مصر در نیامده و داخل شام نشدند.

(نعم الارض الشام ، و بئس القوم اهلها، و بئس البلاد مصر، اما آنها سجن من سخط الله علیه ، و لم یکن دخول بنی اسرائیل الا معصيته منهم لله . لان الله قال ادخلوا الارض المقدسه التي كتب الله لكم ، یعنی الشام ، فابوا ان یدخلوها بعد اربعین سنه . قال : و ما خروجهم من مصر و دخولهم الشام الا بعد توبتهم و رضاء الله عنهم) (۳۲۷)

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است : که وقتی خبر سر پیچی معاویه لعنه الله علیه به امیر المومنین علیه السلام رسید گفته شد که صدهزار نفر با او هستند فرمود: از کدام طایفه اند؟ گفتند از اهل شام . فرمود: نگویید اهل شام و لکن بگویید اهل شومی . اینان از فرزندان مصرند که به زبان داود لعن شدند، و خداوند بعضی از آنان را بدل به میمون و خوک ساخت .

(لما بلغ امیرالمومنین علیه السلام امر معاویه ، و انه فی ماه الف قال : من ای القوم ؟ قالوا من اهل الشام . قال : لاتقولوا من اهل الشام ، و لکن قولوا من اهل الشوم ، هم من ابنا مصر، لعنوا علی لسان داود، فجعل منهم القردة و الخنازیر) (۳۲۸)

فصل دوم : آثار و ابنیه تاریخی شام

منطقه شام ، مخصوصا دمشق ، به خاطر لطافت هوا و وفور نعمت و مهمتر از آن ، حساسیت سیاسی - نظامی منطقه ، همواره مورد توجه طاغوتها و ابر قدرتها بوده ، و نیز به علت سابقه تاریخی دارای بناهای مهم و مشاهد و مزارهایی است که مقداری از آن ذیلا ذکر می شود:

الف - آثار تاریخی شام ، از عهد پیامبران صلی الله علیه و آله

منتخبات التواریخ ، اثر محمد ادیب آل تقی الدین الحصنی ، از سفرنامه ابن بطوطه نقل می کند که قاسیون کوهی است در شمال دمشق ، و صالحیه در دامنه آن کوه واقع شده ، و مشهور است که کوه با برکتی است ، زیرا همیشه انبیا علیه السلام بر آن کوه بر شده اند، و از مشاهده کریمه آن کوه ، غاری است که حضرت ابراهیم علیه السلام در آن غار تولد یافته . غاری است تنگ و مسجدی بزرگ و صومعه ای عالی بر آن کوه است ، و داستان مشاهده حضرت ابراهیم علیه السلام ستاره و ماه و آفتاب را که در قرآن آمده است از این غار بوده است ، و مقام آن حضرت در پشت این غار است که حضرت هنگامی که از غار بیرون می آمده آنجا می نشست است . در نزدیکی این غار محل دیگری است به نام (مغارالدم) یعنی غار خون بر فراز آن غار سنگ سرخی است که چون قابیل ، هابیل را کشت و جسدش را کشان کشان تا این غار آورد، خدای تعالی اثر خون هابیل را بر آن سنگ باقی نگاهداشته است . و گویند که در آن غار حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و ایوب و لوط علیه السلام نماز خوانده اند، و در آنجا مسجدی هست که باید برای ورود به آن از پله ها بالا رفت و چند خانه و اطاقک برای سکونت آنجاست .

نیز بر فراز کوه کھفی است که منسوب به آدم علیه السلام است و بنایی دارد و پایینتر از آن (غار جوع) است . قزوینی و ابن الوردی هم گفته اند که (به طور خلاصه) : کوه قاسیون مشرف بر دمشق است ، و در آن آثار انبیا و غارها و کھفها است ، از جمله (غار خون)، و گویند که قابیل ، هابیل را در آن غار کشته است ، و در آنجا سنگی است که می گویند با آن سنگ قابیل فرق هابیل را شکافته و غار دیگری آنجا است که (غار جوع) ش می نامند.

شهاب میننی نیز نقل می کند که : کوه قاسیون مشرف بر دمشق است ، و در دامنه اش شهرکی است معروف به صالحیه که در قدیم به آن (قریه النخل) یا (قریه الجبل) می گفتند، و در دامنه کوه قبرهای بی شماری از انبیا و صلحا وجود دارد، که با گذشت روزگار از بین رفته ، و تنها قبر ذی الکفل علیه السلام ظاهرا باقی مانده است . اثر باستانی دیگر، کھفی است که در قرآن از آن یاد شده است بنا بر قولی ، و لکن قول صحیح آن است که آن کھف در طرسوس است ، و در است ، و در این کوه مقام چهل نفر از ابدال بود، که در آنجا مشغول عبادت بوده اند که مشهور است و برای استجابت دعا روی به آن می آورند، و پهلوی این مقام (غار خون) است ، و اندکی بالاتر از این مقام جایی است که برای استجابت دعا مجرب است و آن را (مستغاث) گویند و ارباب حوائج به آنجا می روند تا دعا کنند.

ب - آثار تاریخی شام ، از دوران اسلام

۱. مسجد جامع دمشق در شام

از بناهای تاریخی شام ، مسجد جامع دمشق است ، که از عجایب آن شهر به شمار می آید، این مسجد را ولید بن عبد الملک به سال ۸۶ یا ۸۷ یا ۸۸ بنا نموده ، و خراج هفت سال کشور را در آن مسجد خرج کرده است ، و مورخین مطالبی اغراق آمیز درباره آن گفته اند. این بطوطه گوید:

مسجد دمشق بزرگترین مسجد دنیاست از نظر اجتماع مردم در آن و محکمترین آنها از نظر ساختمان ، و بدیع ترینشان از حیث زیبایی و بهجت و جمال ، که ماندی برای آن معلوم نشده و شبیهی ندارد. سپس خصوصیات بنا و ستونها و محرابها و قبه النسر و دیگر خصوصیات آن را شرح می دهد. گفتار مورخان هر چه باشد، انصاف آن است که بگوییم زیبایی فوق العاده مسجد و دقت صنعت آن مخصوصا در حجاریهای محراب و منبر غیر قابل انکار و اعجاب انگیز است . در وسط مسجد گنبدی است به نام قبه النسر که بر چهار ستون استوار بوده و از زیبایی خاصی برخوردار است ، و در دو طرف آن به دو ردیف یعنی محاذی هر یک از چهار ستون قبه النسر، ستونهای سنگی زیبایی کار گذاشته اند، هر ردیف به تعداد ده ستون که مجموعا چهل ستون می شود. نیز در قسمت غربی آن چاهی است و حوض سنگی بی که چاه را پر کرده اند و دهانه چاه با سنگی استوانه ای مشخص است

یاقوت حموی در معجم البلدان نقل کرده که جامع دمشق را ولید بن عبد الملک بن مروان در سال ۸۷ یا به قولی ۸۸ بنا کرده و تلاش زیادی را در عمارت مسجد متحمل شده است .

نیز به گفته یاقوت : برای آن چهار در قرار دادند: در طرف شرق باب جیرون ، در طرف غرب باب البرید، در سمت قبله باب الزیاره ، و در مقابل آن (پشت به قبله) باب الفردیس . (۳۲۹)

آتش سوزی در مسجد جامع دمشق

احمد غسان سباتو، یکی از نویسندگان عرب ، در کتابش (دمشق فی دوائر المعارف العربیه و العالمیه ، ص ۱۱۹) درباره مسجد جامع دمشق می گوید: از خراج شام مدت ۲ سال ، و بنابر قولی بیشتر از خراج ۲ سال ، برای بنا و تزئین مسجد جامع دمشق استفاده کردند، تا آنکه به صورت یکی از زیباترین مساجد در پایتخت خلافت اسلامی در آمد. مسجد مزبور تا سال ۴۶۱ به همان صورت باقی ماند. در این سال ، که عصر حکومت فاطمیین بود، آتش سوزی مهیبی در مسجد رخ داد، و بعد از آن نیز شش بار آتش سوزی در مسجد تکرار شد که آخرینش در سال ۱۳۱۰ هجری قمری واقع شد. وی همچنین بیان می کند که مسجد جامع دمشق ابتدا کلیسا بوده که امپراطور (کیودسیوس اول) آن را بنا کرده بود. (۳۳۰)

ابن عساکر، یکی از مورخین بنام، که هشتاد جلد کتاب در مورد تاریخ دمشق تألیف کرده است، نقل می کند که: مسجد جامع دمشق یکی از کلیساهای نصاری بود. هنگامی که دمشق فتح شد مسلمانان در یک قسمت آن نماز می خواندند و نصاری در قسمت دیگر، تا اینکه به وسیله ولید بن عبدالملک بن مروان نصف دیگر آن نیز از نصاری گرفته شد، و تماماً به صورت مسجد درآمد. (۳۳۱)

صاحب کتاب زیارات الشام در توصیف مسجد جامع دمشق از جمله چیزهایی که ذکر می کند (صخره القربان) است. وی می گوید: نزدیک دری که (باب الساعات) نامیده می شود صخره بزرگی است که در گذشته بر روی آن قربانی می گذاشتند. ابن عساکر نیز در تاریخ خود نقل کرده است که قربانی را روی صخره قرار می دادند، چنانچه مقبول واقع می شد آتش می آمد و آن را در بر می گرفت، و چنانچه مقبول واقع می شد آتش می آمد و آن را در بر می گرفت، و چنانچه مقبول نمی افتاد به حال خود باقی می ماند. (۳۳۲) یاقوت حموی، صاحب معجم البلدان، نیز نظیر این قول را بیان می کند.

ابن عساکر همچنین می گوید: مسجد علی بن الحسین علیه السلام در جامع دمشق معروف است، و آن حضرت در قسمت شمال شرقی مسجد در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خوانده است. (۳۳۳)

شبستان مسجد

شبستان کنونی مسجد، ۱۵۱۳۲ متر مربع وسعت دارد و دارای ۴۴ ستون و ۲ طبقه می باشد. این شبستان از سه قسمت تشکیل شده، که قسمت وسط آن دارای گنبد بزرگی به نام (عقاب) است.

منبری در داخل مسجد وجود دارد که معروف است حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام خطبه خود را در زمان یزید بن معاویه لعنه الله علیهما بر فراز منبری که آن روز در محل آن قرار داشت، ایراد کرده است. همچنین در قسمت دیگری از داخل مسجد، گنبد کوچکی روی چهار ستون قرار دارد که به مقام امام زین العابدین معروف است و گفته می شود که حضرت در آنجا استراحت می کرده است.

در کنار مسجد یاد شده در قسمت شرقی مسجد، مقام راس الحسین علیه السلام قرار گرفته است که زیارتگاه شیعیان می باشد. (۳۳۴)

۲. مقام انبیا علیه السلام در مسجد جامع دمشق

الف. محل دفن و مرقد مطهر سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام

مرقد شریف سر مقدس حضرت یحیی علی نبینا و آله و علیه السلام در این مسحد است. و امام مرقد بدن شریف آنحضرت طبق آنچه تاریخ منتخبات التواریخ می نویسد در مسجد دلم در یکی از نواحی دمشق به نام زبدانی است.

صاحب تاریخ فوق، از زید بن واقد نقل می کند که من هنگامی که می خواستند مسجد دمشق را بنا کنند، سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام را مشاهده کردم، که از زیر یکی از ارکان قبه مسجد بیرون آوردند و پوست صورت آن حضرت و حتی موی سر مبارک تغییری نکرده بود. و هم در آن کتاب است که زید بن واقد گوید: موقعی که مسجد جامع دمشق را می ساختند من از طرف ولید سر کارگر بودم،

ناگاه گودالی باز شد، و غاری نمایان گشت. جریان را به ولید گزارش دادیم، چون شب فرا رسید ولید خودش در حالیکه پیشاپیش او شمع گرفته بودند آمد و به اندرون آن غار رفت، دیدیم که کنیسه و نماز خانه کوچکی است به مساحت ۳ ذرع و در ۳ ذرع، و صندوقی آنجاست، ولید در صندوق را گشود، در میان آن صندوق سبیدی بود که در میان آن، سر حضرت یحیی علیه السلام بود، و بر آن سبد نوشته بود: (هذا راس یحیی بن زکریا) ولید دستور داد که سر مقدس را به جایگاهش برگردانند، و ستونی را که بر قبر می گذارند با بقیه ستونها امتیازی داشته باشد. (۳۳۵)

یحیی علیه السلام این بنده صالح خدا فرزند زکریاست، که خدای تعالی او را در سن پیری، زکریا، به وی عطا فرمود چنانچه آیات اول سوره مریم به آن اشاره می کند: (کهیحص # ذکر رحمہ ربک عبده زکریا...) الایات. (۳۳۶)

این بزرگوار در دوران کودکی به مقام بزرگ نبوت نائل آمد (...واتیناه الحکم صبیبا) (۳۳۷)

و آنقدر در نزد خدای تعالی مقام و منزلت داشت که امام محمد باقر علیه السلام بر حسب روایت کافی شریف فرمود: هر وقت خدای تعالی را می خواند، جواب (لبیک یا یحیی) از خداوند می شنید.

او با این مقام ارجمند آنقدر از خوف خدای تعالی گریست که گوشت گونه های صورتش فرو ریخت پاره نمدی بر صورت خود می گذاشت تا اشک چشمهایش را به خود بگیرد و بر صورت مبارکش جاری نشود، که اشک نمکین است و سوزش زخم را می افزاید. (۳۳۸)

بجز مرقد مطهر سر حضرت یحیی علیه السلام در مسجد جامع دمشق قبور دیگری نیز از انبیا علیه السلام است که تاریخ منتخب التواریخ از صاحب روضه الانام نقل می کند که گفته است قبر حضرت هود علیه السلام در دیوار جنوبی مسجد جامع دمشق است، مقابل سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام، ولی نشانه ظاهری ندارد. و هم او گفته است که شمار زیادی از مورخین دمشق این مطلب را ذکر کرده اند.

ب - قبر هود علیه السلام

وهروی نیز در اشارات گفته است که قبر حضرت هود علیه السلام در دیوار سمت قبله مسجد است و بعضی از مورخین نقل کرده اند که نزد قبر حضرت هود علیه السلام سنگ قبری است که بر آن نوشته شده :

(و قضی ربک ان لا تعبدوا الا اياه ولالوالدین احسانا) (۳۳۹) انا هود بن الجلود بن عاد بن عوص بن سام بن نوح. قال : جئتهم بالرساله و بقیة فیهم مده عمر فکذبونی فاخذهم الله بالریح العظیم)

یعنی : فرمان خداوندی است که بجز او کسی را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، منهدم هود بن .. گوید من از طرف خداوند پیام آوردم و تمام عمرم را در میان مردم بودم ولی آنان دروغگویم پنداشتند، پس خداوند آنان را به وسیله بادی سهمناک گرفتار کرد. (۳۴۰)

ج. مقام حضرت خضر علیه السلام

حضرت خضر نبی علیه السلام همواره در این مسجد نماز می گذاشت ، در سمت شرقی قبله (جنوب شرقی) نزدیک مناره شرقی بوده است ، اکنون نزدیک به محراب اصلی مسجد و به موازات مقام هود علیه السلام بر دیوار قبله عنوان (هذا مقام خضر النبی علیه السلام) بر تابلویی سبز دیده می شود. شایان گفتن است در بسیاری از نقاط سوریه مقام حضرت خضر علیه السلام دیده می شود. آن حضرت بر اساس روایات تا ظهور حضرت حجه بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زنده هستند، پس از ظهور حضرت او هم خواهد آمد و در پشت سر حضرت نماز خواهد خواند و یارانش را به یاری حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دعوت خواهد کرد.

د- مکان نزول حضرت عیسی علیه السلام

مسلم از اوس بن اوس و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام کنار مناره شرقی دمشق ، یعنی مسجد جامع دمشق نزول خواهد کرد و کنار قطعه سنگی که حضرت موسی علیه السلام در (کوه طور) با عصای خود بر آن زد و دوازده چشمه جاری شده وجود دارد. (۳۴۱)

۳. مراقده اهل بیت علیه السلام در شام

۱. آرامگاه حضرت زینب علیه السلام

در جنوب شرقی دمشق ، پایتخت کشور سوریه ، قبری واقع شده است که در سالهای اخیر به صورت وسیع و بسیار آراسته و با شکوه تجدید بنا شده است . دلایل و شواهد فراوانی گواهی می دهد که قبر حضرت زینب کبری علیه السلام دختر امیر مومنان علیه السلام همین قبر است ، منتها دانشمندان گاهی از او به عنوان (ام کلثوم علیه السلام) و گاهی به نام (زینب علیه السلام) یاد کرده اند. توضیح اینکه مورخان نام صاحب این قبر را چهار گونه ذکر کرده اند:

۱. عده ای از او فقط با نام ام کلثوم علیه السلام یاد کرده اند

۲. گروهی او را زینب مکنی به ام کلثوم علیه السلام دانسته اند و گاهی این را نیز اضافه کرده اند که وی دختر حضرت زهرا علیه السلام بوده است .

۳. دسته سوم او را زینب صغری مکنی به ام کلثوم علیه السلام می دانند و می گویند: او همسر محمد بن عقیل و مادرش کنیز بوده است

۴. و بالاخره گروهی از دانشمندان شیعه و سنی تصریح کرده اند که کسی که در قریه راویه دفن شده است ، زینب کبری دختر امیر مومنان علیه السلام است که مادرش حضرت زهرا علیه السلام بوده است .

می توان این اقوال را بدین گونه جمع کرد که چون بنا به دلایل متعددی که دانشمندان ما ارائه کرده اند، کنیه زینب کبری علیه السلام ام کلثوم بوده است ، لذا اختلافی میان نظریه یکم و دوم و چهارم وجود ندارد. نیز با توجه به اینکه نظریه سوم ، دلیل روشن تاریخی ندارد و

دانشمندان ما این نظریه را رد کرده اند، نتیجه می گیریم که صاحب قبر مزبور حضرت زینب کبری علیه السلام دختر بزرگ امیر مومنان علیه السلام و فاطمه زهرا علیه السلام است .

امام اینکه حضرت زینب علیه السلام چرا و چگونه به شام سفر کرده و چگونه در آنجا در گذشته است ؟ و نیز اینکه آیا وی در سال قحطی همراه همسرش ، عبدالله بن جعفر علیه السلام ، به آنجا سفر کرده و یا در فاجعه حره و حمله سپاه یزید به مدینه به شام آمده است ؟ در منابع قدیم چیزی در این زمینه به چشم نمی خورد. البته در بعضی از کتابهای متأخرین و معاصرین جریان سفر این بانوی بزرگ نقل شده است ، ولی صحت و جزئیات آن روشن نیست .

از حافظ شمس الدین محمد بن طولون دمشقی متوفی ۹۵۲ هجری نقل شده است که وی در کتابی که درباره زندگی حضرت زینب علیه السلام تالیف نموده نوشته است که حضرت زینب علیه السلام در جریان فاجعه (حره) (سال ۶۲ هجری) به شام سفر کرد.

اما مرحوم علامه امینی از کتاب تحیه اهل القبور بالمآثور نقل می کند که : زینب کبری علیه السلام در زمان عبدالملک مروان در سال قحطی همراه همسرش عبدالله بن جعفر به شام رفت تا عبدالله در آنجا به قرا و مزارعی که داشت رسیدگی کند. زینب علیه السلام در آن مدت در گذشت و در آنجا به خاک سپرده شد. اعتماد السلطنه نیز در کتاب (خیرات حسان) در این زمینه می نویسد:

(اما تربت زینب کبری علیه السلام به اصح روایات در یکی از قرائ شام است . سال مجاعه که در مدینه اتفاق افتاد، عبدالله جعفر با عیال به سمت شام روانه شد و در ایام توقف در قریه ای که اکنون مزار زینب کبری آنجاست ، آن بانوی معظمه ناخوش شده و به آن مرض درگذشت و همانجا به خاک رفت . (۳۴۲)

عقیله بنی هاشم زینب کبری علیه السلام

زینب کبری علیه السلام روز پنجم جمادی الاول سال ۵ یا ۶ هجرت در مدینه چشم به جهان گشود. خبر تولد نوزاد عزیز، به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دیدار او به منزل دخترش حضرت فاطمه زهرا علیه السلام آمد و به دختر خود فاطمه علیه السلام فرمود: (دخترم ، فاطمه جان ، نوزادت را برایم بیاور تا او را ببینم) فاطمه علیه السلام نوزاد کوچکش را به سینه فشرد، بر گونه های دوست داشتنی او بوسه زد، و آنگاه به پدر بزرگوارش داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرزند دلبنده زهرای عزیزش را در آغوش کشیده صورت خود را به صورت او گذاشت و شروع به اشک ریختن کرد.

فاطمه علیه السلام ناگهان متوجه این صحنه شد و در حالیکه شدیداً ناراحت بود از پدر پرسید: پدرم ، چرا گریه می کنی ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (گریه ام به این علت است که پس از مرگ من و تو، این دختر دوست داشتنی من سرنوشت غمباری خواهد داشت ، در نظر مجسم گشت که او با چه مشکلات دردناکی روبرو می شود و چه مصیبت های بزرگی را به خاطر رضای خداوند با آغوش باز استقبال می کند) در آن دقایقی که آرام اشک می ریخت و نواده عزیزش را می بوسید، گاهی نیز چهره از رخسار او برداشته به چهره معصومی که بعدها رسالتی بزرگ را عهده دار می گشت خیره خیره می نگریست و در همین جا بود که خطاب به دخترش فاطمه علیه السلام فرمود: (ای پاره تن من و روشنی چشمانم ، فاطمه جان ، هر کس که بر زینب و مصائب او بگرید ثواب گریستن کسی را به او می دهند که بر دو برادر او حسن و حسین گریه کند) (۳۴۳)

نام گذاری زینب کبری علیه السلام

علی و فاطمه علیه السلام هیچ گاه در نامگذاری فرزندان خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشی نمی گرفتند. نام بزرگوار (زینب) را نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این بانوی بزرگ گذاشت. آری، در نامگذاری، فاطمه زهرا علیه السلام از علی بن ابیطالب علیه السلام سبقت نمی گیرد و علی علیه السلام هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله جلو نمی افتد. رسول خدا نیز چشم به آسمان و گفته حق دارد. اسم مبارک زینب علیه السلام را جبرئیل امین از طرف خدای بزرگ آورد. از دو دختر حضرت علیه السلام، یکی را زینب کبری و دیگری را زینب صغری علیه السلام نامیده اند، نیز او را به ام الحسن مکنی فرمود (در بعضی روایات دارد که او را کلثوم هم گفته اند)

و حضرت را ملقب به عقيله کرده اند: عقيله بنی هاشم و عقيله الطالبیین. عقيله، آن زن کریمه را گویند که در بین فامیل بسیار عزیز و در خاندان خود ارجمند باشد. زینب علیه السلام با القاب موثقه، عارفه، عالمه غیر معلمه، فاضله، کامله، عابده آل علی و غیره معروف است، و محدثه هم گفته شده است، چنانکه وی را بطله کربلا یعنی قهرمان کربلا نیز نامیده اند.

امام سجاد علیه السلام درباره اش فرموده است: (انت بحمد الله عالمه غیر معلمه و فهیمه غیر مفهمه)

رویای شگفت حضرت زینب علیه السلام

مؤلف طراز المذهب، از بحر المصائب و سایر کتب نقل می کند:

اواخر عمر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود، و زینب علیه السلام نزد جدش آمد و عرض کرد: یا جداه، خواب دیدم باد تندی وزیدن گرفت که دنیا را تارک نمود و من از شدت باد در پناه درخت بزرگی جا گرفتم، که ناگهان دیدم آن درخت عظیم در اثر فشار سخت باد از جا کنده شد، خود را به درخت دیگر رساندم که شاخه همان درخت بود، باز تند باد سخت آن را هم کند. پس از آن به شاخه دیگر آن درخت پناه بردم، آن هم شکست. آنگاه به دو شاخه باقی مانده پناه بردم، آنها هم یکی بعد از دیگری بر اثر تند باد حوادث از بین رفتند، و من از شدت اضطراب از خواب بیدار شدم. پیغمبر صلی الله علیه و آله گریان شد و فرمود: آن درخت بزرگ، من هستم که از میان شما می روم، و شاخه اول آن مادرت فاطمه است، و شاخه دومی پدرت علی علیه السلام و دو شاخه دیگر نیز برادرانت، حسن و حسین علیه السلام، هستند که با فقدان آنها جهان تیره و تاریک می گردد. (۳۴۴)

عبادت زینب کبری علیه السلام

حضرت زینب کبری علیه السلام در عبادت و بندگی وارث مادر و پدر بود. وی اکثر شبها را با تهجد به صبح می رساند و دائماً قرآن تلاوت می فرمود. در روایت آمده است: زمانی که حضرت امام حسین علیه السلام برای وداع به خیمه ها آمد، به زینب کبری علیه السلام فرمود: (یا اختاه لاتتسینی فی نافله اللیل) یعنی، خواهرم مرا در نماز شب فراموش مکن، به گفته بعضی از مورخین: تهجد و شب زنده داری زینب علیه السلام در طول عمرش ترک نشد، حتی شب ۱۱ محرم حضرتش با آن همه فرسودگی و خستگی و دیدن آن مصیبتهای دلخراش، این سنت حسنه را فراموش نکرد.

حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: در آن شب دیدم عمه ام در جامه نماز نشسته و مشغول عبادت است.

همچنین از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمود: عمه ام زینب علیه السلام با آن کثرت رنج و تعب از کربلا تا شام به نافله شب قیام و اقدام داشت، اما در یکی از منازل دیدم با حالت نشسته مشغول خواندن نماز نافله است. سبب این امر را پرسیدم، گفت: سه شب است که حصه طعام خود را به اطفال خردسال می دهم و امشب از نهایت گرسنگی، قدرت ایستادن ندارم، چه آن مردم بدبخت بسیار بر اهل بیت سخت می گرفتند.

شاید اگر حرکت علیا مخدره، زینب کبری علیه السلام، از کربلا به کوفه و از کوفه به شام صورت نگرفته بود نهضت عاشورا نافرجام مانده و دین و عبادت محو و مندرس شده بود.

زهد علیا مخدره زینب علیه السلام

زینب کبری علیه السلام اعلا درجه رضا و تسلیم را دارا و حائز بود. زنی که شوهرش بحر الجود، عبدالله بن جعفر علیه السلام بود، و خانه اش بعد از منزل خلفا و ملوک در درجه اول عظمت بود و ارباب حوائج همواره در آن بیت الشرف تجمع داشته و برای خدمت، کمر بسته، آماده و فرمانبردار بودند - با این حال برای کسب رضای خدا از همه آنها صرف نظر کرد و از مال و جاه و جلال دنیوی به کلی چشم پوشید. حتی از شوهر (البته، با رضای او) و نیز از اولاد و خدم و حشم چشم پوشید و به کمک برادرش امام حسین علیه السلام شتافت تا دین خدا را نصرت کند و برای جلب رضایت حق، تن به اسارت داد تا آنکه به مقامات عالیله نایل گردید. (۳۴۵)

مجلس درس زینب کبری علیه السلام در کوفه

جزائری می نویسد: در ایامی که امیر المومنین علی علیه السلام در کوفه تشریف داشت، آن مکرمه را مجلسی در منزل خود بود که برای زنها تفسیر قرآن بیان می فرمود. یکی از روزها تفسیر کهیعص (۳۴۶) را می فرمود، در این بین امیر المومنین علی علیه السلام وارد شده و فرمود: شنیدم تفسیر کهیعص را می نمایی؟ عرض کرد: بلی یا ابتاه فدایت شوم. فرمود: ای نور دیده، آن رمزی است در مصیبت وارده بر شما عترت پیغمبر. پس مصائب و نوائبی را که در آینده بر آنها وارد می شد برای آن مخدره بیان فرمود و با شنیدن آنها فریاد ناله و گریه آن مظلومه بلند شد. (۳۴۷)

جود و سخاوت زینب کبری علیه السلام

روزی میهمانی برای امیر المومنین علی علیه السلام رسید. آن حضرت به خانه آمده و فرمود: ای فاطمه، آیا طعامی برای میهمان خدمت شما می باشد؟ عرض کرد: فقط قرص نانی موجود است که آن هم سهم دخترم زینب می باشد. زینب علیه السلام بیدار بود، عرض کرد: ای مادر، نان مرا برای میهمان ببرید، من صبر می کنم. طفلی که در آن وقت، که چهار یا پنج سال بیشتر نداشته این جود و کرم او باشد، دیگر چگونه کسی می تواند به عظمت آن بانوی عظمی پی ببرد؟ زنی که هستی خود را در راه خدا بذل بنماید، و فرزندان از جان عزیزتر خود را در راه خداوند متعال انفاق بنماید و از آنها بگذرد بایستی در نهایت جود بوده باشد. (۳۴۸)

اثر سریع نفرین زینب کبری علیه السلام در شام

سپهر در ناسخ گوید: اهل بیت علیه السلام را از دروازه ساعات، که ابعاد طرق به دار الاماره یزید بود، داخل شام نمودند. نیز شهر شام را زینت کردند و پرده های زرنگار و دیبا به دیوارهای کوچه و بازار پیافبختند و زنان مغنیه، بی پرده، به نواختن طبول و دفوف دست افشان و پای کوبان بودند و یزید یکصد و بیست پرچم برای استقبال از ایشان برافراشت و مردم به همدیگر مبارکباد می گفتند و آن روز را عید قرار دادند.

نیز به روایت ابی مخنف، عیال الله را از پای قصر عجوزه ای که او را ام الحجام می گفته اند عبور دادند. آن عجوزه ها با چهار زن دیگر در میان آن غرفه نشستند. چون چشم آن ملعون به آن سر مطهر افتاد که نور از جبین او ساطع بود، با سنگی چهره مبارکش را مجروح ساخت، چندانکه خون بریخت. چون علیاه مخدره زینب علیه السلام این بدانست، با ناله و گریه روی خود را بخراشید و موی خود را پریشان کرد و دست به دعا و نفرین برداشت و عرض کرد: (اللهم خرب قصرها و احرقها بنار الدنيا قبل نار الاخره)

راوی گوید: قسم به خدای، که چون آن دعا بفرمود، در ساعت آن قصر ویران شد و منهدم گردید و آتشی در آن افتاد و همی بسوخت تا آنکه نشانی از او نمانده و یکسره خاکستر گردید، و هم در آن حال بادی بوزید و خاکسترش را پراکنده ساخت، چندانکه اثری از او بر جای نماند، گویا هرگز علامتی و عمارتی و اهلی نبوده است.

خطابه و مرثیه سرایی حضرت زینب علیه السلام در شام

در بحر المصائب گوید: چون جناب زینب خاتون علیه السلام در کوچه و بازار شام رسید و سر حضرت سیدالشهدا را در پیش روی خود بدید و مردم شام اظهار خورسندی و سرور می نمودند و نای و طنبور می نواختند و آن سر مبارک در هر چند قدم به کله (لا حول و لا قوه الا بالله العظیم) متکلم می گشت، آن مخدره آهی از دل برکشید و فرمود: (یا اخاه انظر علینا و لا تغمض عینک عنا و نحن بین العدی) در این حال سر مبارک تکلم کرد و فرمود: (یا اختاه اصبری، فان الله تعالی معنا). آن مخدره چون صدای برادر را شنید بحر غیرتش به جوش آمد و بی تابانه به آن قوم خطاب کرد که: ای گروه نامحمود، همانا به قتل اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله خود و سید جوانان اهل بهشت، و گردش دادن دختران و حرم سید انس و جان، و تزیین شهر خود، شادان هستید و مباحات می کنید و مع هذا خود را از اهل اسلام می شمارید؟ امیدوارم که خداوند جبار هرگز در شما به نظر رحمت ننگرد و بر شما نبخشد.

برخی از کرامات زینب کبری علیه السلام

اولا باید دانست که وجود زینب کبری علیه السلام اصولا سراپا کرامت است، چه آنکه وی برگی از آن شجره طیبه است که (اصلها ثابت و فرعها فی السما)، ثانیاً پرونده حیات و زندگانی او خود شهادت می دهد که سراپا کرامت بوده است. با این همه، برای روشنایی چشم محبان و تنویر قلوب شیعیان به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

اول: همین قصه که فوقا ذکر شد و در آن، حضرت زینب جلوه ای از غیب را به آن مرد نشان داد تا شان و مقام اهل بیت علیه السلام را بشناسند.

دوم : اجابت دعای او در حق ام الحجام و خراب شدن و آتش گرفتن فوری قصر او، که در صفحات پیشین مذکور افتاد

سوم : داستان جبل جوشن که معدن مس بود و سقط طفلی که محسن نام داشت که در تاریخ ذکر شده است .

چهارم : تصرف او در نفوس ، هنگام قرائت خطبه در بازار کوفه ، حتی در جمادات ، چنانکه نوشته اند: هنگامی که فرمود ساکت شوید، نفسها در سینه ها حبس شد و زنگهای شتران دیگر صدا برنیاورد

پنجم : لدنی بودن علم آن مخدره ، به گواهی امام زین العابدین علیه السلام که می فرمود: (یا عمه انت بحمدالله عالمه غیر معلمه ...)

ششم : اجابت نفرین او در حق کسی که در مجلس یزید، یکی از دختران امام حسین علیه السلام را به کنیزی خواست

هفتم : کیفیت متولد شدن او

هشتم : حکایت طبخ حریره است

نهم : خبر دادن از بقای آثار اهل بیت نبوت علیه السلام ، و سرعت زوال سلطنت بنی امیه ، در خطبه ای که در مجلس یزید قرائت کرد، که الفاظ شیوا و جملات پر شور آن خطبه ، بتنهایی خود کرامتی است .

دهم : قصه شیر و فضا است که ثقه الاسلام کلینی آن را در روضه کافی روایت کرده و در بحار و دیگر کتب مقاتل نیز مسطور است

یازدهم : استجابت دعای آن مخدره است در موقع آتش زدن خیمه ها، و نفرین او به آن مرد کبود چشم که در تواریخ آمده است .

دوازدهم : دیدن او جبرئیل و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در گودی قتلگاه . شیخ جعفر نقدی ، در کتاب مدکور، از بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که زینب ، در قتلگاه حضرت امام حسین علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را دید و خطاب به سپاه یزید فرمود ای لشگر، مگر نمی بینید پیغمبر خدا گریان است ؟ وای بر شما اگر نفرین کند زمین شما را فرو می برد و هلاک می نماید. فسوسا که آن سنگدلان اعتنایی به حرف وی نکرده ، بلکه آن را حمل بر جنون نمودند. مشاهده جبرئیل توسط آن مخدره نیز در تاریخ آمده است .

سیزدهم : علامه نوری در دار السلام کرامتی را از حضرت زینب علیه السلام به این شرح و روایت می کند:

سید محمد باقر سلطان آبادی ، که از بزرگان ارباب فضایل و راسخین در علم بوده ، فرموده است در بروجرده به مرض درد چشم مبتلا شدم ، بسیار سخت به حدی که علمای طب از معالجه عاجز آمدند. از آنجا مرا به سلطان آباد آوردند. مرض چشم شدت کرد و ورم بسیار نمود و دیگر سیاهی چشم نمایان نبود. از شدت درد چشم ، خواب و آرام از من برفت و تمامی اطبای شهر را برای من آوردند و همه اظهار عجز نمودند از معالجه ، و بعضی می گفتند تا شش ماه محتاج معالجه است و برخی چهل روز.

این بیانات ، روح مرا افسرده و خسته نموده حوصله بر من تنگ شد و فوق العاده نگران و مهموم شدم ، تا اینکه یکی از دوستان به من گفت : بهتر است برای استشفای زیارت مشرف شوی ، و من عازم سفر هستم با من بیا، و چنانچه از خاک کربلا سرمه بکشی شفا خواهی

یافت. گفتمش: با این حال چگونه می توانم حرکت کنم؟ مگر طبیب اجازه بدهد. چون به طبیب رجوع کردم، گفت: هرگز جایز نیست، و اگر حرکت کنی یکسره نابینا خواهی شد و به منزل دوم نخواهی رسید که بکلی از دیده محروم خواهی شد. رفیق من رفت و من به خانه برگشتم.

یکی دیگر از دوستان من آمد و گفت: مرض ترا، جز خاک کربلا و مقتل شهدا و مریضخانه اولیای خدا شفا نبخشد، و ضمنا خود شرح داد که ۹ سال مبتلا به طپش قلب بودم و همه اطبا از معالجه ام عاجز ماندند، تنها از تربت قبر امام حسین علیه السلام شفا حاصل شد، چنانچه میل داری متوکلا علی الله حرکت کن.

من با توکل حرکت کردم و در منزل دوم مرض شدت کرد و چنان چشم به درد آمد که از فشار درد چشم چپ به درد آمد. همه مصاحبین مرا ملامت کرده و متفقا گفتند: بهتر است که مراجعت کنی. چون هنگام سحر شد و درد آرام گرفت، در خواب رفتم، حضرت علیا مکرمه صدیقه صغری زینب کبری علیه السلام را در عالم رویا دیدم. بر آن حضرت وارد شدم و گوشه مقنعه او را گرفته بر چشم خود کشیدم و از خواب بیدار شدم، دیگر هیچ المی و دردی در چشم سالم دیگرم هیچ فرقی نداشت و آن واقعه را به رفقا گفتم، آنها به چشم من نگاه می کردند و می گفتند: ما آثار دردی نمی بینیم، و هیچ فرقی بین دو چشم شما نیست، و این کرامت را که از حضرت زینب علیه السلام ظاهر گشته بود برای همه رفقا از زوار و غیر زوار نقل کردم. (۳۴۹)

چهاردهم: نامه ای است که حاج شیخ محمد تقی صادق، به زبان عربی نوشته و ما ترجمه آن را از کتاب توسلات یا راه امیدواران برگرفته ایم:

معظم له بعد از سلام و درود به مخاطب خود و به تمام مومنین از شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله چنین می نویسد که تقدیم می دارم به سوی تو کرامتی را که هیچگونه شک و شبهه ای در او نباشد و آن کرامت از علیا مکرمه حضرت زینب علیه السلام بانوی بانوان عالم و برگرفته امت است. و آن قضیه این است که زنی به نام فوزیه زیدان (۳۵۰) از خاندان مردمی صالح و متقی و پرهیزکار در یکی از قرای جبل عامل به نام جویه مبتلا به درد پای بی درمانی شد تا بجایی که به عنوان عمل جرای متوسل به بیمارستانهای متعدد گردید ولی نتیجه ای شد که سستی در رانها و ساق پای وی پدید آمد و هیچ قادر به حرکت نبود مگر اینکه نشسته و به کمک دو دست راه می رفت و روی همین اصل ۲۵ سال تمام خانه نشین شد و به همان حال صبر می کرد و مدام به این حال می بود تا اینکه عاشورا فرا رسید ولی او دیگر از مرض بستوه آمده بود و عنان صبر از دست او بدر رفته ناچار برادران و خواهران خود را که از اطیاب مومنین به شمار می روند خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضرت زینب علیه السلام در شام می روند خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضرت زینب علیه السلام در شام برده تا در اثر توسل به ذیل عنایت دختر کبرای علی علیه السلام شفا یافته و از گرفتاری مزبور بدرآید.

ولی برادران پیشنهاد وی را نپذیرفتند و گفتند که شرعا مستحسن نیست که تو را با این حال به شام ببریم و اگر بناست حضرت زینب علیه السلام تو را شفا دهد همینجا که در خانه ات قرار داری برای او امکان دارد

فوزیه هر چه اصرار کرد بر اعتذار آنان می افزود ناچار وی خود را به خدا سپرد و صبر بیشتری پیشه کرد تا این که در یکی از روزهای عاشورا در همسایگی مجلس عزایی جهت حضرت سیدالشهدا علیه السلام بر پا بود، فوزیه به حال نشسته و به کمک دو دست به خانه همسایه رفت، از بیانات و عاظ استماع کرد و دعا کرد و توسل جست و گریه بسیاری کرده تا اینکه بعد از پایان عزاداری به حال مزبور به خانه آمد شب شد و به همان حال گریه و توجه به توسل بعد از ادای فریضه خوابید تا اینکه نزدیک صبح بیدار شد تا نماز صبح بخواند ولی هنوز فجر طالع نشده بود و او به انتظار طلوع فجر به سر می برد. در این اثنا متوجه دستی شد که بالای مچ وی را گرفته و یک نفری می گوید: قومی یا فوزیه برخیز ای فوزیه

او با شنیدن این سخن و کمک آن دست فوری برخاست و به دو قدم خود ایستاد و از عقال و پای بندی که از او برداشته شده بی اندازه مسرور و خوشحال گردید. آن وقت نگاهی به راست و چپ کرد احدی را ندید، پس رو کرد به مادرش که در همان اطاق خوابیده بود و بنا کرد به الله اکبر و لاله الا الله گفتن وقتی که مادرش او را به آن حال دید مبهوت شد، سپس از نزد مادرش بیرون دوید و به خارج از خانه رفت و صدای خود به الله اکبر و لاله الا الله بلند کرد تا اینکه برادرانش با شنیدن صدای خواهر به سوی وی آمدند وقتی آنان وی را به آن حال غیر مترقبه دیدند صدا به صلوات بلند کردند. آنگاه همسایگان خبردار شدند و آنان نیز صلوات و تهلیل و تکبیر بر زبان جاری داشتند. این خبر کم کم به تمام شهر رسیده و سایر بلاد و قرای مجاور نیز خبردار شدند و مردم از هر جانب برای دیدن واقعه می آمدند و تبرک می جستند و مرتب خانه او مرکز آیند و رند مردم دور و نزدیک بود. پس سلام و درود بی پایان بر تربیت یافته مکتب وحی حضرت زینب علیه السلام باد.

پانزدهم : شفای دختر هندی

در یکی از کتب مسطور است : موقعی که متولی باشی حرم حضرت زینب علیه السلام صحن و بقعه مطهر آن حضرت را در شام تعمیر می کرد، مردم از اطراف برای آن حضرت نذورات می آوردند او به آنها قبض می داد. روزی یک مرد هندی آمد و از حضرت زینب علیه السلام برای حل مشکل خود درخواست کمک کرد و گفت : من الان عهد می کنم که اگر به حاجت خود رسیدم ، شخصا یک ضریح جواهر نشان تهیه نمایم که بهای آن از یک میلیون دینار تجاوز کند، زیرا من در ۲۴ بانک هندوستان سهم دارم . سپس به طرف شهر بیروت رفت . طولی نکشید که تلگرافی از او به این مضمون به متولی باشی رسید که ، من دستور ساخت ضریح جواهر نشانی را صادر کردم ، فلان روز ضریح مزبور را با تشریفات خاصی به آنجا می آوریم و شما یک مجلس با شکوه بی سابقه ای به هزینه من از فلان بانک فراهم کنید.

چون روز موعود فرا رسید ضریح مقدس را با مراسم خاصی از هندوستان به آن محفل با اهمیت آوردند. شخص هندی شخصا نطق شگفت آوری نمود، که مفاد آن چنین بود:

من دختری دارم که سالیان دراز از هر دو پا فلج بود، با آنکه شاید فردی ثروتمندتر از من در هندوستان یافت نشود و در این مدت هر چه توانستم طبیب آوردم و دارو مصرف کردم ، هیچ سودی نکرد، تا آنکه به زیارت حضرت زینب علیه السلام آمده از وی درخواست کمک کردم و برای شفای صبیبه خود یک ضریح جواهر نشان نذر نمودم . در پی این توسل به بیروت رفتم و در آنجا تلگراف بشارت

سلامتی فرزندم به دس من داده شد. لذا خود را به وطن رساندم و از نزدیک، توجه خاص حضرت زینب علیه السلام به او را که بکلی شفا یافته بود، مشاهده کردم و همین سبب شیعه شدن عده ای بی شمار و باعث ازدیاد محبت شیفتگان آن حضرت گردید. (۳۵۱)

امام زمان علیه السلام در مصیبت عمه اش، حضرت زینب علیه السلام، خون می گرید

حاج ملا سلطانعلی، روضه خوان تبریزی، که از جمله عباد و زهاد بوده گوید: در خواب مشرف به محضر والای امام زمان علیه السلام شدم، عرض کردم: مولانا آنچه در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است که می فرماید: (فلا ندینک صباحا و مساء و لا یکین علیک بدل الدموع دما) صحیح است؟

فرمودند: بلی

عرض کردم: آن مصیبتی که در سوگ آن به جای اشک، خون گریه می کنید کدام است؟ آیا مصیبت علی اکبر علیه السلام است؟

فرمودند: نه. اگر علی اکبر علیه السلام زنده بود او هم در این مصیبت، خون گریه می کرد.

گفتم: آیا مقصود مصیبت حضرت عباس علیه السلام است؟

فرمودند: نه بلکه اگر حضرت عباس علیه السلام هم در حیات بود او نیز در این مصیبت خون گریه می کرد

گفتم: لابد مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام است؟

فرمودند: نه حضرت سیدالشهدا علیه السلام هم اگر در حیات بود، در این مصیبت خون گریه می کرد.

پرسیدم: پس این کدام مصیبت است؟

فرمود: آن مصیبت اسیری زینب علیه السلام است (۳۵۲)

سفارش و توسل

آیت الله حاج میرزا احمد سیبویه، ساکن تهران، از آقای شیخ حسین سامرای که از اتقیای اهل منبر در عراق بودند، نقل کردند:

در ایامی که در سامرا مشرف بودم روز جمعه ای طرف عصر به سرداب مقدس رفتم. دیدم غیر از من احدی نیست. حالی پیدا کرده و متوجه مقام صاحب الامر - صلوات الله علیه - شدم. در آن حال صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود: به شیعیان و دوستان بگوئید که خدا را به حق عمه ام حضرت زینب - سلام الله علیها - قسم دهند که فرج مرا نزدیک گرداند. (۳۵۳)

اگر زینب نبود

کعبه بی نام و نشان می ماند اگر زینب نبود

بی امان دار الامان می ماند اگر زینب نبود

گرچه دادند انبیا هر یک نشان از کربلا

کربلا هم بی نشان می ماند اگر زینب نبود

مکتب سرخ تشیع کز غدیر آغاز شد

تا ابد بی پاسبان می ماند اگر زینب نبود

مکتب قرآن که از خون شهیدان جان گرفت

بی تحرک همچنان می ماند اگر زینب نبود

کاروان مهدویت در مسیر فتنه ها

بی امیر کاروان می ماند اگر زینب نبود

مجری احکام قرآن او بود با صبر خویش

دین حق بی حکمران می ماند اگر زینب نبود

کرد اسلام حسینی از یزیدی را جدا

حق و باطل توامان می ماند اگر زینب نبود

در شناسای مسیر حق و باطل فکرها

بی گمان اندر گمان می ماند اگر زینب نبود

شد گلستان کربلا از لاله های احمدی

وین گلستان در خزان می ماند اگر زینب نبود

شعله عالم فروز نهضت سرخ حسین

زیر خاکستر نهان می ماند اگر زینب نبود

ناله مظلومی لب تشنگان دشت خون

در گلوگاه زمان می ماند اگر زینب نبود

خون ثارالله رمزی را که بر صحرا نوشت

داغ ناکامی به جان می ماند اگر زینب نبود

ای (مویده) (۳۵۴) هر چه هست از زینب و ایثار اوست

جان هستی ناتوان می ماند اگر زینب نبود

وفات علیا مخدره زینب علیه السلام

در بحر المصائب گوید: حضرت زینب علیه السلام بعد از واقعه کربلا و رنج شام و محنت ایام ، چندان بگریست که قدش خمیده و گیسوانش سفید گردید، دائم الحزن بزیست تا رخت به دیگر سرای کشید.

نیز گوید: عیاه مخدره ام کلثوم علیه السلام ، بعد از چهار ماه از ورود اهل بیت علیه السلام به مدینه طیبه ، از این سرای پر ملال به رحمت خداوند لایزال پیوست . وقتی هشتاد روز از وفات ام کلثوم علیه السلام بگذشت ، شی عیا مخدره زینب علیه السلام مادرش را در خواب دید و چون بیدار شد بسیار بگریست و بر سر صورت خویش بزد تا از هوش برفت . زمانی که آمدند و آن مخدره را حرکت دادند، دیدند روح مقدس او به شاخسار جنان پرواز کرده است . این وقت آل رسول و ذریه بتول ، در ماتم آن مخدره به زاری در آمدند چندانکه گویی اندوه عاشورا و آشوب قیامت برپا شد. و این واقعه جانگداز، در دهم رمضان (یا چهاردهم رجب ، بنابر قول عبیدلی نسابه متوفی در سنه ۲۷۷ در کتاب اخبار زینبیات) از سال ۶۲ هجری روی داد. وفات این مخدره در سنه ۶۲ مورد اتفاق همگان است ، ولی در تاریخ روز وفات وی بین مورخان اختلاف وجود دارد، و گذشته بر دو قولی که ذکر شد، بعضی نیز وفات او را در شب یکشنبه پنجم ماه رجب دانسته اند، و الله اعلم بحقائق الامور.

فرزندان علیا مخدره زینب علیه السلام

سبط ابن جوزی در تذکره الخواص گوید: عبدالله بن جعفر را فرزندان متعدد بوده است : از آن جمله ، علی و عون الاکبر و محمد و عباس و ام کلثوم می باشند که مادر آنان حضرت زینب بنت علی بن ابیطالب علیه السلام از بطن فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است .

ابن قتیبیه نیز در کتاب المعارف ، جعفر الاکبر را از بطن علیا مخدره زینب علیه السلام می شمارد.

مولف عمده الطالب گوید: زینب کبری دختری علی علیه السلام است که کنیت او ام الحسن بوده و از مادرش فاطمه زهرا علیه السلام نقل روایت می کند. وی به حباله نکاح پسر عمش ، عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ، در آمد و علی و عون و عباس و غیر هم از وی پدید آمد.

در اعلام الوری می خوانیم که : زینب کبری علیه السلام به سرای عبدالله بن جعفر بن ابیطالب علیه السلام رفت و علی و جعفر و عون الاکبر و ام کلثوم علیه السلام از آن حضرت متولد گردید. وی از مادرش روایت می کند

شبلینجی در نور الابصار گوید: زینب علیه السلام را از عبدالله جعفر چهار پسر و یک دختر بوده است .

نیز می گوید: ذریه آن مخدره تاکنون در کمال عدت و کثرت در امصار و بلاد، اسباب شرف و برکت هستند. و در ناسخ آمده است : عون بن عبدالله و برادرش محمد، که مادر آنها علیا مخدره زینب علیه السلام است ، در زمین کربلا به درجه رفیع شهادت رسیدند.

محل دفن زینب علیه السلام

راجع به محل دفن حضرت زینب علیه السلام سه نظر وجود دارد:

۱. مدینه منوره ، در کنار قبور خاندان اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام یعنی در قبرستان بقیع

۲. قاهره مصر

۳. مقام معروف و مشهور در قریه (راویه) واقع در منطقه غوطه دمشق قول اول ، ظاهراً هیچ مدرکی بجز حدس و تخمین ندارد، و مبتنی بر این نظریه احتمالی است که چون حضرت زینب علیه السلام پس از حادثه کربلا به مدینه مراجعت کرده است ، چنانچه رویداد تازه ای پیش نیامده باشد، به طور طبیعی در مدینه از دنیا رحلت کرده و نیز به طور طبیعی در بقیع آرامگاه خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله دفن شده است .

در مورد قول دوم نیز، که مصر باشد، مدرک درستی در دست نیست

با تضعیف اقوال فوق ، اعتبار قول سوم ثابت می شود که قبر حضرت زینب علیه السلام را در قریه راویه از منطقه غوطه شام ، واقع در هفت کیلومتری جنوب شرقی دمشق ، می داند. در آنجا بارگاه و مرقد بسیار باشکوهی به نام حضرت زینب علیه السلام دختر امیر المومنین علیه السلام وجود دارد که همواره مزار دوستان اهل بیت و شیعیان و حتی غیر شیعیان بوده است . آنچه از تاریخ به دست می آید قدمت بسیار بنای این مزار است که حتی در قرن دوم نیز موجود بوده است ، زیرا بانوی بزرگوار سیده نفیسه ، همسر اسحاق مومن فرزند امام جعفر صادق علیه السلام ، به زیارت این مرقد مظهر آمده است . (۳۵۵)

روز رحلت زینب کبری علیه السلام افلاکیان عزادارند

سید عالم ثقه جلیل حاج سید اسد الله اصفهانی مجاور کربلای معلی در سنه ۱۳۱۹ برای مولف کبریت احمر در کربلای معلی نقل کرد که حضرت حجت بن الحسن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در عالم خواب به وی فرمود از روز وفات عمه شان حضرت زینب سلام الله علیها اهل آسمانها جمع می شوند و خطابه آن مخدره را که در کوفه خوانده است می خوانند و گریه می کنند، و حضرت باید آنان را ساکت گردانند که شیرازه عالم از یکدیگر گسسته نشود. (۳۵۶)

نیز عالم بزرگوار مرحوم ملا علی خیابانی در کتاب وقایع الایام فی تتمه محرم الحرام داستانی طولانی رانقل می کند، که آن مقدار از آن را که مربوط به جریان فوق می باشد در اینجا می آوریم .

راوی می گوید: در عالم رویا حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام را دیدم که درکمال آشفته حالی هستند. پیش رفته سلام کردم و از حال ایشان سوال نمودم . فرمودند بدان که ، از روزی که عمه ام زینب سلام الله علیها وفات کرده ، همه ساله در روز وفات آن مخدره ملائکه در آسمانها مجلس می گیرند و خطبه آن مخدره را که در بازار کوفه بیان کرده می خوانند و گریه می نمایند، به طوری که من باید بروم و آنها را از گریه ساکت نمایم . امروز روز وفات عمه ام زینب علیه السلام بود و اکنون من از آن مجلس مراجعت نموده ام

زینب کبری علیه السلام پس از شهادت امام حسین علیه السلام بیش از یکسال و نیم نزیست ، اما در همین مدت کوتاه توانست مسیر تاریخ را تغییر دهد.

با اقدام زینب کبری علیه السلام شادی بنی امیه دیری نپاییده پیروزی دوامی نیافت و زمانی دراز نگذشت که نتیجه کار زینب علیه السلام به شکست و نابودی امویان منتهی شد.

آری ، هنوز زینب کبری علیه السلام از شام نرفته بود که یزید احساس کرد بر روی شادمانی بی که از قتل امام حسین علیه السلام به او دست داده است پرده تیره ای کشیده می شود و تیرگی آن اندک اندک شدید می گردد، تا آنجا که به پشیمانی سخت مبدل شد و در سه سال باقی مانده عمر وی ، گریبان او را رها نکرد. (۳۵۷)

تکلم کردنش را هر که دیدی فاش می گفتی

لسان حیدری گویا که در طی لسان دارد

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است با آن همه مصیبت و مشقت که بر عمه ام زینب علیه السلام وارد آمده ، مع ذلک نماز شب از او ترک نشد. بس است برای اهل معرفت فرمایش حضرت خامس آل عبا ابا عبدالله الحسین علیه السلام ، که در وداع آخرین به خواهرش زینب کبری علیه السلام فرمود: (یا اختاه لاتنسی فی نافله اللیل)

این مکرمه چون از عبادات به مقامات غیر متناهیه نائل شده ملقب به عابده شده . (۳۵۸)

امام حسین علیه السلام مقابل زینب کبری علیه السلام چشمها را روی هم گذاشت

نگارنده گوید: در ایام بمباران قم توسط صدام جنایتکار، چندی به مسجد مقدس جمکران قم (که به نام ولی الله اعظم ، حضرت حجه بن الحسن العسکری ، امام زمان ، عجل الله تعالی فرجه الشریف بنا شده است) پناهنده شده بودم . روزی از آن مکان شریف برای زیارت حرم حضرت فاطمه معصومه علیه السلام کریمه اهل بیت علیه السلام به قم آمده و سپس به محضر مبارک آیت الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی (قدس سره) رسیدم . از هر دری سخن به میان آمد تا اینکه حضرت آیت الله مرعشی فرمودند: وقتی که حضرت فاطمه زهرا علیه السلام قنداقه حضرت زینب علیه السلام را به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله برد، این نوزاد عزیز فاطمه علیه السلام چشم مبارک را برای هیچ کدام از اهل بیت علیه السلام باز نکرد. و تنها وقتی قنداقه در بغل امام عظیم حسین بن علی علیه السلام قرار گرفت چشم مبارک را گشود.

و افزودند: در مجلس یزید - علیه اللعنه و العذاب - نیز سر مبارک آقا از فراز نیزه به تمام اسرا نگاه کرد، ولی وقتی که مقابل حضرت زینب کبری رسید، چشمها را روی هم گذاشت و از گوشه های چشم مبارکش اشک جاری شد.

گویی می خواست فرموده باشد که : خواهر عزیز، از اینکه این همه محبت به یتیمانم کرده اید، ممنون شما هستم ، و بیش از این مرا خجل مکن .

امام زمان علیه السلام در حرم حضرت زینب علیه السلام

مرحوم خطیب شهیر حاج محمد رضا سقازاده ، در مقدمه کتاب (خصائص زینبیه) از زبان مرحوم آیه الله آخوند ملاعلی همدانی ، که در این اواخر بزرگترین شخصیت علمی و روحانی همدان بود و چندی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به رحمت الهی پیوست ، نقل می کند که : روزی در پاسخ حقیر راجع به مدفن حضرت زینب سلام الله علیها فرمودند:

آیه الله آقا ضیاء عراقی رضوان الله علیه فرمودند: شخصی شیعه مذهب از شهر قطیف حجاز به قصد زیارت حضرت ثامن الائمه امام رضا علیه السلام حرکت می کند. در وسط راه پولی را که برای مخارج رفت و آمد برداشته بود گم می نماید. با وقوع این حادثه ، نه دیگر روی برگشتن به وطن ، و نه خرج ادامه سفر را داشته است . لاجرم متوسل به ذیل عنایت حضرت بقیه الله الاعظم مولانا و مقتدانا الامام حجه بن الحسن العسکری روحی و ارواح العالمین له الفداء می شود. در همان حال ملاحظه می کند سید نورانی جلیل القدری با او همراهی می کند، می فرماید: این وجه را بگیر ترا به سر من رای می رساند. در آنجا نزد وکیل ما، حاج میرزا حسن شیرازی ، برو و بگو سید مهدی فرمودند: پولی از ما در پیش تو است ، این قدر بدهد تا به زیارت جدم علی بن موسی الرضا علیه السلام بروی . آن شخص می گوید متوجه نشدم که این بزرگوار کیست و از کدام جانب آمد؟ عرض کردم : هرگاه به آیه الله شیرازی عرض کنم (سید مهدی فرمودند) از من می پرسد کیست و چه نشانه وسند و علامتی داری ؟ فرمود: به آقای شیرازی بگو سید مهدی فرمود به این نشانی که امسال در فصل تابستان شما با حاج ملا علی کنی طهرانی در شام در حرم عمه ام (زینب کبری علیه السلام) مشرف بودید و چون از کثرت زوار و ازدحام جمعیت در سطح حرم زباله ریخته بودند شما عباى خود را از دوش برداشته و در دست جمع کرده و به آن وسیله حرم را جاروب کردی و در گوشه ای از حرم گرد آوردی و حاج ملا علی کنی با دستهای خود آنها را برداشته و بیرون برد، من آنجا بودم .

قطیفی می گوید: وقتی در سر من رای به خدمت آیه الله شیرازی رسیدم و مطلب را عرض کردم ، بی اختیار از جا بلند شد و دست در گردنم انداخت و چشمهایم را بوسید و تبریک گفت

بعد گفت : در تهران خدمت آیه الله کنی رسیدم و ماجرا را گفتم . وی نیز مطلب را تصدیق کرد ولیکن قلبا ناراحت شد که چرا حواله و فرمانی به ایشان از جانب آن حضرت صادر نشده است . (۳۵۹)

۲. حضرت ام کلثوم علیه السلام

ام کلثوم ، بنت فاطمه الزهرا علیه السلام عمه دیگر حضرت رقیه از بطن دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد، که ابن عبدالبر در استیعاب او را نام برده ، و سبط بن جوزی نیز در تذکره الخواص گوید: حضرت فاطمه علیه السلام را فرزندی به این ترتیب بوده است : حضرت امام حسن ، حضرت امام حسین علیه السلام ، زینب علیه السلام و ام کلثوم علیه السلام

علامه خبیر، سید محسن امین عاملی ، در اعیان الشیعه از وی نام برده ، و در پایان شرح حال او گوید: او را به حباله نکاح عون بن جعفر طیار رضی الله عنه در آوردند. (۳۶۰)

روایت شده است که چون حضرت سیده النساء، فاطمه الزهرا علیه السلام دنیا را وداع گفت، حضرت ام کلثوم علیه السلام برقی به صورت انداخته و عبایی بر سر کشد که دامن آن به روی زمین می کشید و با ناله جانسوز پیاپی می گفت: یا ابتاه، یا رسول الله، الان مصیبت و سختی پنهان شدن تو در نظر ما آشکار گردید و این فراقی است که هرگز لقایی بعد از آن نخواهد بود.

دو شیخ بزرگوار، مفید و طوسی، در امالی خویش آورده اند که: انه لما ضرب امیر المومنین علیه السلام احتمال فادخل داره فقعدت لبابه عند راسه و جلست ام کلثوم عند رجله ففتح عینیه فنظر الیهما فقال الرفیق الاعلی خیر مستقر و احسن مقیلا فنادت ام کلثوم وا ابتاه ثم جاءت الی عبدالرحمن بن ملجم و قالت: یا عدوا الله قتلت امیرالمومنین علیه السلام قال: انما قتلت اباک قالت: یا عدوا الله انی لارجوان لا یکون علیه باس قال: فارک لها تبکین علیه و الله لقد ضربته لو قسمت بین اهل الکوفه لاهلکتهم.

یعنی هنگامی که ابن ملجم ملعون ضربت بر فرق امیر المومنین علیه السلام زد آن حضرت را به سوی خانه حمل دادند، لبابه بالای سر آن حضرت و ام کلثوم علیه السلام نزدیک قدمهای آن حضرت نشستند. حضرت در این وقت دیدگان حق بین خود را گشود و به جانب ام کلثوم لانظری افکند و فرمود: اکنون به سوی خداوند مهربان سفر می کنم که بهترین مقام و نیکوترین منزل است. ناله ام کلثوم علیه السلام به وا ابتاه بلند شد، سپس به نزد ابن ملجم لعین آمد و فرمود: ای دشمن خدا، کشتی امیرالمومنین علیه السلام را؟ آن ملعون گفت: من امیرالمومنین علیه السلام را نکشتم، بلکه پدر ترا کشتم. آن مخدره فرمود: امیدوارم که بر پدرم این ضربت باکی نباشد، آن ملعون گفت: (گویا) می بینم که بر مرگ پدرت ناله و گریه می کنی، زیرا به خدا قسم، ضربتی بر او زدم که اگر آن را بر همه اهل کوفه قسمت کنند همه را هلاک خواهد کرد.

خطبه علیا مخدره ام کلثوم علیه السلام در کوفه

سید بن طاووس در لهوف می نویسد: بعد از ذکر خطبه علیا مخدره فاطمه بنت الحسن علیه السلام، ام کلثوم این خطبه را قرائت نمود:

(قالت: یا اهل الکوفه سواه لکم ما لکم خذلتم حسینا و قتلتموه و انتهبتم امواله و ورثتموه و سببتم نساء و نکبتموهن فتبا لکم و سحقا ویلکم اتدرون ای دواه دهنکم؟ وای وزر علی ظهوتکم حملتم؟ وای دما سفکتموها؟ وای اموال نهبتموها؟ وای کریمه سببتموهن؟ وای صبیبه سلبتموهن؟ قتلتم خیر رجالات بعد النبی صلی الله علیه و آله و نزعتم الرحمه من قلوبکم الا ان حزب الله هم الفائزون و حزب الشیطان هم الخاسرون)، ثم قالت:

قتلتم اخی صبرا فویل لامکم

ستجزون نارا حرها یتوقد

سفکتم دما حرم الله سفکها

و حرمها القرآن ثم محمد

الا فابشروا بالنار انکم غدا

لفی سقر حقا یقینا مخلص

و انی لابیکی فی حویتی علی اخی

علی خیر من بعد النبی مولد

بدمع غریز مستهل مکفکف

علی الخد منی دائماً لیس یجمد

یعنی : ای اهل کوفه ، قبیح باد روهای شما. شما را چه پیش آمد که از نصرت حسین علیه السلام دست بازداشتید و او را مخدول کردید، تا اینکه او را شهید کردید و اموال او را به غارت بردید و آن را میراث خود شمردید و عیالات او را اسیر کردید و آنها را برهنه و دچار بدبختی نمودید؟ اف باد بر شما، و دور باد رحمت حق از شما. ای وای بر شما. آیا میدانید چه مصیبت بزرگی بر پا کردید و چه گناه عظیمی مرتکب شدید و چه خون پاکی را ریختید و چه اموالی را غارت کردید و چه دختران پرده نشین و بانوان آل طه و یس را اسیر کردید؟

شما کسی را کشتید که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر از همه جهانیان بود، و از سوء کردار شما رحمت از دلهای شما برطرف گردید و دچار قساوت و ضلالت شدید. همانا حزب خداوند فائز و رستگاران و حزب شیطان خاسر و زیانگار. مادرانتان به عزایتان بنشینند، که برادرم را با شکنجه کشتید، بزودی جزا داده خواهید شد به اتشی که خاموشی ندارد. شما خونی را ریختید که خداوند متعال و قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را حرام کرده بود. همانا به شما بشارت می دهم که فردای قیامت در قعر جهنم مخلد خواهید بود و من تا زنده هستم ، بر برادرم که بهترین مولود پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، خواهم گریست ، به اشکی که چون سیل به صورت من جاری و متراکم باشد و هرگز خشک نشود

گفتگوی شجاعانه ام کلثوم علیه السلام با ابن زیاد

سپهر می نویسد: چون سخنان زینب علیه السلام در مجلس ابن زیاد پایان یافت ، ام کلثوم آغاز سخن کرد و فرمود: (یابن زیاد. ان کان قرت عینک بقتل الحسین فقد کانت بعین رسول الله قرت برویته و کان یقبله و یمص شفثیه و یحمله هو و اخوه علی ظهره فاستعد غذا للجواب)

یعنی : ای پسر زیاد. اگر چشم توبه قتل حسین علیه السلام روشن گردید، (بدان که) هر آینه چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدار او خرسند می شد و حضرتش پیوسته حسین علیه السلام را می بوسید و لبهای او را می مکید و او را در آغوش می کشید و گاهی او را با بردارش حسین علیه السلام ، بر دوش خود سوار می نمود، پس خود را آماده پاسخگویی در روز قیامت (و در برابر محکمه عدل الهی) ساز.

ممانعت ام کلثوم علیه السلام از گرفتن اطفال ، صدقه اهل کوفه را

مسلم جصاص گوید: مردم کوفه را دیدم که بر حال اطفال اهل بیت علیه السلام رقت آورده و از فراز بام نان و خرما به ایشان بذل می نمودند و کودکان نیز گرفته و بر دهان خود می گذاشتند. اما ام کلثوم علیه السلام آن نان پاره ها و گردوها و خرماها را از دست و دهان کودکان می ربود و می افکند. پس بانگ بر اهل کوفه زد و فرمود: (یا اهل الکوفه . ان الصدقه علینا حرام)، یعنی: ای اهل کوفه دست از بذل این اشیا باز گیرید که صدقه بر ما اهل بیت روا نیست .

نیز زمانی که ام کلثوم علیه السلام دید زنان کوفه برکاروان اسرا زار زار می گریند، سر از محمل بیرون کرد (فقال لهم : یا اهل الکوفه تقتلنا رجالکم و تبکینا نساوکم ؟ فالحاکم بیننا و بینکم الله یوم فصل القضا)

یعنی: ای اهل کوفه ، مردان شما مردان ما را می کشند و زنان شما بر حال ما گریه می کنند؟ در فردای قیامت ، خداوند متعال بین ما و شما حکم خواهد فرمود.

اثر دعای ام کلثوم علیه السلام در شهر سیبور

سپهر، در ناسخ گوید: چون اهل بیت رسول خدا را به سیبور (نام شهری نزدیک کفرطاب) کوچ دادند، اهل سیبور جمع شده و پیران و جوانان آنها گرد آمدند. سپس شیخی سالخورده که زمان خلافت عثمان را درک کرده بود، از میانشان برخاست و گفت : فتنه برنینگیزید که همانا این سرها را در تمام امصار و بلدان گردانیده اند و کسی از در منع سخن نکرده است ، بگذارید تا از شهر شما هم بگذرانند. جوانان گفتند که : والله ، هرگز نمی گذاریم این قوم پلید شهر ما را به قدوم خویش آلوده سازند. در زمان ، بشتافته و پل روی آب را که از آن عبور می شد، قطع کردند و ساخته جنگ شدند. در پی این ماجرا، حرب در پیوست و رزمی سخت بر پای ایستاد، چندانکه ششصد تن از لشکر ابن زیاد دستخوش تیغ فولاد شدند و جماعتی نیز از جوانان سیبور به خاک افتادند. در این وقت ام کلثوم علیه السلام فرمود: نام این بلد چیست ؟ گفتند: سیبور است . فرمود: (اعذب الله شرابهم و ارخص اسعارهم و رفع ایدی الظلمه عنهم) ابو مخنف گوید: از اثر دعای ام کلثوم ، اگر جهان همه انباشته ظلم و جور بودی ، در اراضی ایشان جز آیت نعمت و بذل و رایت قسط و عدل افرشته نگشتی .

اثر نفرین ام کلثوم علیه السلام در شهر بعلبک

نیز صاحب ناسخ گوید: چون اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به بعلبک نزدیک کردند، به حاکم بعلبک نوشتند که : اینک سرهای خوارج و اهل بیت ایشان است که به درگاه یزید حمل می دهند، علف و آذوقه مهیا کن و به استقبال ما بیا. حاکم بعلبک فرمان داد تا جای آسایش و آرامش از بهر ایشان مهیا ساختند و از سویق و سکر و دیگر مشروبات و ماکولات فراهم آوردند و دفها بناختند و رایتها برافراختند و در بوقها بدمیدند و آن کافران را استقبال کردند و به شهر در آوردند. در این وقت ام کلثوم علیه السلام فرمود: نام این بلند چیست ؟ گفتند: بعلبک . فقلت : (اباد الله تعالی خضرائهم و لا اعذب الله شرابهم و لا رفع الله ایدی الظلمه عنهم) قال ابو مخنف : (و لو ان الدنيا کانت مملو عدلا و قسطا لما انالهم الا ظلما و جورا)

یعنی: آن مخدره در حق آنها نفرین کرد که خدای تعالی نابود کند وسعت معیشت شما را و خوشگوار نگرداند آب شما را و دست ظالمان را از سر شما کوتاه نکند، و ابو مخنف گوید: اگر همه دنیا را عدالت و رفاه فرا گیرد، در بعلبک جز آثار ظلم و بیچارگی چیز دیگر نیست

ورود ام کلثوم علیه السلام به دروازه شام و توصیه او به شمر لعین

سید بن طاووس در لهوف گوید: چون کاروان اسرای اهل بیت علیه السلام نزدیک دروازه شام رسیدند، ام کلثوم علیه السلام شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد و فرمود: مرا با تو حاجتی است. گفت: حاجت چیست؟ فرمود: اینک شهر دمشق است، ما را از دروازه ای داخل کن که مردمان در آن کمتر انجمن باشند و بگو سرهای شهدا را از میان محملها دور کنند تا مردم به نظاره سرها مشغول شده و به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله ننگرند. شمر، که خمیر مایه شرارت بود، چون مقصود آن مخدره بدانست یکباره بر خلاف مقصود آن مخدره کمر بست و فرمان داد تا سرهای شهدا را در خلال محملها جای دهند و ایشان را از دروازه ساعات، که مجمع رعیت و رعایات بود، به شهر در آوردند تا مردم بیشتر بر آنها نظاره کنند

و سپهر در ناسخ گوید: در آن حال، شمر، حامل سر حضرت امام حسین علیه السلام بود و پیوسته گفت: (انا صاحب رمح طویل، انا قاتل الدین الاصل، انا قتلت ابن سید الوصیین و اتیت براسه الی یزید امیرالمومنین)

ام کلثوم علیه السلام چون بشنید که شمر به عمل خویش افتخار کرده و می گوید: من صاحب نیزه بلند و کشنده فرزند ارجمند سید اوصیا و قاتل کننده با دین اصیل بلند پایه می باشم، یکباره آتش خشمش زبانه زدن گرفت و فرمود: (و فیک الکثکث یا لعین بن اللعین، الا لعنه الله علی الظالمین یا ویلک افتخر علی یزید الملعون بن الملعون بقتل من ناغاه فی المهد جبرئیل و من اسمه مکتوب علی سرداق عرش الجلیل و من ختم الله بجده المرسلین و قمع بایه المشرکین فاین مثل جدی محمد المصطفی و ابی المرتضی و امی فاطمه الزهرا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین)

یعنی: خاک بر دهانت باد ای ملعون. لعنت خداوند بر ستمکاران باد. وای بر تو. آیا فخر می کنی بر یزید ملعون که به قتل رسانیدی کسی را که جبرئیل در گهواره برای او ذکر خواب می گفت و نام گرامیش در سرداق عرش جلیل پروردگار، مکتوب است؟ کشتی کسی را که خداوند متعال پیامبری را به جد وی، رسول خدا، خاتمه داد. آیا افتخار تو این است که به قتل رسانیدی کسی را که پدرش نابود کننده مشرکین بود؟ کجا جدی و پدری و مادری مثل جد و پدر و مادر من پیدا خواهد شد؟ خولی اصبحی که نگران این بیانات بود، به ام کلثوم علیه السلام گفت: تابین الشجاعه و انت بنت الشجاع، یعنی تو هرگز از شجاعت سر بر نتابی، همانا تو دختر مرد شجاعی هستی.

مراجعت ام کلثوم علیه السلام از شام به مدینه و مرثیه سرایی او

در جلد عاشر بحار (طبع کمپانی) و غیر آن مروی است که چون یزید خواست عیال الله را روانه مدینه نماید اموال و ائقال و عطایا را بر زبر هم نهاد... تا آنجا که گوید: آنگاه روی به مدینه نهادند، چون دیوارهای مدینه نمودار گردید، ام کلثوم با دلی پر از اندوه سیلاب اشک از دیده جاری ساخته به قرائت این مرثیه پرداخت و زمین و آسمان را منقلب ساخت :

مدینه جدنا لا تقبلینا

فبا لحسرات و الا حزان جئنا

الا اخبر رسول الله عنا

بانا قد فجعنا فی اخینا

این شعر منسوب به ام کلثوم سلام الله علیها در کتب مقاتل مفصل آمده برای تیمن و تبرک دو بیت از آن را زینت بخش این مجموعه نمودیم .

آنگاه بر سر قبر مادرش ، فاطمه زهرا علیه السلام آمد و از بانگ ناله و عویل ، شور محشر برپا کرد. مردم گریبانها چاک زدند، صورتها خراشیدند، و ناله و احسیناه به چرخ برین رسانیدند. در آن وقت ام کلثوم علیه السلام ، با چشم پر آب و قلب کباب ، بر سر قبر مادر این مرثیه را بگفت که سنگ را آب و آب را کباب نمود:

افاطم لو نظرت الی السبایا

بناتک فی البلاد مشتیینا

افاطم لو نظرت الی الحباری

و لو ابصرت زین العابدینا

افاطم لو رایت بتنا سهارى

و من سهر المیالی قد عیینا

افاطم ما لقیتم من عداک

فلا قیرات مما قد لقینا

فلو دامت حیاتک لم تزالی

الی یوم القیامه تندیینا

وفات علیا مخدیره ام کلثوم علیه السلام

در بحر المصائب گوید که : ام کلثوم علیه السلام چون وارد مدینه شد (بعد از واقعه جانسوز کربلا) بعد از چهار ماه از این سرای پربلا به رحمت خداوند لایزال پیوست ، بنا بر قول علامه حلی در منهاج الصلاح و شیخ کفعمی در مصباح و شیخ مفید در ارشاد (که می فرمایند ورود اهل بیت علیه السلام در مدینه بیستم شهر صفر بوده است) وفات آن بانوی بزرگوار بایستی تقریباً در اواخر شهر جمادی الثانی ۶۲ از هجرت باشد، و الله العالم . و در مدفن این مخدیره به نام ام کلثوم علیه السلام غیر مدینه و در جای دیگر ذکرى ندارد. سلام الله علیها و علی جدّها و امها و ابیها و اخویها. (۳۶۱)

۳. حضرت سکینه دختر امام حسین علیه السلام مصر - شام

مادرش رباب دختر امر القیس بن عدی بن اوس بن جابر بود. این شعر منسوب به امام حسین علیه السلام است :

لعمرك اننى لاحب دارا

تضيفها سکینه و الرباب

احبهما و ابدل بعد مالی

و لیس للاثمی بها عتاب

و لست لهم و ان عتبوا مطیعا

حیاتی او یغیبنی التراب (۳۶۲)

اصبغ بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم سکینه را خواستگاری کرد، او را به مصر بردند، موقعی رسید که اصبغ مرده بود.

در شعر منسوب به حضرت سید الشهداء علیه السلام به سکینه علیه السلام با عنوان خیره النسوان (بهترین زنان) خطاب شده است .

او که تمام انقلابات زمان را درک و خود در دانش و ادب سر آمد زنان عصر بود، در انقلاب حسینی و بیداری زنان نسبت به فجایع بنی امیه نقش موثری داشت و در کاروان اسرای شام همچون عمه اش زینب علیه السلام ، در نگهداری کودکان و تبلیغ اهداف حسینی تلاش می کرد.

حضرت سکینه علیه السلام ، هم در مصر و هم در باب الصغیر شام ، قبه و بارگاه و زایران زیادی دارد که از همه کشورهای اسلامی به زیارتش می روند. حضرت سکینه علیه السلام که سالها پس از قضیه کربلا زنده بود، یکی از راویان صحنه کربلا و یاد آور فداکاری یاران امام حسین علیه السلام است . (۳۶۳)

۴. فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام مدینه - شام لله لله

فاطمه صغری دختر امام حسین علیه السلام از (ام اسحاق) بنت طلحه بن عبیدالله بن تیمیه بوده است. (۳۶۴) وی در سال سی ام هجری به دنیا آمد و در واقعه کربلا نیز حدود سی سال سن داشته است. (۳۶۵) لذا می توان گفت از خواهرش حضرت سکینه علیه السلام بزرگتر بوده است. فاطمه صغری زنی بزرگوار و دارای مقام عالی دینی و علمی بود، به طوری که پدرش سید الشهداء علیه السلام به این امر شهادت داده است و آن هنگامی بود که حسن مثنی برای خواستگاری یکی از دختران امام حسین علیه السلام آمد حضرت به او فرمود: من فاطمه را برای تو بر می گیریم که به مادرم حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار شبیه، و در دین، تمام شب به نماز و عبادت می پردازد، روزها را روزه می دارد و در شکل مشابه حور العین است. (۳۶۶) او از پدر، برادرش - امام زین العابدین علیه السلام - و عمه اش - حضرت زینب علیه السلام - عبدالله بن عباس و اسما بنت عمیس حدیث روایت می کرده و فرزندان او، عبدالله، ابراهیم، حسین همچنین ام جعفر، ابوالمقدم، و زهیر بن معاویه نیز از او حدیث نقل کرده اند، احادیث او در سنن ترمذی، ابوداود، ابن ماجه، نسایی، و تالیفات ابن حجر آمده است. فاطمه صغری علیه السلام در منزل فاطمه زهرا علیه السلام مادر بزرگش - در مسجد النبی صلی الله علیه و آله می زیست وقتی ولید دستور تخریب خانه های مسجد النبی صلی الله علیه و آله را صادر کرد او به خارج مسجد رفته، و در آنجا خانه ای ساخت، چاهی حفر کرد که برکت فراوانی داشت. این چاه را زمزم می خوانده و مردم از آن تبرک می جستند.

فاطمه علیه السلام همانند زینب کبری علیه السلام در حوادث کربلا مامن و پناهگاه اهل بیت علیه السلام بوده و دربارگاه عبیدالله بن زیاد و یزید خطبه های غرا خوانده است. او به سال ۱۱۰ هجری وفات یافت. (۳۶۷)

پشت قبر سکینه علیه السلام و ام کلثوم علیه السلام سمت چپ آن، قبری منسوب به فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام است.

در بیشتر منابع روایت می کنند که فاطمه صغری علیه السلام در منزل خود، یعنی در پشت مسجد النبی صلی الله علیه و آله وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

در کتاب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا حضرت زین العابدین علیه السلام نوشته شیخ علی فلسفی، چاپ ۱۴۱۳ هجری قمری چنین نقل می کند:

فاطمه صغری علیه السلام در شهر شام مدفون و دارای بقعه و حرم بسیار زیبا و زائرین فراوانی دارد و اضافه می کند: در کتاب بحار الانوار، ص ۲۴۷ از کتاب مناق و نیز در کتاب ناسخ التواریخ ص ۴۹۵ از حضرت سجاد علیه السلام روایت می کند که مرغی روز عاشورا پر و بال خود را در خون امام حسین علیه السلام بیالود و پرواز نمود و به مدینه رسید و بر سر دیوار خانه فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام نشست و فاطمه علیه السلام بر او نگریست و متوجه یتیمی خود گردید و این اشعار را بگفت:

نعب الغراب فقلت من

تنعماه و یلک یا غراب

قال: الامام، فقلت: من

قال : الموفق للصواب

ان الحسین بکربلا

بین الاسنه و الضراب

گفت ای مرغ چرا حال پریشان داری

از غم کیست چنین ناله و فغان داری

اشک خونین ز چه از چشم ترت می ریزد

گو به من خون که از بال و پرت می ریزد

من ماتم زده آخر پدر در سفر است

ز غم دوری او خون دلم در بصر است

نه خبر از پدر و نه ز برادر دارم

روز و شب آروزی دیدن اکبر دارم

تو مگر هدهدی و سوی سبا آمده ای

یا مگر قاصدی از کرب و بلا آمده ای

بلکه آورده ای ای مرغ به این شوین و شین

به صغرای جگر خون خبر مرگ حسین

گفت : ای فاطمه با شور و نوا آمده ام

قاصد مرگم و از کرب و بلا آمده ام

کربلا یکسره صحرای منا بود امروز

روز قربانی شاه شهدا بود امروز

فاش گویم پدرت از ستم شمر و سنان

کشته شد با لب عطشان به لب آب روان

۵. میمونه دختر امام حسن علیه السلام

۶. حمیده دختر مسلم بن عقیل علیه السلام

این دو بانوی بزرگوار (در مقبره اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابیطالب علیه السلام می باشند) در یک حجره و مقبره قرار دارند که در پشت مقابر سکینه و ام کلثوم علیه السلام در سمت چپ قبر عبدالله بن جعفر صادق علیه السلام واقع شده است. بر بالای حجره آنان گنبدی به رنگ سبز و در داخل آن تابوتی بزرگ و چوبین دیده می شود. حجره مذکور در سال ۱۳۳۰ هجری بازسازی شده و به وسیله پلکانی به زیر زمین داخل آن راه است که در آن جا هر سه قبر در کنار هم می باشد.

قبر اول از (حمیده دختر مسلم بن عقیل علیه السلام) متوفی سال هفتاد هجری - قبر دوم از (اسما بنت عمیس). همسر جعفر طیار و علی علیه السلام متوفی سال ۶۵ هجری، و سومین قبر نیز از میمونه دختر امام حسین علیه السلام است که هر سه در داخل یک مقبره کاشیکاری شده و چوبین قرار دارند. (۳۶۸)

۷. عبدالله بن جعفر طیار - باب الصغیر

پدرش شهید عالیقدر اسلام حضرت جعفر طیار، و مادرش اسما بنت عمیس می باشد. او برادرزاده و داماد حضرت امیرالمومنین علیه السلام است. عبدالله از اسخیا و بخشندگان مشهور عرب بوده است. همچنین در حمایت از خاندان نبوی و ارادت به آستان علوی و علاقه به حسنین علیه السلام مشهور است.

در سنین جوانی در جنگهای روم و جهادهای حضرت امیر المومنین علیه السلام شرکت داشت و از فرماندهان شجاع بود. در قضیه کربلا احتمالا به اجازه امام در حجاز مانده و پسرانش را برای قربانی در راه خدا به همراه امام حسین علیه السلام به کربلا فرستاد که به شهادت رسیدند. پس از آن نیز هرگز زبان به ندامت و ناشکری نگشود. گویند: وقتی خبر شهادت فرزندان خویش را دریافت به عزاداری پرداخت، غلامش بر زبان راند که این مصیبت به خاطر حسین علیه السلام به ما رسیده است، عبدالله سخت برآشف و غلام را توبیخ کرد.

نوشته اند که عبدالله به خاطر املاکی که در شام داشت به آنجا مسافرت کرده و در همانجا درگذشت. گرچه وفات او را در مدینه و مدفنش را در جوار عمویش عقیل نیز نوشته اند، مع ذلک رحلت همسر عالیقدرش حضرت زینب سلام الله علیها در شام موید وجود قبر او در شام می باشد. به اعتقاد راقم این سطور، ممکن است توطن اهل بیت و طرفداران آنان در شام خود حرکتی به منظور ابطال تبلیغات امویان باشد، چنانکه بسیاری معتقدند وجود شیعه در شام از برکات همین مهاجرتها و اسارتها و تبعیدها به شام و مهاجرت بلال و ابوذر و عبدالله و دیگران بوده است.

فرزندان عبدالله در قیامهای اسلامی علیه بیدادگران اموی و عباسی نقش موثری داشته اند که در کتب رجال و انساب و تاریخ مضبوط است. (۳۶۹)

۸. مقام حضرت سجاد علیه السلام و سرهای شهدای کربلا - شام، باب الصغیر

در قبرستان باب الصغیر شام ، بقعه و ضریحی وجود دارد که مدفن سرهای مقدسه ۱۷ تن از شهدای اهل بیت علیه السلام در کربلا می باشد و در جنب آن نیز مقام حضرت سجاد علیه السلام وجود دارد. (۳۷۰)

چند سر از شهدا را در (باب الصغیر) به خاک سپردند. امروز این مکان که حدود پنجاه متر بالاتر از در اصلی قبرستان باب الصغیر و سمت چپ کوچه می باشد دارای محوطه ای بزرگ است که در وسط آن حجره یا اطاقکی بوده و سرهای مقدس در این اطاقک دفن شده اند. در سالهای اخیر بر مدفن آنان ضریحی از نقره ساخته شده است . هر چند که بر بالای این حجره ، اسامی شانزده تن از شهدای کربلا نوشته شده لیکن به احتمال قوی تنها سر سه تن از شهدای کربلا در این مکان به خاک سپرده شده اند. این سرها عبارتند از:

۱ - سر مقدس حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

۲ - سر مقدس حضرت علی اکبر علیه السلام

۳ - سر مقدس حبیب بن مظاهر علیه السلام

محسن الامین در سال ۱۳۲۱ هجری کتیبه ای بر بالای در ورودی این مقام با این عبارت دیده بود (هذا راس عباس و علی بن الحسین علیه السلام و حبیب بن مظاهر) بعدها که ضریحی بر روی این محل گذاشته شد نام شانزده تن ذکر گردید. (۳۷۱) با توجه به اینکه منابع تاریخی شیعه اذعان دارند بیشتر سرهای کربلا به بدنهای آنان ملحق شد به نظر نمی رسد در این مکان بیش از سه سر به خاک سپرده شده باشد.

والله اعلم بالصواب

نام سرهایی که بر سقف گنبد این مکان ثبت شده عبارتند از:

۱ - عباس ، ۲ - علی اکبر ، ۳ - حبیب بن مظاهر ، ۴ - قاسم بن الحسن ، ۵ - عبدالله بن علی ، ۶ - عمر بن علی ، ۷ - حر ریاحی ، ۸ - محمد بن علی ، ۹ - عبدالله بن عون ، ۱۰ - علی بن ابی بکر ، ۱۱ - عثمان بن علی ، ۱۲ - جعفر بن علی ، ۱۳ - جعفر بن عقیل ، ۱۴ - محمد بن مسلم ، ۱۵ - عبدالله بن عقیل ، ۱۶ - حسین بن عبدالله .

۹. عبدالله الباهر

قبر عبدالله بن امام زین العابدین علیه السلام معروف به عبدالله باهر در کنار دیواره شرقی باب الصغیر قرار دارد، که از قبرستان مستقل و راه آن پس از در اصلی قبرستان می باشد. دارای صحن و گنبد و سبز و شبستان نسبتاً بزرگی است . اطراف مقبره و مرقد او که در سال ۱۳۳۰ هجری قمری بازسازی شده است ، دیواری کشیده اند که آن را از قبرستان مستقل و مجزا ساخته اند.

عبدالله با امام محمد باقر علیه السلام از یک مادر است . او در میان برادران به حسن و جمال معروف و به علت درخشندگی چهره ، معروف به باهر بود و در هیچ مجلسی نمی نشست جز آنکه حاضران را از فروغ روی و درخشندگی دیدار خویش نور و فروغ می بخشید، وی متولی صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام بود. عبدالله مردی فاضل و زاهد و فقیه و محدث

بود. از طریق آباء کرام خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اخبار زیادی نقل کرده و حدیث فراوانی از وی منقول است. برخی وفات وی را در مدینه دانسته اند و بعضی تل زینبیه بغداد.

۱۰. عبدالله بن جعفر الصادق علیه السلام

قبر فرزند گرامی امام جعفر صادق علیه السلام رئیس مذهب شیعه، کمی بالاتر از قبر فاطمه صغری علیه السلام و در سمت چپ آن قرار دارد، که دارای گنبدی کوچک به رنگ سبز بوده و داخل آن تابوتی چوبین با محفظه ای فلزی دیده می شود، این جا قبر فرزند امام ششم شیعیان است. (۳۷۲)

اصحاب و تابعین

۱. اسماء بنت عمیس بن معبد بن تمیم بن مالک - باب الصغیر شام لله

وی از نخستین زنان گرونده به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اولین دسته مهاجرین است که با شوهر ارجمندش حضرت جعفر طیار علیه السلام به حبشه هجرت نمود. فرزندش عبدالله نیز در حبشه به دنیا آمد. همزمان نجاشی، پادشاه حبشه، نیز دارای پسری شد که به تبعیت از جناب جعفر طیار دارای سه پسر شد (عبدالله، محمد، عون)

وی پس از شهادت حضرت جعفر علیه السلام همسر ابوبکر شد و ثمره این ازدواج پسری به نام محمد بود که از یاران مخلص مولی علی علیه السلام و استاندار حضرت بود که در مصر شهید شد. اسماء بعد از ابوبکر به افتخار همسری مولی علی علیه السلام نایل آمد که از او نیز داری دو پسر شد به نام یحیی (که برخی او را عداد شهدای کربلا می دانند و بعضی نسابه ها می نویسند در زمان حیات والدین از دنیا رفت) و محمد اصغر.

اسما از زنان پاک طینت و سعادت‌مندی بود که در تغسیل و تکفین مخفیانه حضرت زهرا علیه السلام به امیر المومنین کمک کرد.

قبر اسما در باب الصغیر، در بقعه ای که در کنارش سر فرزندش محمد بن ابی بکر و میمونه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام دفن شده، در پشت بقعه حضرت سکینه علیه السلام واقع شده است. (۳۷۳)

۲. فضه، خادمه حضرت زهرا علیه السلام - باب الصغیر شام لله

فضه از زنان فاضله و نمونه روزگار خویش و از ارادت‌مندان خاص خاندان عصمت و طهارت است. بعضی تاریخ نویسان او را از شاهزادگان ایرانی و بعضی شاهدخت نوبه ای می دانند که از بلاد نوبه با توجه به خوابی که دیده بود در معیت اسیران وارد سرزمین اسلام شد و به خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله پیوست. حضرت زهرا علیه السلام کارهای خانه را با فضه یک روز در میان تقسیم کرده بود. فضه در بیست سال آخر عمر سخنی نگفت و جواب مردم را همواره با آیات قرآن می داد. وی که به متابعت از اهل بیت علیه السلام و به موجب نذری که برای شفای امام حسین علیه السلام کرده بود سه روز روزه گرفت و افطارش را به یتیم و مسکین و اسیر داد، مشمول این آیه شریفه است که در سوره هل اتی می فرماید: (ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا) (۳۷۴) لذا در روز عاشورا نیز، به

هنگام و داع حضرت سید الشهدا علیه السلام با اهل حرم ، در کنار حضرت زینب و ام کلثوم و سکینه و رباب علیه السلام ، مورد خطاب تفقدآمیز امام غریب و مظلوم قرار گرفت .

بقعه حضرت فضه در باب الصغیر شام بعد از خروج از بقعه عبدالله بن جعفر طیار و بلال به طرف بقعه محمد بن ابی بکر به سمت دست راست قرار گرفته و روی سر در بقعه نوشته است : (فضه خادمه رسول الله) (۳۷۵)

۳ و ۴ ام سلمه و ام حبیبه همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله

در انتهای دیواره شرقی قبرستان ، کمی بالاتر از در اصلی و پس از قبر عبدالله بن سجاد علیه السلام ، حجره ای بطور مستقل و جدا از سایر قبرستان است که در آن دو قبر ام حبیبه و ام سلمه همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده می شود. قطع به یقین باید گفت این امر صحت ندارد، زیرا ام سلمه و ام حبیبه هر دو در قبرستان بقیع در مدینه مدفون هستند. (۳۷۶)

۵. مقداد بن اسود کندی بهرانی - مقداد بن عمرو - شام

مقداد از سابقین در اسلام و از مجاهدین بزرگ است که در جنگها شرکت جسته ، حکم بن کیسان را وی اسیر و دعوت به اسلام نمود.

در آغاز رنج فراوان برد، چنانکه خودش گوید: در آغاز مسلمانی که به مدینه آمدم پیغمبر ما را به گروههای ده نفری تقسیم کرده بود که در یک خانه زندگی می کردیم و من با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم .

مقداد از دسته های سه یا چهار یا هفت نفری اولیه است که به زبان خاندان نبوت تمجید شده اند. وی در یاری و همبستگی با اهل بیت گوی سبقت را ربوده و پس از سلمان فارسی کسی به پایه او نمی رسد. چنانکه درباره اش فرموده اند:

(ما بقی احد الا و قد جال جوله الا مقداد بن الاسود فان قلبه کان مثل زبر الحديد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر عمویش زبیر بن عبدالمطلب را به همسری مقداد در آورد.

گرچه محدث قمی نوشته است که قبر مشهور در شهر وان به نام مقداد، قبر شیخ جلیل معظم فاضل مقداد است که از علمای جلیل الشان شیعه و صاحب مولفات نفیسه می باشد و قبر مقداد را در جرف نزدیکی مدینه می داند، ولی در بازگشت از زینبیه به طرف شام در سمت دست راست تابلو سبز رنگی وجود دارد که نوشته است : (سیدی مقداد). در کنار جاده ، مسجد زیبایی است به نام مقداد و مقبره ای در صحن مسجد وجود دارد که اطراف آن نرده آهنی دارد و قبر با سنگهای مرمر زیبایی نوسازی شده و این اشعار بر روی سنگ نقش بسته است :

انا المقداد بو معبد

انا بن السید الاسود

تهز الارض حملاتی

و ابواب السما ترعد

انا المقداد فی يوم القتال

ایید البیض بالسمر العوالی

و سیفی فی الوغا ابیض صقیلا

طلیق الحد فی اهل الضلال

۶. بلال بن رباح مؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله - باب الصغیر شام -

بلال از سابقین در اسلام است . نخست غلام امیه بن خلف بود، ابوبکر او را خرید و آزاد کرد. وی مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ولی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه نماند و برای ابوبکر و عمر اذان نگفت و به شام مسافرت کرد و در سال بیستم یا بیست و یکم در سن ۶۳ یا ۷۰ سالگی در شام درگذشت و در باب الصغیر دفن شد و اکنون با عبدالله بن جعفر در یک بقعه قرار گرفته است .

شبلینجی در نور الابصار می نویسد: بلال اولین مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و بعد از آن برای هیچکدام از خلفا اذان نگفت و در سال ۱۷ یا ۱۸ هجری درگذشت . (۳۷۷)

۷. اویس قرنی پسر انیس ، سوریه - رقه

اویس یکی از چهارمین فرد ممدوح از زهاد ثمانیه در اسلام است . دوستی دو جانبه میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و اویس ضرب المثل است . او در طول مدت عمر نتوانست پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببیند ولی در عین حال ، چنان شمایل پیغمبر صلی الله علیه و آله را توصیف می نمود که یاران چند ساله پیامبر صلی الله علیه و آله از آن درمانده شده بودند. او از مادرش اجازه گرفته بود که برای دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه برود، به شرط اینکه اگر حضرت در مدینه نبود فوری برگردد. اویس نیز با اشتیاق به مدینه آمد ولی پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت نکرد و برگشت وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد فرمود: (انی لا جد نفس الرحمن من قبل الیمن) من بوی خوش رحمان را از جانب یمن استشمام می کنم .

اویس قرنی از اکابر تابعین و از حواریون حضرت امیر المومنین علیه السلام است و در زهد و جلالت شان و رفعت مقام و تقوایش همه مسلمانان اتفاق دارند و کتابها مشحون از فضائل اوست . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: او راهب این امت است ، و نیز فرموده است : اویس قبایل بزرگی از ربیع و مضر را شفاعت می کند.

اویس در جنگ صفین به یاری حضرت امیر المومنین علی علیه السلام شتافت و با وی بیعت کرد و در همین جنگ به شهادت رسید و در صفین مدفون گشت .

قبر وی اکنون در شهر رقه واقع در ۲۰۰ کیلومتری حلب و ۴۵۰ کیلومتری شام نزدیک قبر جناب عمار واقع شده است .

۲ - عمار یاسر: شهر رقه - نزدیک قبر اویس قرنی

۳ - زکریای پیغمبر: شهر رقه جامع زکریا

۸. عبدالله بن ام مکتوم عامری مودن پیغمبر صلی الله علیه و آله - باب الصغیر

برخی نام او را عمرو نوشته اند. مادرش ام کلثوم و پدرش قیس است عبدالله قدیم الاسلام و مهاجر است و چون نابینا بود سیزده بار پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در مدینه گذاشت که به جایش نماز بخواند و لذا به غزوات نرفت. او در جنگ قادسیه حاضر بود.

بعضی مفسرین، فرد اعمای مذکور در سوره عبس را همین شخص می دانند و به مناسبت های دیگر نیز نام وی در تاریخ اسلام آمده است. نیز آورده اند که وی بعد از جنگ بدر به مدینه آمد و نابینا بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تمام غزواتی که از مدینه خارج می شد وی را به پیشنمازی مدینه معرفی می فرمود. عبدالله در قادسیه دو زره پوشیده و پرچم سیاهی نیز به دست داشت و پس از جنگ به مدینه مراجعت و در آنجا در گذشت.

ولی اکنون آرامگاهی در کنار حضرت عبدالله الباهر به نام وی در باب الصغیر مشهور است و نزدیک بقعه او اطاقی وجود دارد که به یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله منسوب است. (۳۷۸)

۹. قبر اوس بن اوس

(اوس بن اوس) یکی دیگر از صحابه جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. وی از کسانی بود که در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و بر (ایوان صفه) زندگی می کرد. اوس بن اوس در نهایت فقر و تنگدستی روزگار می گذرانید و همواره در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول تهجد و عبادت و اعتکاف بود. وی به شام هجرت کرد و پس از وفات در دوران خلافت عثمان، در باب الصغیر مدفون شد. (۳۷۹) مقبره وی اکنون در مقابل مدرسه صابونیه در سمت دیواره غربی باب الصغیر است.

۱۰. وائل بن الاسقع

یکی دیگر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله که همراه اوس بن اوس و عمار بن یاسر و دیگران بر ایوان صفه در مسجد النبی صلی الله علیه و آله زندگی می کرد وائل بن الاسقع بود. وی عمری بالنسبه طولانی داشت و گویند در سن ۱۵۰ سالگی - در خلافت عبدالملک مروان (سال ۸۳ هجری) - در دمشق از دنیا رفت و در باب الصغیر مدفون شد. او آخرین صحابه ای بود که در این شهر وفات یافت. (۳۸۰) وائل پس از شهادت امام حسین علیه السلام به شدت خشمگین بوده و همواره به نقل آیه تطهیر که در شان خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده می پرداخته است. (۳۸۱)

۱۱. فضاله بن عبید

(فضاله بن عبید) یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که پس از فتح دمشق به این شهر آمد و در آنجا سکونت گزید. در دوران معاویه، کرسی قضاوت در این شهر را بر عهده داشت و در سال ۵۳ هجری در گذشت. وی را در کنار ابی درداء و ام درداء مدفون ساختند. (۳۸۲)

۱۲. سهل بن ربیع انصاری

(سهل بن ربیع انصاری) یکی دیگر از صحابه بزرگوار و از قبیله اوس بود که در مشق ساکن شده و در اوائل خلافت معاویه وفات یافت. او را در باب الصغیر (جنوب قبرستان) به خاک سپردند. (۳۸۳)

۱۳. حجر بن عدی کندی یمنی

- شهید ولای علی علیه السلام - دمشق ۲۰ کیلومتری دمشق در قریه عذرا که اکنون در محل عدر تلفظ می شود و از توابع دوما که بعد از حرستا در سمت راست دوما می باشد. ایستگاه اتوبوسهای آن در شارع الثوره است.

حجر از تابعین کبار و سران زهاد و از ابدال یاران علی علیه السلام و معروف به حجر الخیر است.

حضرت به او فرمود: ترا امر می کنند که به من لعنت کنی، در آن موقع چه خواهی کرد؟ پرسید: چه کنم؟ فرمود: لعن بکن ولی بیزاری مجوی که من بر دین خداوندم.

پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام محمد بن یوسف، عامل یمن، حجر را بر در مسجد صنعا نگه داشت. او را کتک زیادی زدند تا مولا را لعن کند، و وی در انتظار مردم گفت:

(ان الامیر امرنی ان العین علیا. فالعنوه لعنه الله) (۳۸۴)

امیر مرا فرمان می دهد که علی را لعنت کنم. پس او را (منظورش محمد بن یوسف بود) لعنت کنید که خدایش لعنت کند.

حجر به کثرت نماز و زیادی زهد معروف بود. وی در آخرین دقایق نزدیک به شهادت حضرت امیرالمومنین علیه السلام شعری خواند، حضرت چشم گشود و فرمود: ای حجر، چه می کنی زمانی که ترا به بیزاری جستن از من بخوانند؟ عرض کرد: به خدا سوگند ای امیر مومنان، اگر مرا با شمشیر پاره پاره کنند و در آتشم افکنند و بسوزانند، تحمل همه ناگواریها را بر برائت از تو ترجیح می دهم.

حضرت فرمود: (و فقط لكل خیر یا حجر جزاک الله خیرا عن اهل بیت نبیک) (۳۸۵)

عایشه به معاویه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: پس از من در (عذرا) مردانی کشته می شوند که خداوند و اهل آسمانها به خاطر آنها خشمناک می شوند. (۳۸۶)

مرگ حجر چنان کشورهای اسلامی را تکان داد که معاویه را رسوا کرد. ربیع بن زیاد، استاندار و فرمانده ارتش معاویه در خراسان، پس از نماز موضوع را در منبر بیان کرد و از خداوند مرگ خود را طلب کرد و دعایش مستجاب گردید. (۳۸۷) ابن اثیر گفته است: قبر حجر در عذرا معروف و مستجاب الدعوه است (قبر مزبور در کنار مسجدی است که ماذنه قدیمی دارد و اخیرا به همت مردم مسلمان صحن و بارگاهی برای آن می سازند)

حجر با وجود سن کمش از بزرگان یاران علی علیه السلام محسوب می شود و در صفین فرمانده قبیله کنده و در نهروان فرمانده میسره لشکر حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود. ماجرا جویانی دنیا پرست مانند: ابو براده پسر ابوموسی اشعری، شمر بن ذی الجوشن، شبت بن ربیع و عمر بن سعد استشهاده ای تنظیم کردند که حجر و یارانش خلیفه را لعن کرده و از مردم خواسته است علیه معاویه وارد جنگ شوند. مامورین حکومتی آنها را به طرف شام حرکت دادند. هنگامی که آن را از کنار منزل قبیصه یکی از همراهان حجر عبور می دادند، دخترانش می گریستند، آنها را امر به سکوت کرد و گفت: من یا به فیض شهادت می رسم که خداوند نگهدار شماست، و یا آنکه بر می گردم ...

ایشان را به مرج عذرا (نزدیک دمشق) بردند، قبرهای آنان را کنده و با شمشیر برهنه در برابرشان ایستادند. ۶ نفر به درخواست بستگانشان آزاد شدند. هشت نفرشان تا صبح نماز خواندند، بامداد خواستند آنها را بکشند دو نفر را به نزد معاویه بردند، وی یکی را به شرط آنکه به کوفه نرود آزاد کرد و دیگری را به نام عبدالرحمان به کوفه فرستاد تا با شدیدترین وجه او را شهید نمایند.

حجر اجازه گرفت و دو رکعت نماز طولانی خواند و فرود: این کوتاهترین نمازی بود که در مدت زندگیم خوانده ام. جلاد پرسید: چرا بدنت می لرزد؟

فرمود: چرا ترسم و حال آنکه قبر آماده و کفن حاضر و شمشیر کشیده شده است، ولی به خدا سوگند اگر چه بدنم می لرزد اما چیزی نمی گویم که خداوند را به خشم بیاورم.

تعداد شهدا: ۱ - حجر بن عدی ۲ - شریک بن شداد حضرمی ۳ - صیفی بن شبل شیبانی ۴ - قبیصه بن ضبیعه عبسی ۵ - محرز بن شهاب منقری ۶ - کدام بن نحيان عنزی ۷ - عبدالرحمان حسان عنزی

در شمال شرقی قبر حضرت رقه علیه السلام، مسجد قصب معروف به مسجد سادات واقع است که می گویند قبور شهدای مرج عذرا در آنجا واقع شده است، یا بعضی از اعضای بدن آنان در آنجا مدفون شده است. (۳۸۸)

۱۴. محمد بن ابی ابکر - باب الصغیر شام

وی فرزند ابوبکر، ولی پرورش یافته و (ربیب) علی علیه السلام است و مادرش اسماء بنت عمیس از زنان پاک طینت روزگار بود که فرزندان رشیدی تحویل جامعه اسلامی داد. محمد علاوه بر فضایل و مکارمی که داشت جد مادری حضرت امام صادق محسوب می شود. بدین گونه که پسری به نام قاسم فقیه حرمین داشت که دختر او ام فروه همسر امام باقر علیه السلام و مادر حضرت امام صادق علیه السلام است.

محمد و عبدالله و عون فرزندان حضرت جعفر طیار، و یحیی پسر حضرت علی علیه السلام، برادران مادری محمد می باشند. محمد از طرف حضرت امیر المومنین دوبار به استانداری مصر منصوب شد، یکبار قبل از مالک اشتر و بار دیگر بعد از مالک. در مرتبه دوم، معاویه بن خدیج و عمرو و عاص به دستور معاویه او را به شهادت رسانیده و نعش مطهرش را در شکم الاغی مرده گذاشته و آتش زدند و سرش را برای معاویه به شام فرستادند (اکنون مدفن سر مقدسش در باب الصغیر شام مشهور است)

گویند عایشه در شهادت محمد گریست و در قنوت هر نماز بر معاویه و عمرو عاص و معاویه بن خدیج لعن می کرد.

امیرالمومنین علیه السلام نیز سخت بر محمد گریست و فرمود: (محمد ابنی من ظهر ابی بکر) ع: محمد پسر من است از پشت ابوبکر. محمد به هنگام شهادت بیست و هشت ساله بود و پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از ولادت از شهادت وی خبر داده بود. قبر وی در مصر خیابان حیضان جنب جامع الدعا در پشت دانشگاه الازهر واقع شده است.

والسلام

قم - حرم اهل بیت علیه السلام

علی ربانی خلخالی

- پی‌نوشت‌ها -

- ۱- ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای ۱۴۱۱ ق)، ج ۳۳، ص ۶۱ چاپ اول . برای توضیح بیشتر رک به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر
- ۲- ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای ۱۴۱۱ ق)، ج ۳۳، ص ۶۱ چاپ اول . برای توضیح بیشتر رک به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر
- ۳- ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای ۱۴۱۱ ق)، ج ۳۳، ص ۶۱ چاپ اول . برای توضیح بیشتر رک به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر
- ۴- سوره انفال ، آیه ۳۳
- ۵- سوره اسراء آیه ۶۰
- ۶- بحارالانوار مرحوم علامه مجلسی (متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری). المراجعات ، مرحوم آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین عاملی (متوفای ۱۳۷۷ ه ق)، ص ۲۹، ج ۳۹، ص ۲۷۸. الغدیر مرحوم علامه امینی (متوفای ۱۳۹۰ ه ق)، ج ۱۰ ص ۲۸۰، چاپ سوم سال ۱۳۷۸ قادتنا کیف نعرفهم (پیشوایانمان را چگونه بشناسیم؟) صفحات و بزرگ مرجع عالم تشیع مرحوم حضرت آیه الله العظمی سید محمد هادی میلانی (متوفای رجب ۱۳۹۵ ق)
- ۷- احتمال دارد که این عمل والی برای تجربه صحت خواب نیز بوده است .
- ۸- منتخب التواریخ ، حاج میرزا هاشم خراسانی ، چاپ و انتشارات علمیه اسلامیة ، ص ۳۸۸، باب ششم
- ۹- کرامات و معجزات خراسانی ص ۹
- ۱۰- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه (ع) ص ۵۳ به نقل از معالی السبطين
- ۱۱- کامل بهائی، ج ۲، ص ۱۷۹.
- ۱۲- فوائد الرضویه ، ص ۱۱۱.
- ۱۳- اللهوف علی قتلی الطفوف ، سید بن طاووس ، تحقیق و تقدیم : شیخ فارس تبریزیان (حسون)، انتشارات اسوه ، قم ۱۴۱۴ ق ، ص ۱۴۱ - ۱۴۰.
- ۱۴- در نسخه جداگانه و مستقلى نیز که با عنوان (مقتل الحسین و مصرع اهل بیت و اصحابه فی کربلا، المشتهر بمقتل الی مخنف) توسط منشورات الرضی قم (۱۳۶۲ ش) از مقتل مزبور چاپ شده عبارت فوق الذکر چنین درج شده است : ثم نادى یا ام کلثوم و یا زینب و یا سکینه و یا رقیه و یا عاتکه و یا صفیه علیکن منی السلام (ص ۱۳۱)

۱۵- با استفاده از: آب در عاشورا ؛ بستر رویارویی دو فرهنگ (اسلام و جاهلیت ، نوشته فاضل دانشمند جناب آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر) مخطوط.

۱۶- سیاهیپوشی در سوگ ائمه نور، تالیف محقق و نویسنده گرانقدر آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر، ص ۱۴۰ - ۱۴۱

۱۷- اعیان الشیعه ، سید محسن امین ، تحقیق و اخراج : سید حسن امین (قطع رحلی دار التعارف للمطبوعات ، بیروت ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳) ۳۲۶/۷.

۱۸- ادب الطف او شعراءالحسین (ع) ۱/۱۹۶، سید جواد شبر، موسسه البلاغ - دارالمرتضی ، بیروت ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۸ م .

۱۹- المنتخب للطریحی فی جمع المرائی و الخطب المشتهر بالفخری ، شیخ فخر الدین طریحی نجفی ، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ، طبع مصحح ، بیروت ۱۴۱۲ ق - ۱۹۹۲ م ، ۴۳۶/۲.

۲۰- سیاهیپوشی در سوگ ائمه نور، همان ، ص ۳۲۰، به نقل از المنتخب طریحی

۲۱- مرآة اهل بیت (ع) در شام ص ۷، از تالیفات آیة الله حاج سید احمد فهری زنجانی امام جمعه محترم زینبیه شام .

۲۲- شام سرزمین خاطرها، از دانشمندان معاصر و نویسنده گرانقدر مهدی پیشوایی ، ص ۲۲

۲۳- بستان السیاحه و بقاع الامکنه

۲۴- سوره کهف : آیه ۷۷

۲۵- حضرت زینب کبری علیه السلام ، عمادزاده به نقل از مصباح الحرمین ص ۳۶۳

۲۶- حضرت زینب کبری (س) ص ۲۵۷ عمادزاده

۲۷- گیتاشناسی کشورها، چاپ ۱۳۶۵، ص ۱۸۵

۲۸- تاریخ اسلام (سال چهارم آموزش متوسطه عمومی) تالیف محقق بزرگ آیت الله حاج شیخ جعفر سبحانی ص ۲۷

۲۹- فروغ ابدیت ، از هم ایشان ، ج ۱، ص ۱۵۶

۳۰- سوره اعراف ، آیه ۱۵۸

۳۱- بصری مرکز استانداری حوران بود که از مستعمرات قیصر به شمار میرفت و حارث بن ابی شمر و به طور کلی ملوک غسان به صورت دست نشاندگی از قیصر در آنجا حکومت میکردند.

۳۲- طبقات الکبری ، ج ۱، ص ۲۵۹

۳۳- فتوح البلدان ، ابوالحسن امد بن یحیی بلاذری ، ص ۱۳۰-۱۲۸. در آغاز جنگ با رومیان خالد بن ولید در عراق بود و چون گزارش رسید که نیروهای رومیان بسیار مجهز و تعدادشان زیاد است ابوبکر به خالد دستور داد به منطقه شام رهسپار شود(فتوح البلدان ص ۱۱۷).

۳۴- جند در اینجا تقریباً نزدیک به معنی استان است .

۳۵- بزرگتری رودخانه دمشق است

۳۶- البلدان ، احمد بن یعقوبی ، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی ، ص ۱۰۵

۳۷- تاریخ تحلیلی اسلام ، دکتر سید جعفر شهیدی ، ص ۱۰۸

۳۸- شام سرزمین خاطرها، ص ۱۹

۳۹- تفسیر علی بن ابراهیم قمی : ج ۲ ص ۲۱، چاپ نجف اشرف سال ۱۳۸۷ ه . ق . و تفسیر عیاشی محدث الجلیل ابی نصر محمد بن مصعود بن عیاش السلمی السمرقندی : ج ۲ ص ۲۹۸، چاپ علمیه اسلامیة ، به تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی ، ذکر نموده اند که :
والشجرة الملعونة فی القرآن هم بنی امیه .

۴۰- قرآن کریم ، سوره بنی اسرائیل : آیه ۶۰

۴۱- تفسیر مجمع البیان : جلد سوم صفحه ۴۲۴؛ تفسیر نور الثقلین : جلد ۳، صفحه ۱۷۹

۴۲- تتمه المنتهی ، مرحوم محدث قمی صفحه ۱۰۸

۴۳- پرتوی از عظمت امام حسین (ع)، آیه الله العظمی شیخ لطف الله صافی گلپایگانی : ص ۲۳۰، به نقل از شرح نهج البلاغه : ج ۳، ص ۲۵۴ و ۴۶۷

۴۴- پرتوی از عظمت امام حسین (ع): ص ۲۳۷

۴۵- فلسفه انقلاب حسین (ع): ص ۸۰

۴۶- هزارماه سیاه از دانشمند محترم ابوالفضل قاسمی ، ص ۱۸۹

۴۷- هزار ماه سیاه : ص ۸۴

۴۸- هزار ماه سیاه ، ص ۷۶

۴۹- هزار ماه سیاه ، ص ۶۳

۵۰- امام علی (ع)، ص ۲۱۲

- ۵۱- عایشه در دوران معاویه ، نوشته علامه سید مرتضی عسکری ، ص ۱۲۵
- ۵۲- فلسفه انقلاب حسین (ع) ص ۲۸
- ۵۳- مرحوم دکتر آیتی بیرجندی ، بررسی تاریخ عاشورا ص ۴۷
- ۵۴- الغدیر: جلد ۱۰، آیه الله شیخ عبدالحسین امینی ، چاپ بیروت ، صفحه ۱۴۲، فضائل الخمسه : جلد ۳، آیه الله سید مرتضی فیروز آبادی ، صفحه ۲۴۳، میزان الاعتدال ذهبی : جلد ۲، صفحه ۷ و ۱۲۹
- ۵۵- سفینه البحار: جلد ۱، مرحوم محدث بزرگوار حاج شیخ عباس قمی ، صفحه ۶۸۳
- ۵۶- الغدیر: جلد ۱۰، صفحه ۸۳
- ۵۷- کودک از نظر وراثت و تربیت ، جلد ۱، نوشته حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد تقی فلسفی ، صفحه ۳۳۰
- ۵۸- کودک : جلد ۲، صفحه ۲۳۲
- ۵۹- عایشه در دوران معاویه : صفحه ۱۲۰
- ۶۰- هزار سیاه : صفحه ۱۶۷، به نقل از مجله خواندنیها: شماره ۱۳۱
- ۶۱- کامل بهائی : جلد ۲، صفحه ۲۱۰
- ۶۲- البدایه و النهایه : صفحه ۱۹۷، مقاتل الطالبیین : صفحه ۱۲۰
- ۶۳- بحار: جلد ۴۴، صفحه ۳۲۵، الدمعه الساکبه : صفحه ۲۷۳، اعیان الشیعه : جلد ۴ صفحه ۱۱۲، مقتل خوارزمی : جلد ۱، صفحه ۱۸۴
- ۶۴- مکتب اسلام : شماره ۲، صفحه ۱۲
- ۶۵- اقتباس از: تحقیقی کوتاه درباره شیعه ، نوشته آیه الله علامه شیخ یحیی نوری : صفحه ۹۳
- ۶۶- پیشوای سوم ، از انتشارات موسسه در راه حق ، به نقل از الامامه و السیاسه : جلد ۱ صفحه ۲۵۳ به بعد
- ۶۷- نفس المهموم : صفحه ۲۹
- ۶۸- همان : صفحه ۲۹
- ۶۹- یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۶. ابوالفداء ج ۱ ص ۱۹۰. مروج الذهب ج ۳ ص ۶۴ و تواریخ دیگر.
- ۷۰- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۴۳. ابوالفداء ج ۱ ص ۱۹۲. مروج الذهب ج ۳ ص ۷۸

- ۷۱- -یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۴. ابی الفداء ج ۱ ص ۱۹۲. مروج الذهب ج ۳ ص ۸۱
- ۷۲- شیعه در اسلام ، علامه طباطبائی : همان صفحه ۲۵
- ۷۳- تتمه المنتهی : صفحه ۴۳
- ۷۴- سرچشمه آب حیات ، آیه الله حاج میرزا خلیل کمره ای (ره) ، صفحه ۵۰ و ۵۱
- ۷۵- فلسفه انقلاب : صفحه ۱۴۸
- ۷۶- مروج الذهب : مسعودی ، جلد ۳، صفحه ۶۷
- ۷۷- کامل بهائی : جلد ۱، صفحه ۱۸۸
- ۷۸- مروج الذهب : جلد ۳، صفحه ۶۷، تتمه المنتهی : صفحه ۳۶
- ۷۹- کیفر کردار، ج ۲، ص ۷۵، به نقل از من لا یحضره ، ص ۵۹۱
- ۸۰- النجوم الزاهره : چاپ اول ، ۱/ ۲۴۶
- ۸۱- مروج الذهب : ج ۳، ص ۷۳
- ۸۲- فلسفه انقلاب حسین علیه السلام : صفحه ۱۵۰
- ۸۳- مروج الذهب : جلد ۳، صفحه ۷۲
- ۸۴- کامل بهایی : ج ۲، ص ۱۷۳
- ۸۵- امالی صدوق : صفحه ۹۹
- ۸۶- چهره خونین : صفحه ۳۶۸، به نقل از آثار الباقیه : صفحه ۳۱۹ و کتاب التعجب : صفحه خونین ۴۶
- ۸۷- ترجمه اثبات الوصیه : صفحه ۳۱۱
- ۸۸- تحقیق درباره روز اربعین : آیت الله شهید سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی ، صفحه ۳۹۲
- ۸۹- جامع احادیث الشیعه : صفحه ۱۹۰
- ۹۰- نامه دانشوران : جلد ۲، صفحه ۱۱۱
- ۹۱- تتمه المنتهی : صفحه ۴۲

۹۲-چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام : (اثر نگارنده) چاپ اول ، صفحه ۲۵۴، به نقل از اعیان الشیعه : جلد ۴ صفحه ۱۳۴، چاپ دمشق .

۹۳-بررسی تاریخ عاشورا: صفحه ۲۲

۹۴-قرآن کریم ، سوره هود، آیه : ۹۵

۹۵-امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام : علامه سید محسن امین ، صفحه ۲۸۱

۹۶-مقتل خوارزمی . در اینجا حيله گری معاویه برای گرفتن هند برای یزید بیان شده است ، و این امر از معاویه شگفت و دور نیست . و ابن قتیبہ در (السیاسة و الامامه) جلد ۱، صفحه ۶۱ آورده اند که : ارینب در عقد نکاح عبدالله بن سلام قرشی بود، جمال و زیبایی وی موجب رغبت یزید در وی شد و معاویه ، عبدالله را وادار به طلاق ساخت . این داستان را مولف (نهایه الارب) نیز در جلد ۶، صفحه ۱۸۰، آورده و نام آن زن را زینب دانسته است .

۹۷-مقتل العوالم : صفحه ۱۵۱، تاریخ طبری : ج ۶، صفحه ۱۵۰

۹۸-تاریخ طبری : جلد ۶، صفحه ۱۸۸، تاریخ ابن اثیر: جلد ۴، صفحه ۵، البدایه : جلد ۸، صفحه ۱۴۶

۹۹-احیاء العلوم ، جلد ۳، صفحه ۱۰۶، بخش آفت هشتم از آفات زبان

۱۰۰-روح المعانی ، ج ۸، ص ۱۲۵، در تفسیر آیه : فهل عسیتم ان تولیتم ...

۱۰۱-تذکره الخواص : صفحه ۱۶۲

۱۰۲-وفیات الاعیان ابن خلکان

۱۰۳-السیره الحلبیه : جلد ۱، صفحه ۱۷۲

۱۰۴-تذکره الخواص

۱۰۵-رسائل جاحظ: صفحه ۲۹۸

۱۰۶-روح المعانی : جلد ۸، صفحه ۱۲۵، در مطالب فوق و نیز صفحات گذشته ، از کتاب سردار کربلا، ترجمه العباس علیه السلام استفاده شده است .

۱۰۷-با استفاده از: سازندگیهای اخلاقی امام حسین علیه السلام ، نوشته آیه الله شیخ احمد صابری همدانی ، ص ۹۵

۱۰۸-مناقب ، جلد ۴، صفحه ۳۹، بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۳۱۸

۱۰۹- موسوعه کلمه الامام الحسین علیه السلام ، معهد تحقیقات باقر العلوم علیه السلام ، منظمه الاعلام الاسلامی ، قم صفحه ۲۴۰ - ۲۴۱ چاپ سوم

۱۱۰- خطبه امام علیه السلام اشاره به حدیث ثقلین (انی تارک فیکم الثقلین) و آیه (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) (سوره نساء آیه ۵۹) می باشد

۱۱۱- مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی بیرجندی ، بررسی تاریخ عاشورا ص ۴۸

۱۱۲- بررسی تاریخ عاشورا، ص ۳۴

۱۱۳- یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۱ و سایر تواریخ

۱۱۴- ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۶۰. طبری ج ۴ ص ۱۲۴. ابن اثیر ج ۳ ص ۲۰۳

۱۱۵- همان مدرک

۱۱۶- یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۳

۱۱۷- یعقوبی ج ۲ ص ۲۰۲

۱۱۸- یزید مردی بود عیاش و هوسران و دائم الخمر. وی لباسهای حریر و جلف می پوشید و سگ و میمونی داشت که ملازم و همبازی وی بودند. مجالس شب نشینی او با ساز و شراب برگزار می شد. نام میمون یزید ابوقیس بود که او را لباس زیبا پوشانیده در مجلس شرابش حاضر می کرد، و گاهی هم سوار اسبش کرده به مسابقه می فرستاد (یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۶ مروج الذهب ج ۳ ص ۷۷)

۱۱۹- مروج الذهب ج ۳ ص ۵، ابوالفداء ج ۱ ص ۱۸۳

۱۲۰- النصایح الکافیه ص ۷۲ نقل از کتاب الاحداث

۱۲۱- روی ابوالحسنی المدائنی فی کتاب الاحداث قال : کتب معاویه نسخه واحده الی عماله بعد عام الجماعه : انی برئت الذمه ممن روی شیئا من فضل ابی تراب و اهل بیته (کتاب النصائح الکافیه تالیف محمد بن عقیل ، ص ۸۷، چاپ نجف سال ۱۳۸۶ هجری)

۱۲۲- النصایح الکافیه ص ۷۲ - ۷۳

۱۲۳- النصایح الکافیه ص ۵۸ و ۶۴ و ۷۷ - ۸۷

۱۲۴- سوره توبه ، آیه ۱۰۰

۱۲۵- ولید بن یزید. تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۷۳

۱۲۶- ولید بن یزید. مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۸

۱۲۷-معجم البلدان ماده (قم)

۱۲۸-مروج الذهب ج ۳ ص ۲۱۷ - ۲۱۹. یعقوبی ج ۳ ص ۶۶

۱۲۹-کتاب بحار ج ۱۲ و سایر مدارک شیعه

۱۳۰-از نظر شیعه : سه خلیفه غاصب حق امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بودند و خلیفه بلافضل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علی علیه السلام بوده است . کلب آستان اهل بیت علیه السلام علی ربانی خلخالی .

۱۳۱-شیعه در اسلام : علامه طباطبائی : صفحه ۲۶

۱۳۲-یعقوبی ج ۳ ص ۷۹ ابوالفداء ج ۱ ص ۲۰۸ و تواریخ دیگر

۱۳۳-یعقوبی ج ۳ ص ۸۶. مروج الذهب ج ۳ ص ۲۶۸

۱۳۴-یعقوبی ج ۳ ص ۸۶. مروج الذهب ج ۳ ص ۲۷۰

۱۳۵-یعقوبی ج ۳ ص ۹۱ - ۹۶. ابی الفداء ج ۱ ص ۲۱۲

۱۳۶-کتاب اغالی ابی الفرج قصه امین

۱۳۷-این قسمت از کتاب (شیعه در اسلام) از ص ۲۰ الی ۲۸ آیه الله علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان استفاده شده است .

۱۳۸-ترجمه نفس المهموم محدث قمی (ره) به قلم آقای شعرانی ص ۲۶۶ چاپ تهران

۱۳۹-از این تعبیرات خیال نشود که مدتهای زیادی در حبس مانده اند، زیرا پوست انداختن صورتهای خاندان رسالت و پرده گیان امامت در ظرف چند روز در عرض راهها با آن سرعت سیر دادن به آنها در هوای خشک و سوزان صحراها به مرحله عمل می رسد احتیاج به مدتهای زیادی ندارد، چنانچه عملا در ظرف چند روز در مسافت آن صفحات و راه رفتن در آفتاب آن سامان دیده می شود.

۱۴۰-مشاش سر استخوان است .

۱۴۱-آنان که امثال معاویه و یزید را اولی الامر می دانند و طاعت آنها را واجب می شمارند، بایستی عقل خودشان را حاکم قرار بدهند و در وجدان خود قضاوت نمایند که آیا می شود خداوند امثال معاویه ها و یزیدها را اولی الامر قرار بدهد؟ و آنها هم بر خلاف احکام خدا حکم نمایند و امر به قتل ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله کنند؟ اگر نعوذ بالله خدا همچو اطاعتی را واجب کند و آنها را اولی الامر قرار بدهد تناقض واضح لازم می آید. آیا از خداوند تناقض صادر می شود؟ آیا قرآن کریم به تناقض حکم می کند؟ پس عقل حاکم است که اولی الامر باید معصوم باشد تا تناقض لازم نیاید.

۱۴۲-قرآن کریم ، سوره نساء آیه ۵۹

۱۴۳-کافی ج ۱ ص ۲۸۶ و غایه المرام ص ۲۲۹

۱۴۴-تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۴۹۹

۱۴۵-اصول عقاید اسلامی ص ۵۱۱ به نقل از تفسیر عیاشی ، تفسیر برهان و الغدير

۱۴۶-تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۴۱ چاپ نجف

۱۴۷-نفس المهموم ، ص ۲۶۲

۱۴۸-راجع به این مرد مرموز رومی که از بطارقه (پاتریک) است رجوع شود به کتاب (التدوین فی احوال جبال شروین) تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر علوم ایران در دوره قاجار.

۱۴۹-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام شهید بزرگوار آیت الله حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی (ره) از ص ۴۵۸ الی ص ۴۶۶

۱۵۰-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا علیه السلام شهید آیت الله قاضی تبریزی ص ۴۶۸

۱۵۱-عثمان را که کشتند جنازه وی را بر مزبله انداختند و سه روز در آنجا ماند و شبانه چند نفر مانند مروان جنازه او را حمل کردند که دفن نمایند قومی از بنی مازن فریاد زدند که هرگاه او را در مقبره دفن کرده باشید فردا به مردم خبر خواهیم داد. و لذا جنازه را از آن جا برداشتند و به (حش کوب) که یهودیها اموات خودشان را در آن جا دفن می کردند بردند و دفن کردند و (وحش به فتح اول و تشدید ثانی و به ضم اول نیز ضبط شده به معنی بستان است و کوب نام مردی از انصار بوده)

۱۵۲-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا علیه السلام ص ۱۷۴

۱۵۳-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام ص ۲۷۸

۱۵۴-صراط مستقیم ص ۱۰ به نقل از کتاب بصائر الدرجات ص ۷۲ ح ۱

۱۵۵-سوره روم : آیه ۳۰

۱۵۶-صراط مستقیم ص ۱۹ به نقل از کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی : ج ۲ ص ۱۵۵، انتشارات علامه

۱۵۷-کتاب امیرالمومنین ، تألیف آیه الله حاج سید تقی طباطبائی قمی ، ص ۱۶۶ به نقل از بحار الانوار ج ۲۷ ص ۱۱

۱۵۸-همان ، ص ۱۶۶ به نقل از بحار الانوار ج ۲۷ ص ۱۱

۱۵۹-همان ، ص ۱۷۲ به نقل از بحار الانوار ج ۳۸ و ص ۵ و ۷

۱۶۰-همان ، ص ۱۷۲ به نقل از بحار الانوار ج ۳۸ و ص ۵ و ۷

۱۶۱- همان ، ص ۱۷۳ به نقل از بحار الانوار ج ۳۸ و ص ۶ و ۱۴

۱۶۲- کتاب امیرالمومنین ص ۱۷۴ به نقل از بحار الانوار ج ۳۸ ص ۱۴

۱۶۳- کتاب امیرالمومنین ص ۱۹۱ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۳ ص ۳

۱۶۴- کتاب امیرالمومنین ص ۱۹۲ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۳ ص ۷

۱۶۵- همان ص ۲۰۱ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۲۰۰

۱۶۶- همان ، ص ۲۰۱ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۲۲۸

۱۶۷- همان ، ص ۲۰۲ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۳۱۸

۱۶۸- همان ، ص ۲۰۲ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۳۱۹

۱۶۹- همان ، ص ۲۰۳ به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۳۲۰

۱۷۰- همان ، ص ۲۱۱ به نقل از کتاب بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۹۱

۱۷۱- همان ، ص ۲۱۲ به نقل از کتاب بحار الانوار ج ۱۴ ص ۲۳۶

۱۷۲- این قصیده غرا، اثر طبع فقیه فرزانه ، مدافع پرسوز و گداز حریم اهل بیت علیه السلام آیه الله العظمی آقای حاج شیخ حسین وحید خراسانی دام ظلّه الوارف است که در منقبت حضرت مولی الموحدين ، مظلوم تاریخ ، مولود کعبه ، شهید محراب حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام سروده اند.

۱۷۳- سوره شعرا، آیه ۲۲۷

۱۷۴- شهید کربلا ج ۲، ص ۱۴۹ - ۱۵۹، به نقل از زندگانی امام حسین علیه السلام عمادزاده ص ۶۰۱ - ۶۰۹

۱۷۵- تذکره الشهدای کاشانی ص ۴۱۳

۱۷۶- تذکره الشهدای کاشانی ص ۴۱۴

۱۷۷- کامل بهائی ۲/۲۹۲

۱۷۸- سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله به نقل از تذکره الشهدا ملا حبیب الله کاشانی ص ۴۱۲

۱۷۹- پیشوای شهیدان ، نوشته حضرت آیت الله فقید سید رضا صدر (ره) ص ۲۷۶

۱۸۰- کامل بهائی ج ۲ ص ۱۷۸

۱۸۱- نفس المهموم ترجمه مرحوم آیه الله آحاج میرزا ابوالحسن شعرانی چاپ علمیه اسلامیة ربیع الاول ۱۳۷۴ ه ق ص ۲۶۶ و ترجمه لهوف از آیه الله سید احمد فهری زنجانی

۱۸۲- تذکره الشهداء آیه الله ملا حبیب شریف کاشانی متوفی سال ۱۳۴۰ ه ق ص ۴۲۵

۱۸۳- سوره کهف : آیه ۹

۱۸۴- منتهی الامال : ج ۱ ص ۴۲۴

۱۸۵- سوره شوری : آیه ۳۳

۱۸۶- سوره اسرا: آیه ۲۶

۱۸۷- سوره انفال : آیه ۴۲

۱۸۸- سوره احزاب : آیه ۳۳

۱۸۹- احتجاج طبرسی : ج ۲ ص ۳۳ چاپ نجف

۱۹۰- چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام ص ۳۷۶ و شهید کربلا ج ۲ ص ۳۸

۱۹۱- تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا ص ۴۵۹ به نقل از تجارب السلف ص ۶۹

۱۹۲- تحقیق درباره روز اربعین ص ۴۵۹

۱۹۳- منهاج الولاية ص ۳۸۲، از دانشمند محترم آقای حاج شیخ علی قرنی گلپایگانی .

۱۹۴- سوره شعرا: آیه ۲۲۷

۱۹۵- کبریت احمر، مرحوم علامه محمد باقر بیرجندی ، متوفای ۱۳۵۲ ه ق ، ص ۲۵۳

۱۹۶- تذکره الشهداء ملا حبیب کاشانی ، ص ۴۱۷

۱۹۷- شهید کربلا ج ۲ ص ۳۶ به نقل از مرحوم مقرر

۱۹۸- شهید کربلا ج ۲ ص ۳۷ به نقل از مرحوم مقرر

۱۹۹- شهید کربلا ج ۲ ص ۳۷ به نقل از مرحوم مقرر

۲۰۰- سوره شعرا: آیه ۲۲۷

۲۰۱-سوره بقره : آیه ۱۳۷

۲۰۲-شهید کربلا ج ۲ ص ۳۱ به نقل از حیاة الحسین علیه السلام ج ۳ ص ۳۷۵

۲۰۳-تذکره الشهداء ص ۴۱۹

۲۰۴-کامل بهائی ج ۲ ص ۲۹۲

۲۰۵-معالی السبطين ، مرحوم شیخ مهدی مازندرانی ، متوفای سال ۱۳۸۰ ه ق ، ج ۲ ص ۱۱۲

۲۰۶-شهید کربلا ج ۲ ص ۳۲۸ به نقل از خصائص الزینبیه جزایری ص ۱۲۰

۲۰۷-شهید کربلا ج ۲ ص ۴۱

۲۰۸-سوره مومن ، آیه ۷۱

۲۰۹-شهید کربلا ج ۲ ص ۲۹

۲۱۰-تفسیر نور الثقلین : ج ۴ ص ۷۴

۲۱۱-شهید کربلا: ج ۲ ص ۲۹

۲۱۲-جلاء العیون مرحوم علامه مجلسی ج ۲ ص ۶۱۲

۲۱۳-جلاء العیون ج ۲ ص ۶۱۳

۲۱۴-مجموعه انوار علمی معصومین از رسول خدا تا امام زین العابدین علیه السلام . اثر حاج شیخ علی فلسفی .

۲۱۵-سوره روم : ۱۰

۲۱۶-سوره آل عمران : ۱۷۸

۲۱۷-اشاره به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوسفیان جد یزید لعنه الله علیهما مورد عفو قرار داد و آنها را آزاد نمود و فرمود: (اذهبوا فانتهم الطلقاء)

۲۱۸-این جمله مبارکه اشاره است به هند جگر خواره که در جنگ احد دستور داد شکم حضرت سیدالشهدا را پاره نموده و جگرش را به دندان گرفت ، خداوند در او تلخی قرار داد تا به بدن نجس او نرود.

۲۱۹-سوره آل عمران : ۱۶۹

۲۲۰-سوره مریم : ۷۸

۲۲۱-سوره فصلت : ۴۶

۲۲۲-بحار الانوار، ۱۳۳/۴۵، الاحتجاج ۱۲۲/۲ با کمی اختلاف .

۲۲۳-نعمان بن بشیر، از انصار است و پدرش بشیر بن سعد از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است او امیر کوفه بود در زمان معاویه ، و در سال ۶۵ در حمص به قتل رسید.

۲۲۴-قمقام زخار، ۵۶۵

۲۲۵-ترجمه اثبات الوصیه لعلی بن ابی طالب علیه السلام ، ص ۳۱۹

۲۲۶-قول مشهور، سن شریف حضرت را چهار سال می داند.

۲۲۷-منهاج الولایه ص ۳۳۲

۲۲۸-اثبات الوصیه ، تألیف علی بن حسین مسعودی ، متوفای ۳۴۶ ه ق ۱۷۰

۲۲۹-شعر از دکتر قاسم رسا (ره)

۲۳۰-نفس المهموم ، ص ۴۵۰

۲۳۱-در این خطبه آمده که هفت عامل برتری به اهل بیت داده شده ، ولی شش خصلت بیشتر ذکر نگردیده است . در نقل کامل بهائی آمده است که خصلت هفتم : (والمهدی الذی یقتل الدجال) (و مهدی که دجال را می کشد، از ماست) (نفس المهموم ۴۵۰

۲۳۲-از شجره رسالت و در بیعت شجره شرکت کرد، و از مکه به مدینه هجرت نمود.

۲۳۳-ممکن است مراد از دو مشعر، دو بهشت باشد زیرا مشعر به موضعی گفته می شود که دارای درخت زیاد باشد، بنابراین مراد (وارث دو بهشت است)، و در آیه مبارکه آمده است (و لمن خاف مقام ربه جنتان)، و ممکن است مراد از مشعر، مزدلفه باشد و آن جایی است که حاجیان شب دهم تا طلوع آفتاب روز دهم ذیحجه در آنجا وقوف می کنند و این موقف از جمله مکانهای حرم است ، و در این صورت مراد از دو مشعر، مزدلفه و عرفات باشد.

۲۳۴-بحار الانوار ۱۳۷/۴۵، الاحتجاج ۱۳۲/۲ به اختصار نقل کرده است

۲۳۵-نفس المهموم ۴۵۱

۲۳۶-نفس المهموم ۴۵۱

۲۳۷-قصه کربلا، اثر ارزنده حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی نظری منفرد از خطبای بزرگ حوزه علمیه قم ، ص ۴۹۹ - ۵۱۳

۲۳۸-شهر حسین علیه السلام ص ۶۳ به نقل از ناسخ التواریخ جلد ۷ ص ۳۵۲

۲۳۹- شهر حسین علیه السلام ص ۶۳ به نقل از روضه الشهداء ص ۳۶۸

۲۴۰- ریاحین الشریعه ، مورخ بزرگ شیعه ، علامه بزرگوار حاج شیخ ذبیح الله محلاتی ، متوفای سال ۱۴۰۶ هجری قمری ، ج ۲ ص

۱۸۷

۲۴۱- ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۸۸

۲۴۲- ریاحین الشریعه ، ج ۳، ص ۱۹۱

۲۴۳- سفینه البحار، ج ۳ ص ۲۵۰، چاپ جدید

۲۴۴- نفس المهموم ص ۲۵۹ و جلاء العیون ج ۲ ص ۶۱۸. این قسمت را اخوی عزیزم و معلم شهید عاشق اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام حبیب الله کیکاوسی (معروف به محمد ربانی خلخالی) تقریباً ۳ سال قبل از شهادتش تایپ کرده بودند. خواستم یادی هم از ایشان شده باشد. آن عزیز در سن ۲۹ سالگی در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۸ شمسی در جزیره مجنون شربت شهادت نوشید، جنازه اش را با تجلیل زیاد به قم آوردند و در گلزار شهدای علی بن جعفر علیه السلام دفن شد. روحش شاد، یادش گرامی باد.

۲۴۵- سفینه البحار ج ۳ ص ۲۵۱

۲۴۶- نفس المهموم ، ترجمه ص شعرانی ص ۲۵۹

۲۴۷- در اسناد دست اول و نزدیک به عصر اول نام مادر امام چهارم زین العابدین علیه السلام بدین صورتهای دیده می شود: شهر بانو، شهر بانویه ، شاه زنان ، جهان شاه ، شهرناز، جهان بانویه ، خوله ، بره ، سلافه ، غزاله ، سلامه ، حرار، مریم ، فاطمه ، از میان این اسامی که نوشته شده شهربانو از همه مشهورتر است . شهرت شهر بانو تا بدانجاست که مزاری هم به نام بی بی شهربانو در نزدیکی شهر ری در دل کوه برای او و به نام او برپاست . شیخ صدوق می نویسد: مادر علی بن الحسین علیه السلام هنگام وضع حمل ایشان در گذشت ، و کنیزی از کنیزان امام حسین علیه السلام تربیت نوزاد را به عهده گرفت .

۲۴۸- شیعه در اسلام علامه سید محمد حسین طباطبایی ، متوفای سال ۱۴۰۲ ه ق ، ص ۱۳۸، به نقل مقاتل الطالبین ص ۵۲ و ۵۹ و

تذکره الخواص ، ص ۳۲۴، اثبات الهداه ج ۵، ص ۲۴۲

۲۴۹- منتهی الامال ، محدث قمی ، متوفای سال ۱۳۵۹ ه ق ، ج ۲ ص ۲

۲۵۰- منتخب التواریخ ، مرحوم حاج ملا هاشم خراسانی ، متوفای سال ۱۳۵۲ ه ق باب ششم ، ص ۳۴۸

۲۵۱- منتهی الامال ، ج ۲ ص ۳

۲۵۲- منتهی الامال ج ۲، ص ۲۹

۲۵۳- منتهی الامال ج ۲، ص ۳، به نقل از شیخ صدوق (ره)، متوفای سال ۳۸۱ ه ق

- ۲۵۴- منتهی الامال ج ۲، ص ۸
- ۲۵۵- منتهی الامال، ج ۲، ص ۶
- ۲۵۶- منتهی الامال، ج ۲، ص ۴
- ۲۵۷- منتهی الامال، ج ۲، ص ۴
- ۲۵۸- دمع السجود، ترجمه مردم مرحوم میرزا ابوالحسن شعرانی، نفس المهموم، ص ۲۶۲
- ۲۵۹- منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۱۱
- ۲۶۰- منتهی الامال ج ۲، ص ۳۰
- ۲۶۱- منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۸.
- ۲۶۲- منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۸
- ۲۶۳- فیض العلام فی عمل الشهور و وقایع الایام محدث قمی، ص ۱۶۶
- ۲۶۴- منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۷
- ۲۶۵- منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۷
- ۲۶۶- عنوان الکلام فشارکی، ص ۱۱۸، (مجلس ۲۱)
- ۲۶۷- دانستنیهای تاریخ، ج ۱، ص ۱۸۷، حجه الاسلام غلام حسین عابدی (ره)، چاپ اول، ۱۳۶۴ شمسی.
- ۲۶۸- از دیوان شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام (صامت) مرحوم آقا محمد باقر بروجردی، ص ۳۰۳ - ۳۰۶، انتشارات سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، تهران.
- ۲۶۹- تذکره الشهداء، ص ۱۹۳ آیه الله ملا حبیب الله شریف کاشانی.
- ۲۷۰- منتخب التواریخ ص ۲۹۹
- ۲۷۱- بحار الانوار ج ۱۵، ص ۳۹
- ۲۷۲- ترجمه ارشاد مفید ج ۲، ص ۱۶
- ۲۷۳- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیها السلام ص ۹ به نقل از معالی السبطین ج ۲ ص ۲۱۴

۲۷۴- سرگذشت حضرت رقیه علیها السلام ص ۱۳

۲۷۵- زندگانی چهارده معصوم علیه السلام مرحوم عماد زاده ج ۱ ص ۶۳۳ به نقل از اخبار الطول دینوری ص ۲۶۲، ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام ص ۳۶۸، کشف الغمه ج ۲ ص ۲۱۶ و عوالم جلد امام حسین علیه السلام ص ۳۳۱ از انتشارات مدرسه الامام المهدی

۲۷۶- السید رقیه علیه السلام تالیف عامر الحلو، ص ۴۲

۲۷۷- ترجمه ارشاد ج ۲ ص ۱۳۷

۲۷۸- وقایع عاشورا سید محمد تقی مقدم ص ۴۵۵ و حضرت رقیه علیه السلام تالیف شیخ علی فلسفی ص ۵۵۰

۲۷۹- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص ۲۲ به نقل از الوقایع و الحوادث محمد باقر ملبوبی ج ۳ ص ۱۹۲

۲۸۰- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص ۲۹ به نقل از ثمرات الحیاه ج ۲، ص ۳۸

۲۸۱- حضرت رقیه علیه السلام شیخ علی فلسفی ص ۱۳

۲۸۲- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص ۲۶ به نقل از حضرت رقیه علیه السلام تالیف علی فلسفی ص ۷

۲۸۳- شعر از ناشناس

۲۸۴- شعر از ناشناس

۲۸۵- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام، ص ۲۷

۲۸۶- منتهی الامال، محدث قمی، ج ۱ ص ۳۱۷، چاپ علمیة اسلامیة.

۲۸۷- مصباح الحرمین ص ۳۷۱

۲۸۸- مولف مصباح الحرمین، عبدالجبار بن زین العابدین الشکونی

۲۸۹- منتخب التواریخ، باب پنجم، ص ۲۹۹

۲۹۰- ناسخ التواریخ زندگانی حضرت زینب کبری علیه السلام، ج ۲، ص ۴۵۶

۲۹۱- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۳

۲۹۲- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۲

۲۹۳- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۲

۲۹۴- نقل از کتاب حضرت رقیه ص ۲۶

۲۹۵- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۹

۲۹۶- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، نوشته فاضل دانشمند حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد محمدی اشتهاردی، ص

۲۶۵ به نقل از امالی صدوق، مجلس ۲۱

۲۹۷- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، ص ۲۶۶، به نقل از ریاحین الشریعه ج ۳، ص ۱۹۱ - ۱۸۶ و ۱۸۷

۲۹۸- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، ص ۳۶۶ به نقل از الوقایع و الحوادث، ج ۵، ص ۸۱

۲۹۹- زینب فروغ تابان کوثر، ص ۳۷۰، به نقل از الخصائص الزینبیه، ص ۲۹۶

۳۰۰- زینب فروغ تابان کوثر، ص ۳۷۰، به نقل از ریاض القدس، ج ۲، ص ۲۳۷

۳۰۱- حوزه علمیه زینبیه شام را، شهید بزرگوار، مدافع پر سوز و گداز حریم اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آیه الله حاج سید حسن حسینی شیرازی (قدس سره الشریف) در کنار حرم مطهر حضرت زینب تاسیس فرمودند. این جناب در سال ۱۳۵۷ شمسی در مکه معظمه به خدمتشان کرارا رسیدم و ایشان مرا برای بعضی از کارهای دینی مذهبی به شام دعوت فرمودند متأسفانه اجل به ایشان مهلت نداد و حزب بعث علفلی وی را ترور کرد و در تاریخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۴۰۰ هجری قمری در بیروت شهید شد، بدن مطهرش را از بیروت به تهران و سپس به قم منتقل کردند و در قم تشییع مفصلی شد و در مسجد طباطبائی (موزه) جنب حرم مطهر کریمه اهل بیت علیه السلام حضرت فاطمه معصومه علیه السلام به خاک سپرده شد

نگارنده گوید: ایام فاطمیه سال ۱۴۱۸ قمری بود و نیز مصادف با روز تولد عقیده بنی هاشم زینب کبری علیه السلام یکی از مجاورین زینبیه شام، برای یکی از مراجع بزرگ قم نقل کردند که در خواب دیدم، حضرت زینب کبری علیه السلام در جایی نشسته اند، شهید بزرگوار آقای حاج سید حسن شیرازی (ره) از آنجا عبور کردند، زینب کبری علیه السلام اشاره به شهید شیرازی می کند و می فرماید: ایشان مرا از غربت بیرون آورد. می توان گفت: مقصود عقیده بنی هاشم علیه السلام تشکیل و بنیاد حوزه علمیه زینبیه و عزاداری توسط ایشان در دیاری می باشد که زمانی مرکز حکومت بنی امیه بوده است (علی ربانی خلخالی)

۳۰۲- این قطعه از جده تا دمشق سروده شده است (سال ۱۳۹۲ قمری) از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام استاد حاج

شیخ عباس شیخ رئیس کرمانی

۳۰۳- عارف علی فرخ همدانی

۳۰۴- ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۹۳

۳۰۵- ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۹۵

۳۰۶- کتاب شبهای شام ، چاپ دوم ، سال ۱۳۴۱ شمسی ، مطابق ماه صفر ۱۳۸۲ هجری قمری

۳۰۷- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص ۵۳، به نقل از معالی السبطين

۳۰۸- ناسخ التواریخ ، مورخ شهیر، دانشمند محترم عباسقلی خان سپهر، ج ۲ ص ۴۷۳

۳۰۹- ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۹۸

۳۱۰- حضت رقیه علیه السلام نوشته حجه الاسلام شیخ علی فلسفی ص ۴۸، به نقل از ناسخ التواریخ ، ص ۵۰۷

۳۱۱- بنگرید به بخش اول : حضرت رقیه علیها السلام در اوراق تاریخ .

۳۱۲- حاج شیخ عباس قمی در ۲۳ ذیحجه سال ۱۳۵۹ هجری قمری در گذشت و در نجف اشرف ، در صحن مقدس مرتضوی مدفون گردید (ریحانه الادب ج ۴ ص ۴۸۸).

۳۱۳- توسلات و راه امیدواران ، ص ۱۷۳

۳۱۴- شعر از مرحوم حضرت آیه الله العظمی حاج سید علی فانی اصفهانی (ره) متوفای ۲۳ شوال ۱۴۰۹ هجری قمری ، مطابق ۸ خرداد ۱۳۶۸ شمسی نگارنده گوید: روزی خدمت ایشان رسیدم که کتاب (عزاداری از دیدگاه مرجعیت شیعه) را تقدیم نمایم و نظرشان را راجع به عزاداری اهل بیت علیه السلام و نظر مبارک مرحوم آیه الله العظمی میرزای نائینی را بدانم . مرحوم علامه فانی فتوای مرحوم میرزای نائینی را تایید فرمودند. این جانب یاد آور شدم که کتابی در باب زندگینامه غمبار سه ساله دختر امام حسین علیه السلام حضرت رقیه علیه السلام مشغولم . لذا ایشان فرمودند: شعری در باب عرض ارادت به ساحت مقدس حضرت رقیه علیه السلام سروده ام ، ما هم این شعر را به یادگار از ایشان در اینجا آوردیم .

۳۱۵- ایشان برادرزاده مرحوم آیه الله العظمی سیستانی هستند و چند سال محضر آن بزرگوار را درک کرده اند.

۳۱۶- مرحوم آیه الله العظمی سیستانی از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی و مرحوم صدر بودند و اندکی نیز محضر مرحوم شیخ انصاری را درک کرده بودند. آن مرحوم عالم بزرگ خطه خراسان و صاحب کرامات فراوان بود و از مخالفان جدی حکومت وقت به شمار می رفت . لذا از سوی آنان مکرر مورد سو قصد واقع شد و آنان به سوی ایشان تیراندازی نمودند که از عنایات حضرت فاطمه زهرا علیه السلام به ایشان اصابت ننمود. سرانجام نیز در سیزدهم ماه رمضان ۱۳۴۱ هجری قمری به اجل طبیعی از دنیا رفتند و در حرم مطهر حضرت ثامن الحجج علیه السلام با کمی فاصله از ضریح مطهر مدفون شدند.

۳۱۷- مقصود آیه الله آقای حاج سید محمد باقر مجتهدی سیستانی پدر بزرگوار بزرگ مرجع جهان تشیع ، فقیه فرزانه آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی دام ظلّه العالی است .

۳۱۸- از ذاکر آل محمد صلی الله علیه و آله حسین کشمیری

۳۱۹- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ، ص ۵۹

۳۲۰- این شعر و شعر صفحه ۲۷۵ همین کتاب را، از تابلویی که وقف حرم حضرت رقیه علیه السلام بود نگارنده روز شنبه ۱۱ جمادی الاول سال ۱۴۰۴ هجری قمری مطابق سال ۱۳۶۲ هجری شمسی ، ساعت ۱۲ به وقت سوریه در حرم مطهر یادداشت کردم

۳۲۱- حاج غلامرضا سازگار از شعرای معاصر و از مداحین محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله

۳۲۲- سوره مائده : ۲۱. سفینه البحار ج ۴ ص ۳۶۱

۳۲۳- روایت فوق را محمد ادیب الحصنی از تفسیر ابن الخازن نقل می کند و اگر روایت صحیح باشد با توجه به مقام ولایتی بسیار والای خلیل الرحمن توجیه عرفانی لطیفی دارد. خواننده عزیز، هم اگر دقت کند متوجه می شود.

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند؟

۳۲۴- الاسراء: ۱

۳۲۵- بیت المقدس و تحول قبله ، نوشته حضرت آیه الله فقید فرزانه ، مرحوم حاج میرزا خلیل کمره ای ، ص ۵۳

۳۲۶- الانبیاء: ۶۹ - ۷۱

۳۲۷- سفینه البحار ج ۴ ص ۳۶۱، چاپ جدید

۳۲۸- سفینه البحار ج ۴ ص ۳۶۱، چاپ جدید

۳۲۹- رک معجم البلدان ج ۲، ص ۴۶۳ - ۴۷۰

۳۳۰- مراقد اهل بیت ص ۱۴

۳۳۱- مذهب تاریخ دمشق : ج ۱، ابن عساکر

۳۳۲- مذهب تاریخ دمشق : ج ۱ ص ۱۹۷

۳۳۳- مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، ص ۷ - ۱۵

۳۳۴- شام سرزمین خاطره ها ص ۶۳

۳۳۵- برای توضیح بیشتر مراجعه شود به کتاب مراقد اهل بیت علیه السلام در شام نوشته آیه الله سید احمد فهری زنجانی

۳۳۶- مریم : ۱

۳۳۷- مریم : ۱۲

۳۳۸- برای توضیح بیشتر به کتاب مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، مراجعه شود.

۳۳۹- سوره اسرا: آیه ۲۳

۳۴۰- مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، ص ۲۴

۳۴۱- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه ، ص ۹۲ - ۹۳ و مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، ص ۲۴

۳۴۲- شام سرزمین خاطره ها، مهدی پیشوایی ، ص ۲۱۵ - ۲۱۶

۳۴۳- خطابه زینب کبری علیه السلام پشتوانه انقلاب امام حسین علیه السلام : صفحات ۵۵ - ۵۷ اثر دانشمند محترم محمد مقیمی از انتشارات سعدی ، به نقل از طراز المذهب : صفحه ۳۲ و ۲۲

۳۴۴- حضرت زینب کبری علیه السلام : محمد مقیمی ، صفحه ۴۹ از انتشارات سعدی

۳۴۵- ریاحین الشریعه : اثر دانشمند فقید شیخ ذبیح الله محلاتی (ره) جلد ۳ صفحه ۶۳ دار الکتب الاسلامیه تهران

۳۴۶- سوره مریم : آیه ۱

۳۴۷- خصائص زینبیه : صفحه ۲۷، ریاحین الشریعه : جلد ۳ صفحه ۵۷

۳۴۸- ریاحین الشریعه : جلد ۳ صفحه ۶۴

۳۴۹- ریاحین الشریعه : جلد ۳ صفحه ۱۶۴

۳۵۰- این خانم پس از ۲۵ سال گرفتاری درد پا عاقبه الامر از عنایات حضرت احدیت با توسل به مقام زینب کبری علیه السلام بهره مند گردید و شفا یافت و روزنامه های کثیر انتشار بیروت ، السیاسه ، المساء ، الهدی و سایر روزنامه ها نوشتند و ما برای سهولت ، ترجمه نامه حاج شیخ محمد تقی صادق را در اینجا آوردیم که اصل نامه در تاریخ ۱۳۷۹ هجری قمری - ۷ صفر منتشر شده است . (توسلات یا راه امیدواران ، محمد مهدی تاج لنگرودی ، ص ۵۱ - ۵۴)

۳۵۱- مجموعه انوار علمی معصومین علیه السلام ص ۶۵، نوشته شیخ علی فلسفی

۳۵۲- شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام ، آقا قاضی زاهدی ، صفحه ۱۴۵، به نقل از عبقری الحسان مرحوم نهاوندی

۳۵۳- شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام : ج ۱، صفحه ۲۵۱

۳۵۴- کتاب گلهای اشک ، از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام سید رضا موید، ص ۱۵۸

۳۵۵- برای توضیح بیشتر به کتاب شریف مرآة اهل بیت علیه السلام نوشته آقای فهری مراجعه شود.

۳۵۶- کبریت احمر، ص ۸۵، چاپ کتابفروشی اسلامیة

۳۵۷- شیر زن کربلا یا زینب دختر علی علیه السلام دکتر سید جعفر شهیدی

۳۵۸- ویژگیهای حضرت زینب علیه السلام ترجمه الخصائص الزینبیه، ص ۲۱۶

۳۵۹- مرآة اهل بیت علیه السلام در شام: سید احمد فهری، ص ۷۵

۳۶۰- ریاحین الشریعة: جلد ۳ صفحه ۲۴۵

۳۶۱- ریاحین الشریعة: جلد ۳ صفحه ۲۵۶

۳۶۲- این اشعار در نسب قریش زبیری چنین است، ولی به طریق دیگر نیز ذکر شده است.

۳۶۳- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص ۱۲۰

۳۶۴- زبیر بن بکار کتاب نسب قریش، ص ۵۹. حسن الامین، دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة، ج ۱، جزء دوم، ص ۲۵

۳۶۵- الکامل فی التاریخ ابن الاثیر، ج ۴، ص ۳۵. تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۱۲ ص ۴۴۲

۳۶۶- تاریخ و اماکن زیارتی و سیاحتی سوریه، دانشمند محترم آقای اصغر قائدان، ص ۱۳۷، چاپ اول، سال ۱۳۷۳، به نقل از مقتل

الحسین علیه السلام او حدیث کربلا، سید عبدالرزاق موسوی مرقم، ص ۴۰۵، و اسعاف الراغبین، ص ۲۰۲

۳۶۷- بحار الانوار، علامه مجلسی، جزء ۴۵ از مجلد پانزدهم، ص ۳۳۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۲ سید عبدالکریم سید

علیخان مقتل الحسین بن علی علیه السلام ص ۷۱ - ۶۹

۳۶۸- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، نوشته اصغر قائدان، ص ۱۴۹، چاپ اول سال ۱۳۷۳ شمسی

۳۶۹- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، نوشته حجه الاسلام و المسلمین، حاج شیخ محمد ابراهیم وحید دامغانی، ص ۱۳۱،

به نقل از ارشاد شیخ مفید (ره)

۳۷۰- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص ۱۲۵

۳۷۱- محسن الامین، اعیان الشیعیة، ج ۱، ص ۶۲۷، حسن الامین، همان کتاب، ج ۱، ص ۳۲

۳۷۲- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، ص ۱۴۹ - ۱۳۹

۳۷۳- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص ۱۲۷

۳۷۴- سوره دهر (الانسان)، آیه ۸

۳۷۵- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص ۱۲۹، به نقل از اسدالغابه ج ۵ ص ۵۳۰

۳۷۶- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، ص ۱۴۹

۳۷۷- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص ۱۲۹

۳۷۸- راهنمای حج و زیارتگاهها جهان اسلام، ص ۱۳۱

۳۷۹- ابن حورانی، همان کتاب ص ۴۳

۳۸۰- پیشین، ص ۴۹

۳۸۱- باقر شریف القرشی، همان کتاب، ج ۳، ص ۳۹۷

۳۸۲- ابن حورانی، همان کتاب، ص ۵۰

۳۸۳- ابن حورانی، همان کتاب، ص ۵۱

۳۸۴- معجم رجال الحديث، حضرت آیه الله العظمی مرحوم حاج سید ابوالقاس خوئی (ره)، متوفای سال ۱۴۱۳ هجری قمری، ج ۴، شماره ۲۶۰۸

۳۸۵- سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۶، چاپ جدید

۳۸۶- سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۵، چاپ جدید

۳۸۷- سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۷، چاپ جدید

۳۸۸- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص ۱۲۴